

# تغییر و پرس و

حکایت

(پرونده‌ای در مورد خشونت  
طالبان علیه زنان و ترس  
آنان از دختران)

- تکفیر و اختطاف؛ گزارشی از رفتار دهشت‌بار طالبان با دختران
- واکنش‌ها به اختطاف دختران توسط طالبان؛ سازمان ملل: تحقیر کننده و خطرناک است
- دختران برچی؛ بی‌فضاشدن هم‌چون مکاشفه
- دختران برچی؛ زیستن در برزخ و آرزوهای گلگون
- سرکوب‌های متمرکز، مقاومت‌های پنهان (نگاهی به تلاش و تقایلی دختران دشت برچی)
- سمفونی زندگی؛ دختری که هیچ آرزوی نداشت (گزارشی از زندگی و روزگار ربابه محمدی)
- زنان، صلح و امنیت در افغانستان: چه گونه از زنان و دختران حمایت کنیم؟
- صدای زنانه، ادبیات را از تک‌صدایی نجات می‌دهد
- گفت‌وگو با مهتاب ساحل، شاعر معاصر افغانستان
- زنانه شدن زبان
- گفت‌وگو با دکتر سرور سار فیح زاده، پژوهشگر مهمان دانشگاه کالیفرنیا، لاس آنجلس
- چرا کابوس نازی را نماد تکفیریم
- گفت‌وگو با زهرا نوری، نویسنده رمان «نه مثل دایی یغما»
- هر لحظه به نوشتن فکر می‌کنم
- گفت‌وگو با خانم سمیه کابل، نویسنده رمان «واپس مانده»



# دختران برچی؛ برفضاشدن هم چون مکاشفه

روح‌الله کاظمی، دکتری فلسفه اسلامی

فضاهای دیگر؛ همه‌ی فضاها در حقیقت درون یک فضا متراکم می‌شود و هر آن‌چه در فضای معین و علی‌حده‌ای رخ می‌دهد، این‌جا می‌بایست در همین فضا انجام گیرد. زن مطرود کابل و دختر رانده‌شده‌ی برچی به‌واقع به یک انگشاف می‌رسد؛ او فضای کوچک خانه، مامن نامرئی خود را به یک شهر، خیابان، کوچه، دانشگاه، کارگاه، آموزش‌گاه و... بدل می‌کند و همه چیز را می‌باید در همین دخمه تجربه نماید.

مسئله تعارض و تضاد دو نیروی رادیکال است: تضاد کسی که درکی از فضا ندارد، اما همه‌ی فضاها را در اختیار دارد، بی‌آن‌که بتواند و بداند که با فضا و امکان‌های یک فضا چه می‌کند، جز تهی‌ساختن فضا و نافضاسازی خود فضا، با کسی که درکی از فضا دارد، اما هیچ فضایی نمی‌تواند داشته باشد. یکی فضا را تصاحب می‌کند؛ اما ذاتاً با آن بیگانه می‌ماند، دیگری از فضا طرد می‌شود، ما در چهره‌ی دیگری آن را بازتولید می‌نمایم.

آن‌چه در وجه سیاسی-تاریخی ماجرا می‌بینیم تضاد و تقابل نظام حاکم با مردم، نبرد آپاراتوس‌های حاکمیت با مبارزان مدنی است. هرچند این تضاد در درون خود تقابل‌های قومی (سرکوب هزاره‌ها) و جنسیتی (مردسالاری و خشونت علیه زنان) را نیز پیش می‌برد. بدون شک، این تقابلات، در چشم‌انداز تحولات تاریخی و فرهنگی، ریشه در تعارض ارزش‌های دنیای سنتی با ارزش‌های مدرن نیز دارد؛ البته سنتی که در درون مناسبات فرهنگی قومی، نژادی، قبیله‌ای، و نیز، در بطن مناسبات سیاسی، تاریخی و اجتماعی پرورده شده و در هر دوره‌ای صورتی خاصی از خود بروز و ظهور داده است. این‌جا جای پرداخت به این حیث بنیادین مسئله نیست؛ اما نباید بی‌تذکر به بنیادها مسائل را درک کرد.

مسئله این است که نیروها و آپاراتوس‌های حاکمیت هرچند به سرکوب مبارزات مدنی زنان ادامه می‌دهد- و این، شقاق و فاصله‌ی میان مردم به‌خصوص زنان و حاکمیت را هرچه بیشتر به مرزهای نهایی‌اش می‌راند- اما از آن‌سو، زنان و دختران دارند به یک چرخش و خلاقیت می‌رسند و به یک دگردیسی خوش‌آمد می‌گویند. محمول جدیدی را که آن‌ها کشف می‌کنند، یعنی تراکم، صیروت و بازنمایی همه‌ی فضاها در یک نافضا، بازنمایی همه‌ی فضاها در یک خانه، نباید صرفاً هم‌چون عقب‌نشینی اجباری از استقرار در فضاهای شهری و ازین‌رو مقید و ایستا تلقی کرد، بلکه عزیمت به مواجهه‌ی جدید و درک نو از فضا باید دانست. این خوشامدگویی، مکاشفه و درکی جدیدی از فضا به میان می‌کشد و شیوه‌ای جدیدی برای برخورد با بحران و انسداد به ما می‌آموزد.

هفته‌نامه جاده‌ی ابریشم، گزارش‌هایی از این طردشدگی و خلاقیت و مقاومت اراده‌ها با ناممکن‌ها، با شرارت‌های یک رژیم شرّ و شرور تهیه کرده است. این گزارش‌ها ساده‌اند، اما معنای ساده‌ای ندارند، تجربه‌های فردی است، اما به سرشت و نحوه‌ی کنش جمعی رهسپاراند. آن‌ها را باید هم‌چون خطوط جزئی یک پیکر کلی و کوشش‌های جمعی تبلور یافته در کنش فردی به خوانش گرفت.

سوژه، اصالتاً اقدام برای نفی فضا و به‌رسمیت‌نشناختن آن است. به معنای دیگر، با نفی سوژه یا تنگ‌شدن و سلب یک فضا، به همان اندازه که فضا دچار دگرگونی در ماهیت‌اش می‌گردد، سوژه نیز محدود و دگرگون می‌گردد. این بدان معناست که نوعی دیالکتیک میان فضا و سوژه همواره باقی می‌ماند؛ سوژه قادر می‌شود ماهیت یک فضا را تغییر دهد یا فضای جدیدی را بگشاید، همان‌طور که فضا نیز می‌تواند به امکان مکاشفه‌ای برای سوژه بدل شود و او را به سمت کشف جدیدی از خود و نسبت‌اش با مناسبات دیگر براند.

از منظر این تمهید، می‌خواهم به توضیح موقعیت سوژه‌های پیردازم که دارد تمامی فضاها را از دست می‌دهد؛ اما به جای آن‌که به سوگواری بنشیند، به مکاشفه‌ای می‌رسد.

اکنون بیش از دو سال است که زنان و دختران افغانستان، تقریباً تمامی فضای فعالیت‌شان را از دست می‌دهند. زنان، به‌خصوص زنان و دختران مبارز دشت برچی در میان انبوه‌های از ناممکن‌ها زندگی می‌کنند: ناممکنی تحصیل، آموزش، کار، تجارت، موسیقی، هنر، و... در حقیقت، تمامی فضاها و دریچه‌های حیات به روی زنان و دختران برچی ناممکن و مسدود شده است. حتی فعالیت‌های روزمره نیز برای آن‌ها ممنوع گشته و هیچ پناهی برای آن‌ها باقی نمانده؛ و لذا به نقطه‌ی صفر زندگی پرتاب شده‌اند. دختران برچی همه‌ی «فضا»ی را که باید در آن وجود می‌داشتند، می‌بایند، می‌خوانند، می‌نوشتند و خلق می‌کردند، از دست داده‌اند: آن‌ها در خیابان‌ها دست‌گیر می‌شوند، در کوچه‌پس‌کوچه‌های برچی و کابل اختطاف می‌گردند، سرگرم می‌شوند، از کلاس‌های آموزش و تحصیل طرد می‌گردند، از مدرسه و دانشگاه دورانداخته می‌شوند، فضای کار و شغل ندارند و... آن‌ها هیچ «فضا»یی ندارند: نه فضای سیاسی، نه فضای صنفی، نه فضای اجتماعی، نه فضای کاری و نه فضای تحصیلی. بی‌هیچ فضایی، واقعاً زیستن ناممکن و هردم خفه‌کننده می‌شود، زنان و دختران افغانستان یک چنین نازندگی را می‌زیند.

در این انبوهی از ناممکن‌ها، اما دختران برچی در جست‌وجوی خلق یک «فضا» هستند. ناممکن‌ها، آن‌ها را به سمت خلاقیت در تاریکی‌ها رانده است. از این‌روست که آن‌ها شبانه‌روز به دنبال یک دخمه می‌گردند تا فضا ایجاد کنند؛ فضایی دخمه‌ای کوچکی برای کار، دخمه‌ای نامرئی‌ای برای هنر و نقاشی، دخمه‌ای رؤیت‌ناپذیری برای آموختن، فضایی پنهانی برای شعر سرودن، غار حرائی برای سوختن و ساختن، سوراخ کوچکی برای نوشتن و دوختن، لانه‌ای ناپیدایی برای اندوه و کلبه‌ای مسکوتی برای امید. اینک، این دخمه‌ها و سوراخ‌ها، فضای زنان و دختران برچی را نشان می‌دهند؛ به‌غایت کوچک، خاموش و پنهان. جز دختران برچی کسی نمی‌داند درون این دخمه‌های مسکوت، چه غوغایی برپاست؛ اما آن‌ها می‌خواهند از این دخمه‌ها فضا سازند و از این شبه‌گورها، فضایی برای بعثت و زیستن ایجاد کنند. منتها یک دگردیسی‌ای سزاوار تأمل در قلب این طردشدگی و محبوس شدن رخ می‌دهد، و آن برآمدن یک فضا/دخمه است به جای همه‌ی

خانه، کوچه، خیابان، شهر، مدرسه، دانشگاه، دکان، آموزش‌گاه، فروش‌گاه، آرایش‌گاه، آموزش‌گاه، کارگاه، درمان‌گاه، شفاخانه، مسجد، هتل، سینما، موتر، اتوبوس و... این‌ها همه، مصادیقی از «فضا» به شمار می‌آیند. می‌توان حتی از شادی، غم، امید، یأس، انفعال، فعالیت، و در کل از عواطف و کیفیات نفسانی، به‌عنوان فضاها درونی و سوژه‌کنیو سخن گفت. به‌هرروی، آدمی نمی‌تواند بیرون از «فضا» قدم گذارد، او از فضایی به فضای دیگر پرتاب می‌شود، و در واقع، از تجربه‌ای به تجربه‌ی دیگر و از امکانی به امکانی دیگر عبور می‌نماید. او در فضای منحصری زاده می‌شود، در فضایی متمایزی می‌زند و در فضایی معینی نیز می‌میرد. در هر فضایی، سوژه وارد نسبت معینی با خود، دیگری و خودِ فضا می‌گردد که فضای دیگر فاقد آن مناسبات است و هر فضایی، قلمروی مشخصی برای فعالیت و نسبت به او می‌بخشد. بنابراین، سوژه یا هست و وجود دارد، پس لزوماً درون یک فضایی استقرار دارد، اما اگر درون هیچ فضایی مستقر نیست، یا از غالب فضاها کسر شده و درون چیزی به‌منزله‌ی یک نافضا طرد شده، اساساً وجود ندارد.

این تمهید ما را به پاسخی می‌رساند که اگر بپرسیم فضا برای سوژه چیست؟ باید گفت «فضا» قلمرو «بودن» و «شدن» او را نشان می‌دهد. بودن و شدن به‌واقع در فضایی رخ می‌دهند و گستره‌ی آن تصاحب می‌نمایند و بدین‌سان، سوژه به میزان فضای متکثر و گسترده یا تکین و مضیق، دچار بسط و قبض و وجود و عدم می‌گردد. سوژه از این طریق و به یک معنا، این‌همان می‌شود با فضایی که در اختیار دارد یا خود را درون آن پرتاب می‌نماید؛ زیرا تنها فضا است که سوژه را به ظهور می‌رساند و فعالیت او را به‌همه می‌گیرد.

از سوی دیگر، سوژه تنها در «فضا» «آزادی» دارد؛ چرا که آزادی منوط به تجربه و مشق امکان‌هاست و همان‌طور که بیشتر اشاره کردیم، فضا تهی نیست، فضا، فضای یک تجربه و امکان و التصاق با امری است. این فضا است که امکان‌ها را آشکار می‌نماید و ما در هر فضا یا موقعیتی، امکان‌های متفاوت و روابط متفاوت را تجربه می‌کنیم. هرچند فضا خود یک امکان محسوب می‌شود، اما در درونش امکان‌های فراوانی را نیز می‌آفریند.

از آن‌سو، دگرگونی در ماهیت یک فضا یا به‌طور کلی، اعدام یک فضا، به اعدام سوژه ختم می‌شود. به‌طور نمونه وقتی فضایی، مقوله‌بندی گردد، مثلاً با مفهوم جنسیت، و از این‌رو، سوژه‌ای از فضای مثلاً سیاسی طرد گردد و چونان شیئی دور انداخته شود، این خود سوژه است که دویاره می‌شود، نه این‌که سوژه‌ای (زن) از فضا اخراج می‌گردد و سوژه‌ای (مرد) جای آن را می‌گیرد. زیرا سوژه فاقد جنسیت است و از این‌رو نمی‌تواند با خود منقسم گردد، اما دویاره می‌شود، شکاف برمی‌دارد و در مُغاک خودش فروکوفته می‌شود. هر محدودیتی در جهان انسانی، محمولی است که همه را در بر می‌گیرد و سوژه‌ای که خود را رها و خارج از آن می‌پندارد، به‌واقع دچار توهم می‌شود. اما راندن سوژه از فضایی، خود فضا را تغییر ماهیت می‌دهد و تعریفی دیگری بدان می‌بخشد. از این‌رو، توزیع و تخصیص فضاها، سیاسی، اجتماعی، آموزشی و... پیش از اعدام

# تفکر توسعه

پرونده‌ای در مورد خشونت طالبان علیه زنان و ترس آنان از دختران



هویت زن‌ستیز طالبان که در سه فرهنگ غالب جامعه‌ی پشتون همانا «اسلام‌گرایی افراطی مبتنی بر قرائت مکتب دیوبند»، «مقررات پشتونوالی» و «پان‌پشتونیزم-احیای قدرت سیاسی و فرهنگ قومی» ریشه دارد، سبب شد که در دور نخست حاکمیت این گروه، زنان از حقوق اساسی شان محروم شده و در شکل شدت‌یافته‌ی آن، خشونت‌های وحشت‌ناکی مانند سنگ‌سارشدن، شلاق‌خوردن، زندانی‌شدن، تجاوز جنسی و اعدام‌شدن را تجربه کنند.

در همین حال در دور دوم تسلط طالبان، حامیان سیاسی منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای و تباری این گروه، در رسانه‌ها از آن‌ها سفیدنمایی کردند، اما هویت ضدزن طالبان بر همه واقعیت‌ها چیره شده و اعمال خشونت بر زنان، بار دیگر با همان شدت پیشین خود پدیدار شد. در این روند روبه‌رشد در بیش‌تر از دو سال گذشته، مقام‌های طالبان در شکل‌های مختلف و با استفاده از روپوش دین، خشونت‌های زیادی را بر زنان اعمال کرده و از هیچ ستمی بر آن‌ها فروگذار نکردند. جنگ‌جویان این گروه، شمار زیادی از زنان را بر اساس فتوای هبت‌الله آخندزاده، بدون سپری کردن مراحل قانونی، دادگاه صحرایی کرده‌اند. همچنان موارد زیادی، توسط رسانه‌های معتبر گزارش شده که جنگ‌جویان طالبان، در شهرهای مختلف افغانستان، شمار زیادی از زنان جوان را پس از تجاوز جنسی، تیرباران کرده و جسد‌های آن‌ها را با چاقو و برچه (سرنیزه) مله کرده و سپس در کوچه‌ها، چاله‌ها و بیابان‌ها رها کرده‌اند. طالبان در راستای اقعان شخصیتی شان با محروم کردن زنان از دسترسی به حقوق اساسی شان، اخیراً دختران و زنان در دشت‌برچی شهر کابل را هدف‌مندانه و مبتنی بر تحقیر قومی مذهبی اختطاف و سرکوب کرده‌اند. یوناما نیز در گزارشی، گفته است: «طالبان زنان و دختران را عمدتاً از منطقه‌ی هزاره‌نشین دشت‌برچی و برخی را در خیرخانه، که ساکنان آن عمدتاً تاجیک‌اند، گرفتار کرده است.»

آگاهان به این باورند که دلیل اصلی سرکوب همراه با خشونت زنان در دشت‌برچی توسط طالبان، بیان‌گر ترس این گروه از زنان و دختران است؛ طالبان به همان میزان که از زنان و هزاره‌ها نفرت دارند، به همان پیمانانه از آن‌ها ترس و هراس دارند. اختطاف دختران در دشت‌برچی، تنها سرکوب زنان نیست؛ بل که تضعیف روحیه‌ی مقاومت از شهروندان هزاره نیز است. زیرا طالبان کارنامه‌ی سیاه و خونینی در برخورد با هزاره‌ها دارند؛ از قتل عام مزارشریف تا کشتار هزاره‌ها در یکاولنگ؛ از کشتن عبدالعلی مزاری تا تخریب بودای بامیان. طالبان هر چند می‌کوشند که با زیرفشار قراردادن هزاره‌ها، امکان مقاومت و رویارویی آن‌ها را پیش‌ازپیش خنثا کنند، بی‌آن‌که بدانند ربودن دختران هزاره به بهانه‌ی بدحجابی، آتش نفرت هزاره‌ها از طالبان را داغ‌تر می‌کند؛ طوری که آیت‌الله واعظ‌زاده بهسودی، مرجع تقلید شیعیان در سخنرانی پرسروصدای اخیرش در غرب کابل نیز، این روی کرد طالبان را یکی از اشتباهات آنان در برخورد با هزاره‌ها عنوان کرد؛ چیزی که می‌تواند بقای حاکمیت طالبان را تهدید کند. «به ناموس مردم هزاره تعرض کردید.»



دختران دشت‌برچی در حال بافتن قالین-عکاس: شفیه خرمی-حوت ۱۴۰۲



# تکفیر و اختطاف؛ گزارشی از رفتار دهشت بار طالبان با دختران

محمد انور رحیمی

طالبان، زنان و دختران با حجاب را با خشونت و دشنام‌های رکیک و تحقیر آمیز، از خیابان‌ها، کوچه‌ها، فروشگاه‌ها و مراکزهای آموزشی به بهانه‌های مختلف و از جمله به اتهام بدحجابی و نپوشیدن چادری (برقع) و ماسک سیاه، بازداشت می‌کردند. این منابع هم‌چنین تصریح کرده بودند که طالبان در کنار این که زنان و دختران را قبل از بازداشت، لت و کوب می‌کردند، مردانی را که از آن‌ها خواهش می‌کردند تا دختران و زنان را بدون آگاهی خانواده‌های آن‌ها با خود نبرند، فحش‌های رکیک نژادی و مذهبی می‌دادند.

شاهدان عینی، «هدف طالبان از بازداشت و شکنجه‌ی زنان و دختران، تحقیر مردم هزاره است.» این مرد، می‌افزاید: «خودم چندین بار دیدم که طالبان زنان را به بهانه‌های واهی مانند همراه نداشتن محرم، نداشتن ماسک، توهین به رهبران طالبان و خیلی بهانه‌ها و اتهام‌های دیگر، بازداشت می‌کردند، تا از این طریق، روحیه‌ی مردم هزاره را تضعیف کنند.»

یک دانش‌جوی پسر در دشت‌برچی شهر کابل که نمی‌خواهد نامش در گزارش بیاید، به جاده‌ی ابریشم می‌گوید: «من برای خرید به بازار برچی رفته بودم، وقتی که از دکان بیرون شدم، دیدم که مأموران طالبان دختران را در نزدیک مارکت برچی سیتی سنتر لت و کوب کرده و به زور داخل موتر می‌انداختند.» به گفته‌ی این شاهد عینی، «تمام دختران گرفتار شده محجبه بوده، چادر و لباس سیاه پوشیده بودند. مأموران طالبان هر زن و دختری را که می‌دیدند، لت و کوب می‌کردند و به زور شلاق و نوک تفنگ، داخل موتر می‌انداختند. وقتی که مردم اعتراض می‌کردند آن‌ها را هم فحش‌های رکیک نژادی و مذهبی می‌دادند و با شلاق، از کنار رنجر پراکنده می‌کردند.»

در ویدیوهایی که توسط باشندگان دشت‌برچی در اختیار جاده‌ی ابریشم قرار گرفته، دیده می‌شود که همه زنان و دختران بازداشت‌شده، حجاب کامل (مانتو و طالبان، به رسانه‌ها گفته بودند که آن‌ها زنان و دختران بی‌حجاب را بازداشت می‌کنند.

گروه متخصصان سازمان ملل متحد - که ریچارد بنت، گزارش‌گر ویژه‌ی این سازمان نیز عضو آن است - با نشر گزارشی در ۲ فوروری ۲۰۲۴، گفته است: «بازداشت زنان و دختران به اتهام بدحجابی، نخست از غرب کابل که بیش‌تر باشندگان آن هزاره‌ها اند، آغاز شد و سپس به دیگر مناطق کابل و ولایت‌ها گسترش یافت.»

طبق این گزارش، بیش‌تر این زنان - که حجاب کامل به تن داشتند - به اتهام بی‌حجابی یا بدحجابی در مکان‌های عمومی مانند مراکزهای آموزشی، بازار، کنار جاده‌های عمومی و حتا کوچه‌ها به اتهام پوشیدن لباس‌های رنگی و تنگ، دست‌گیر شده بودند. کارشناسان سازمان ملل، در پایان این گزارش، خواستار پاسخ‌گویی رهبران طالبان نسبت به این اقدام‌ها شده بودند. ادامه در صفحه ۴

را قبل از بازداشت، لت و کوب می‌کردند، مردانی را که از آن‌ها خواهش می‌کردند تا دختران و زنان را بدون آگاهی خانواده‌های آن‌ها با خود نبرند، فحش‌های رکیک نژادی و مذهبی می‌دادند.

احمد - نام مستعار - می‌گوید که طالبان در هر جا که زنان و دختران را می‌دیدند، نخست آن‌ها را با شلاق و قنداق تفنگ، لت و کوب می‌کردند و بعد، به زور سوار رنجر کرده به جاهای نامعلومی می‌بردند. «در ایستگاه نانواپی، زمانی که طالبان می‌خواستند چند دختر را بازداشت کنند، چند دکان‌دار و عابر نزد آن‌ها رفتند و از جنگ‌جویان طالبان خواهش کردند که این زنان و دختران را رها کنید، این‌ها که بی‌حجاب نیستند، چرا این‌ها را می‌گیرید؟» یکی از طالبان به این مردان می‌گوید که «شما مردم بی‌ناموس استید؛ زنان و دختران تان فاحشه استند. شما اگر مرتد نمی‌بودید، غیرت می‌داشتید، جلو فاحشه‌های خود را می‌گرفتید.»

یکی از شاهدان عینی که نمی‌خواهد هویتش فاش شود، می‌گوید که طالبان، دختران و زنان با حجاب را نیز به زور سوار موتر می‌کردند و با خود می‌بردند؛ بعد از شکنجه و آزاروآذیت روحی و جنسی، چند روز بعد به پدر یا برادرشان رنگ می‌زدند و می‌گفتند که «بیایید فاحشه‌های خود را ببرید.» این منبع می‌افزاید: «من خودم در نزدیک حوزه‌ی ۱۳ شاهد بودم که طالبان، دخترانی را که مانتو و چادر سیاه پوشیده بودند، به زور بازداشت می‌کردند. بی‌حجابی بهانه است؛ طالبان با بازداشت زنان و دختران، مردم هزاره را مورد اهانت و تحقیر قرار می‌دهند.»

به گفته‌ی منابع، تعدادی از زنان و دختران در غرب کابل، هنگامی از سوی مأموران امر به معروف و نهی از منکر طالبان بازداشت و زندانی شدند که برای خرید تحفه‌ی روز مادر، به بازار و فروشگاه‌ها رفته بودند. به باور یکی از



دشت‌برچی، پس از چند دقیقه، چند رنجر دیگر از راه می‌رسد و ده‌ها طالب، با استفاده از شلاق، قنداق، برچی تفنگ و سوت‌ایاتوم، مردم را پراکنده می‌کنند و آن دختر را با خود می‌برند.

منابع مردمی در غرب کابل، تأیید کرده‌اند که بازداشت دختران و زنان توسط مأموران امر به معروف و نهی از منکر طالبان و ده‌ها موتری که برای این کار اختصاص داده شده بود، در روزها و هفته‌های بعد در سراسر غرب کابل، با بی‌رحمی، توهین، تحقیر زبانی و اعمال خشونت‌های فیزیکی ادامه یافته است.

هم‌زمان با بازداشت گسترده‌ی زنان و دختران در غرب کابل، عبدالغفار فاروق، سخنگوی وزارت امر به معروف و نهی از منکر طالبان، ضمن تأیید بازداشت شماری از زنان و دختران به رسانه‌ها، گفته بود که این اقدام به منظور منع منکرات و جلوگیری از بدحجابی انجام شده است.

## طرح گزینشی و قوم‌گرایانه برای تحقیر هزاره‌ها

بازداشت گروهی زنان و دختران هزاره در غرب کابل، این گمان را در میان مردم و رسانه‌ها به وجود آورد که طالبان به بهانه‌ی مبارزه با بی‌حجابی، شهروندان هزاره را تحقیر می‌کنند. محمد محقق، رهبر حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان، در واکنش به بازداشت دختران هزاره، در فیسبوک خود نوشته بود: «ربودن دختران در کابل و طرح مسئله‌ی بی‌حجابی، گزینشی بوده و بهانه‌ای برای تحقیر قومی و مذهبی یک ملیت خاص است.»

منابع مردمی در غرب کابل نیز، با تأیید طرح گزینشی طالبان، به جاده‌ی ابریشم گفته بودند که در روز نخست جنوری ۲۰۲۴ و در روزها و هفته‌های بعد، مأموران امر به معروف و نهی از منکر طالبان، شماری از زنان و دختران را پس از لت و کوب، توهین و تحقیر نژادپرستانه و مذهبی، بازداشت و پس از انتقال به بازداشتگاه‌ها به شدت تحقیر و شکنجه کرده بودند.

بر اساس گفته‌های شاهدان عینی به جاده‌ی ابریشم، جنگ‌جویان طالبان، زنان و دختران با حجاب را با خشونت و دشنام‌های رکیک و تحقیر آمیز، از خیابان‌ها، کوچه‌ها، فروشگاه‌ها و مراکزهای آموزشی به بهانه‌های مختلف و از جمله به اتهام بدحجابی و نپوشیدن چادری (برقع) و ماسک سیاه، بازداشت می‌کردند. این منابع هم‌چنین تصریح کرده بودند که طالبان در کنار این که زنان و دختران

هم‌زمان با شروع ۲۰۲۴ میلادی، مأموران وزارت امر به معروف و نهی از منکر طالبان، به بهانه‌ی بی‌حجابی و بدحجابی، شمار زیادی از دختران و زنان را در غرب کابل، بازداشت، اختطاف و شکنجه کردند.

منابع محلی، در ۱۳ جدی ۱۴۰۲ به جاده‌ی ابریشم گزارش داده بودند که جنگ‌جویان طالبان، دختران و زنان را از بخش‌های پل سرخ، کوه‌سنگی و دشت‌برچی مانند ایستگاه قلعه‌ی نو و شهرک اتفاق، به‌صورت گسترده به بهانه‌ی رعایت نکردن حجاب بازداشت می‌کنند. به گفته‌ی منابع، جنگ‌جویان طالبان، دختران و زنان جوانی را که در خیابان‌ها، مراکزهای آموزشی، فروشگاه‌ها، مارکت‌ها، رفت‌وآمد داشتند یا مشغول آموزش و خرید بودند، پس از تحقیر، توهین و اعمال خشونت‌های فیزیکی، به زور سوار موترهای رنجر کرده و با خود به جاهای نامعلومی انتقال می‌دادند.

صالح - نام مستعار - یکی از باشندگان دشت‌برچی، به جاده‌ی ابریشم می‌گوید که یکی از همین روزها، در پل سوخته‌ی شهر کابل، جنگ‌جویان طالبان، دو دختر را سوار رنجر کرده بودند و سومی را که به‌شدت مقاومت می‌کرد، به زور هل می‌دادند و با صدای بلند می‌گفتند که «بی‌حیا زود بالا شو!» صالح می‌افزاید: «سرانجام با نوک تفنگ مجبورش کردند سوار موتر شود. من اول فکر نمی‌کردم که آن‌ها را به خاطر بی‌حجابی بازداشت می‌کنند؛ چون هر سه دختر دامن‌های بلند پوشیده بودند؛ دو تای آن‌ها چادرهای سیاه داشتند، یکی هم چادر سبز. طالبان یک‌سره فریاد می‌زدند که فاحشه زود شو!» یکی از باشندگان پل خشک دشت‌برچی که نمی‌خواهد نامش در گزارش بیاید، می‌گوید: «در تانک تیل دولتی برچی بودم که رنجر طالبان از راه رسید؛ یکی از جنگ‌جویان طالبان پیاده شد و چهار دختری را که کنار سرک ایستاده بودند، صدا زد که زود بالا شوید. وقتی دخترها مقاومت کردند، چند طالب دیگر پیاده شدند و یکی از آن‌ها با نوک اسلحه‌اش دختران را یکی یکی به زور داخل موتر هل می‌داد و می‌گفت: فاحشه‌ها زود بالا شوید!» به گفته‌ی این باشندگی کابل، دختران ظاهراً تازه از مرکز آموزشی برگشته بودند و محجبه بودند و افزون بر مانتو و چادر، بالاپوش‌های دراز نیز پوشیده بودند.

یک باشندگی دیگر غرب کابل که شغل کراچی‌رانی دارد، می‌گوید: «طالبان دختران زیر سن را هم بازداشت می‌کردند. یک روز فکر کنم ۱۵ جدی [۱۴۰۲] بود، در نزدیک مارکت بهار سراب، چند طالب یک دختر کم‌سن‌وسال را که تازه از کورس آمده بود، می‌خواستند به جرم بی‌حجابی سوار رنجر کنند.» در همین لحظه، یک مرد بزرگ‌سال در محل، به طالبان می‌گوید که این دختر حجاب دارد؛ پس «چرا آزارش می‌دهید؟»

شهروندان زیادی در محل جمع می‌شوند و در برابر اقدام طالبان اعتراض می‌کنند؛ اما چهار جنگ‌جوی طالب، آن‌ها را زیر لت و کوب می‌گیرند. به گفته‌ی این باشندگی



«طالبان دختران زیر سن را هم بازداشت می‌کردند. یک روز فکر کنم ۱۵ جدی [۱۴۰۲] بود، در نزدیک مارکت بهار سراب، چند طالب یک دختر کم‌سن‌وسال را که تازه از کورس آمده بود، می‌خواستند به جرم بی‌حجابی سوار رنجر کنند.» در همین لحظه، یک مرد بزرگ‌سال در محل، به طالبان می‌گوید که این دختر حجاب دارد؛ پس «چرا آزارش می‌دهید؟»



## واکنش‌ها به اختطاف دختران توسط طالبان؛ سازمان ملل: تحقیر کننده و خطرناک است

محمد انور رحیمی



است. اوتونبایوا، در بخش دیگری از اظهارات خود، تصریح کرده بود: «توقیف زنان برای خانواده‌ها ننگ بزرگی را به همراه دارد که زنان افغانستانی را در معرض خطر بزرگتری قرار می‌دهد. این دست‌گیری‌ها هم‌چنین اعتماد عمومی را از بین می‌برد.»

دفتر سازمان ملل متحد در افغانستان، در گزارشی که در ۲ دلو ۱۴۰۲ از وضعیت حقوق بشری افغانستان از اکتبر تا دسامبر ۲۰۲۳ منتشر کرد، نوشته بود که جنگ‌جویان طالبان، «زنان و دختران را عمدتاً از منطقه‌ی هزاره‌نشین دشت‌برچی و برخی را از منطقه‌ی خیرخانه که باشندگان آن عمدتاً تاجیک‌تبارند، گرفتار کرده‌اند.»

کنوانسیون رفع همه‌ی اشکال تبعیض علیه زنان سازمان ملل، در اعلامیه‌ای در ۳۰ دلو ۱۴۰۲، گفته بود که از سپتامبر ۲۰۲۱ تا جنوری ۲۰۲۴، ده‌ها فرمان، اعلامیه و بخش‌نامه در محدود کردن حقوق بشری زنان، جداسازی و سرکوب زنان و دختران بر اساس نگرش‌ها و سیاست‌های زن‌ستیزانه برای به‌حاشیه‌راندن و طرد زنان و دختران از جامعه، از سوی طالبان به تصویب رسیده است. این سازمان، هم‌چنین از رهبران طالبان خواسته بود که همه احکام و محدودیت‌های زن‌ستیزانه را که تبعیض علیه زنان و دختران و جداسازی و سرکوب آن‌ها را نهادینه می‌کند، لغو کنند و در صورتی که شواهد کافی در ارتباط به خشونت‌های مبتنی بر جنسیت علیه زنان و دختران وجود داشته باشد، عوامل آن را تحت پی‌گرد قانونی قرار دهند. در اعلامیه آمده که طالبان، باید کنوانسیون رفع همه‌ی اشکال تبعیض علیه زنان و قوانین بین‌المللی حقوق بشر و حقوق بشری زنان را محترم شمرده و از آن‌ها، حمایت و حفاظت کنند.

نمایندگی بریتانیا در شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد، در ۱۱ حوت ۱۴۰۲ در گزارشی در باره نگرانی از افزایش حمله‌ها بر هزاره‌ها در افغانستان که به سازمان ملل ارائه کرده، گفته است: «بی‌توجهی طالبان به حقوق زنان و دختران، در جهان بی‌نظیر است» طبق این گزارش، «باگذشت دو سال‌ونیم، زنان و دختران آدر افغانستان هنوز نمی‌توانند کار کنند. آن‌ها نمی‌توانند آزادانه رفت‌وآمد، صحبت و زندگی کنند.» این نمایندگی، هم‌چنین تأکید کرده که جامعه‌ی جهانی، باید به شهروندان افغانستان متعهد بماند. «بریتانیا هم‌چنان در کنار مردم افغانستان، به ویژه زنان و دختران و خانواده‌های شان که به دلیل وضعیت ویران‌گر حقوق بشر و وضعیت وخیم انسانی در افغانستان رنج می‌برند، می‌ایستد.»

نمایندگی‌های دیپلماتیک افغانستان نیز، با نشر اعلامیه‌ای در ۱۸ جدی ۱۴۰۲، گفته‌اند که بازداشت زنان و دختران در غرب کابل به بهانه‌ی بدحجابی، در تاریخ معاصر افغانستان پیشینه ندارد. این نمایندگی‌ها افزوده که چنین بازداشت‌ها، نقض صریح حیثیت و حریم خصوصی زنان و دختران بوده و این رفتار طالبان، «بی‌اعتنایی آشکار به رسوم و فرهنگ ما و هنجارهای شناخته‌شده‌ی حقوق بشری است.»

### واکنش چهره‌های سیاسی؛ تحقیر قومی و مذهبی است

رحمت‌الله نبیل، رییس امنیت ملی در حکومت جمهوری، در ۱۷ جدی در حساب کاربری اکس خود، نوشته بود که بازداشت و شکنجه‌ی زنان به بهانه‌ی بی‌حجابی، «نقض حقوق بشر» است. او، افزوده که خاموشی برخی از سیاسی‌ها، سران قومی و عالمان دینی در مورد بازداشت و اختطاف دختران و زنان از سوی طالبان، نه تنها به معنای شریک‌بودن در این جنایت تاریخی، بل نوعی خیانت به وطن و شهروندان افغانستان است. ادامه در صفحه ۵

بازداشت زنان و دختران در شهر کابل به ویژه در دشت‌برچی به بهانه‌ی بدحجابی، واکنش‌های زیادی را در داخل و بیرون از افغانستان به همراه داشت. شهروندان، سازمان‌های حقوق‌بشری و برخی از کشورها، این اقدام طالبان را مغایر ارزش‌های حقوق بشر عنوان کرده و خواهان پایان‌یافتن این روند شده‌اند.

### واکنش‌های بین‌المللی؛ تحقیر کننده و خطرناک است

ریچارد بنت، گزارش‌گر ویژه‌ی حقوق بشر سازمان ملل برای افغانستان، در ۱۵ جدی ۱۴۰۲ در واکنش به بازداشت زنان به ویژه زنان هزاره در دشت‌برچی شهر کابل به بهانه‌ی بدحجابی، در حساب کاربری اکس خود نوشته بود: «بازداشت زنان به دلیل بدحجابی در کابل افغانستان، بیان‌گر اعمال محدودیت‌های بیش‌تر طالبان بر آزادی زنان و تضعیف حقوق آنان است.» او، تأکید کرده بود که کارشناسان سازمان ملل - که ریچارد بنت نیز عضو آن است - با نشر گزارشی در ۱۴ دلو ۱۴۰۲، گفته بود: زانی که به بهانه‌ی بدحجابی توسط طالبان بازداشت شده‌اند، امکان دسترسی به بستگان شان و وکیل مدافع را ندارند. در این گزارش آمده که «در قبال رهایی آن‌ها، از مردان مسن خانواده ضمانت‌نامه‌ی کتبی گرفته می‌شود که این روند واگذاری مسئولیت چه‌گونگی لباس‌پوشیدن زنان به مردان، تبعیض سیستماتیک برای کنترل زنان و دختران و راندن بیش‌تر آنان از جامعه است.»

ریچارد بنت بار دیگر در ۱۰ حوت ۱۴۰۲ در بخشی از گزارشی که در جلسه‌ی شورای حقوق بشر سازمان ملل ارائه کرد، گفته که بازداشت‌های فراقانونی زنان از سوی طالبان «از غرب کابل» که بیش‌تر منطقه‌ی هزاره‌نشین است، شروع شد و به سرعت به مناطق بیش‌تر تاجیک‌نشین نیز گسترش یافت. طبق تصریح آقای بنت، این بازداشت‌ها پس از آن به بامیان، بغلان، بلخ، دایکندی و کندز رسید.

در این گزارش تأکید شده که این بازداشت‌ها و شکنجه‌های زنان و دختران هزاره، آن‌ها را در معرض انواع تبعیض‌های نژادی قرار داده است. در گزارش به نقل از یک زن هزاره آمده است: «پدرم پیش طالبان رفت تا خواهرم را نجات دهد؛ اما آن‌ها پدرم را لت‌وکوب و شکنجه کردند که چرا دخترت را بداخلاق بزرگ کرده‌ای.» طبق این گزارش «طالبان هزاره‌ها را متهم کرده‌اند که مسلمانان واقعی نیستند.» بر اساس گزارش آقای بنت، آن‌چه از سوی طالبان بر زنان اعمال می‌شود را می‌توان آپارتاید جنسیتی خواند.

سازمان عفو بین‌الملل در واکنش به بازداشت زنان و دختران در کابل به بهانه‌ی بدحجابی، در ۶ جدی ۱۴۰۲ در حساب کاربری اکس خود، نوشته بود: «سرکوب و بازداشت‌های خودسرانه‌ی [زنان] از سوی طالبان، نقض بیش‌تر آزادی گشت‌وگذار زنان و آزادی بیان در افغانستان است. این سرکوب، باید فوراً متوقف شود و آن‌هایی که بازداشت شده‌اند، آزاد شوند.»

دفتر هیئت معاونت سازمان ملل متحد در افغانستان (یوناما) نیز، با نشر اعلامیه‌ای در ۲۱ جدی ۱۴۰۲، به نقل از روزا اوتونبایوا، فرستاده‌ی ویژه‌ی سازمان ملل متحد برای افغانستان، نوشته بود: «به نظر می‌رسد زنان و دختران بازداشت‌شده که از اقلیت‌های مذهبی و قومی هستند، به طور نامناسبی تحت تأثیر کارزار اعمال حجاب توسط طالبان قرار می‌گیرند.» او، خطاب به طالبان هشدار داده بود که اجرای تدابیر به خصوص با اعمال خشونت فیزیکی برای زنان و دختران افغانستانی، تحقیرکننده و خطرناک

## تکفیر و اختطاف؛ گزارشی از رفتار دهشت‌بار طالبان با دختران

محمد انور رحیمی

یکی از شاهدان عینی که نمی‌خواهد هویتش فاش شود، می‌گوید که طالبان، دختران و زنان باحجاب را نیز به زور سوار موتر می‌کردند و با خود می‌بردند؛ بعد از شکنجه و آزارواذیت روحی و جنسی، چند روز بعد به پدر یا برادر شان زنگ می‌زدند و می‌گفتند که «بیایید فاحشه‌های خود را ببرید.» این منبع می‌افزاید: «من خودم در نزدیک حوزه‌ی ۱۳ شاهد بودم که طالبان، دخترانی را که ماتتو و چادر سیاه پوشیده بودند، به زور بازداشت می‌کردند. بی‌حجابی بهانه است؛ طالبان با بازداشت زنان و دختران، مردم هزاره را مورد اهانت و تحقیر قرار می‌دهند.»

دبیح‌الله مجاهد، سخن‌گوی طالبان، در واکنش به گزارش دفتر هیئت معاونت سازمان ملل متحد (یوناما) در افغانستان، گفته بود که انتقاد از اجرای احکام دینی، قابل تحمل نیست و توهین به عقاید مردم است. او هم‌چنین در مصاحبه‌ی دیگری، عمل‌کرد مأموران امربه‌معروف طالبان را مطابق با شریعت اسلامی خوانده و گفته بود: «حجاب زن، لزوم محرم شرعی با زنان، فضای شرعی برای کار و تحصیل زنان و هم‌چنین اجرای احکام شرعی توسط محاکم، پیش‌گیری از انحرافات فکری و دینی در جامعه، این‌ها همه تعهدات و وظایف یک نظام اسلامی پاسخ‌گو است.»

طالبان پس از بازگشت به قدرت، محدودیت‌های گسترده‌ای را در سراسر افغانستان بر زنان وضع کرده و بارها زنان و دختران را از خیابان‌های شهرهای مختلف، بازداشت کرده‌اند؛ اما بازداشت گسترده‌ی زنان هزاره از مکان‌های عمومی و شکنجه‌ی آن‌ها، بی‌سابقه است.

طالبان پس از بازگشت به قدرت، محدودیت‌های گسترده‌ای را در سراسر افغانستان بر زنان وضع کرده و بارها زنان و دختران را از خیابان‌های شهرهای مختلف، بازداشت کرده‌اند؛ اما بازداشت گسترده‌ی زنان هزاره از مکان‌های عمومی و شکنجه‌ی آن‌ها، بی‌سابقه است. محمدمفقیر محمدی، معاون وزارت امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر طالبان، در ۴ دلو ۱۴۰۲، در گفت‌وگو با شبکه‌ی تلویزیونی طلوع‌نیوز، در رابطه به بازداشت زنان تصریح کرده بود که «حجاب الحمدلله، نه حکم امارت اسلامی است و نه حکم وزارت امربه‌معروف. حجاب حکمی از طرف رب‌العالمین است. مردم افغانستان صددرصد رعایت حجاب را می‌خواهند. در باره‌ی حجاب، هیچ کس شکایت نکرده است که بگویید ما حجاب را نمی‌پذیریم.»

طالبان پس از بازگشت به قدرت، محدودیت‌های گسترده‌ای را در سراسر افغانستان بر زنان وضع کرده و بارها زنان و دختران را از خیابان‌های شهرهای مختلف، بازداشت کرده‌اند؛ اما بازداشت گسترده‌ی زنان هزاره از مکان‌های عمومی و شکنجه‌ی آن‌ها، بی‌سابقه است. محمدمفقیر محمدی، معاون وزارت امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر طالبان، در ۴ دلو ۱۴۰۲، در گفت‌وگو با شبکه‌ی تلویزیونی طلوع‌نیوز، در رابطه به بازداشت زنان تصریح کرده بود که «حجاب الحمدلله، نه حکم امارت اسلامی است و نه حکم وزارت امربه‌معروف. حجاب حکمی از طرف رب‌العالمین است. مردم افغانستان صددرصد رعایت حجاب را می‌خواهند. در باره‌ی حجاب، هیچ کس شکایت نکرده است که بگویید ما حجاب را نمی‌پذیریم.»

دبیح‌الله مجاهد، سخن‌گوی طالبان، در واکنش به گزارش دفتر هیئت معاونت سازمان ملل متحد (یوناما) در افغانستان، گفته بود که انتقاد از اجرای احکام دینی، قابل تحمل نیست و توهین به عقاید مردم است. او هم‌چنین در مصاحبه‌ی دیگری، عمل‌کرد مأموران امربه‌معروف طالبان را مطابق با شریعت اسلامی خوانده و گفته بود: «حجاب زن، لزوم محرم شرعی با زنان، فضای شرعی برای کار و تحصیل زنان و هم‌چنین اجرای احکام شرعی توسط محاکم، پیش‌گیری از انحرافات فکری و دینی در جامعه، این‌ها همه تعهدات و وظایف یک نظام اسلامی پاسخ‌گو است.»

طالبان پس از بازگشت به قدرت، محدودیت‌های گسترده‌ای را در سراسر افغانستان بر زنان وضع کرده و بارها زنان و دختران را از خیابان‌های شهرهای مختلف، بازداشت کرده‌اند؛ اما بازداشت گسترده‌ی زنان هزاره از مکان‌های عمومی و شکنجه‌ی آن‌ها، بی‌سابقه است. محمدمفقیر محمدی، معاون وزارت امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر طالبان، در ۴ دلو ۱۴۰۲، در گفت‌وگو با شبکه‌ی تلویزیونی طلوع‌نیوز، در رابطه به بازداشت زنان تصریح کرده بود که «حجاب الحمدلله، نه حکم امارت اسلامی است و نه حکم وزارت امربه‌معروف. حجاب حکمی از طرف رب‌العالمین است. مردم افغانستان صددرصد رعایت حجاب را می‌خواهند. در باره‌ی حجاب، هیچ کس شکایت نکرده است که بگویید ما حجاب را نمی‌پذیریم.»









## واکنش‌ها به اختطاف دختران توسط طالبان؛

# عالمان دین: تکفیر راه حل نیست

محمد انور رحیمی

ادامه از صفحه ۵



**طبق اظهارات واعظزاده، آمران به معروف و ناهیان از منکر، نخست باید بدانند که امر به خوبی و نهی از بدی، «به چه نحو انجام بگیرد، در قالب امر باشد، یا در قالب تقاضا و التماس باشد؟ اگر امر بکنند، علو شرط است یا نیست؟ آیا می‌شود یک مقام پایین‌تر یک مقام بالاتر (از خود) را امر بکنند؟ آیا این امر معنا دارد یا ندارد و در کجا امر به خوبی کند و در چه شرایطی و در کدام مکان و کدام زمان؟»، او، افزود که امرکنندگان به خوبی و منع‌کنندگان از بدی، «باید بدانند که آیا هر کسی، کس دیگر را می‌تواند امر به معروف و نهی از منکر بکند؛ یا نمی‌تواند چنین کند. یا این که این کار وظیفه‌ی عده‌ی خاصی خواهد بود.»**

علی‌داد علی‌زاده، مسئول دعوت‌وارشاد در غرب کابل، در این جلسه خطاب به طالبان گفت که وزارت امر به معروف و نهی از منکر، با سستی مسئله‌ی حجاب را به خانواده‌ها واگذار کند؛ این گونه، مادران و پدران می‌توانند دختران خود را بهتر بفهمانند.

سخی‌داد بشردوست، سخن‌گوی وکیلان گذر ناحیه‌ی سیزدهم شهر کابل نیز در این نشست، با اشاره به نگرانی شهروندان از برخورد محتسبان وزارت امر به معروف و نهی از منکر طالبان با زنان و دختران، گفت: «تقاضای ما از امارت اسلامی و از وزارت امر به معروف و نهی از منکر، این است؛ هر زمانی که در غرب کابل برنامه دارند، باید وکیلان گذر را نیز با خود داشته باشند. این بازداشت‌ها باعث هرج‌ومرج در میان مردم شده است.»

شیخ غلام‌مصباح، رییس بخش مساجد و حسینیه‌ها در وزارت حج‌وارشاد، در این جلسه خطاب به مأموران امر به معروف و نهی از منکر طالبان، گفت که بازداشت زنان و دختران مصلحت نیست؛ حکومت باید از این کار جلوگیری کند. «زنان دل‌نازک دارند و این کار ممکن است تلفاتی در پی داشته باشد. ما می‌خواهیم از این گونه برخوردها جلوگیری شود و تطبیق برنامه‌های امر به معروف و نهی از منکر، به برنامه‌های فرهنگی نیاز دارد.»

با این حال، احسان‌الله ثاقب، آمر امر به معروف و نهی از منکر طالبان در حوزه‌ی هجدهم امنیتی شهر کابل، در این جلسه گفت که وزارت امر به معروف و نهی از منکر، بارها برای باشندگان غرب کابل توصیه کرده است؛ اما مردم توجه نکردند. او، افزود: «محتسبان امر به معروف و نهی از منکر طالبان، برای پیش‌گیری از بدحجابی، شماری از زنان را توسط پلیس زن مؤقتاً بازداشت کرده‌اند تا ورثه‌ی آن‌ها را خبر کنیم که متوجه آن‌ها باشند.»

منابع مردمی اما به جاده‌ی ابریشم گفته بودند که در جریان بازداشت زنان و دختران در غرب کابل، بیش‌تر جنگ‌جویان مسلح طالبان، زنان و دختران باحجاب را پس از توهین و تحقیر نژادی-مذهبی و لت‌وکوب شدید، بازداشت می‌کردند. آن‌ها همچنین تأکید کرده بودند؛ کم پیش آمده که محتسبان طالبان، یک یا دو زن را نیز هنگام بازداشت زنان و دختران با خود آورده باشند.

با این که سخن‌گویان و برخی مسئولان گروه طالبان، پیش از این بازداشت زنان و دختران را تأیید کرده بودند؛ اما اخیراً تلاش دارند که آن را انکار کنند. ذبیح‌الله مجاهد، سخن‌گوی طالبان، در ۱۴ دلو ۱۴۰۲ در واکنش به گزارش دفتر حقوق بشر سازمان ملل متحد در پیوند به بازداشت زنان و دختران، گفته بود که گزارش جدید این سازمان مبنی بر بازداشت خودسرانه‌ی زنان و دختران، بی‌اساس است. او، افزون بر رد ادعای کارشناسان سازمان ملل، تصریح کرد که وزارت امر به معروف و نهی از منکر، کسی را بازداشت و زندانی نکرده است. مجاهد، همچنین یادآور شده بود که در اوایل شماری از زنان و دختران که «برای ترویج بدحجابی مأمور شده بودند»، برای توصیه به حوزه‌های امنیتی خواسته شده و دوباره رها شده‌اند؛ اما این موضوع، بعدها تکرار نشده است. مجاهد اما در مورد این‌که این زنان از کجا و به چه دلیل برای ترویج بدحجابی مأمور شده بودند، اشاره‌ی نکرد.

«مخالف نماز جماعت»، «یادی کفار در میان مسلمانان»، «معتقد به الوهیت علی بن ابی‌طالب»، «سب‌کنندگان سلف صالح»، «مرتکبین قذف به عایشه همسر پیامبر» و «منکر امامت ابوبکر» برشمرده است. در این کتاب آمده که منکران امامت ابوبکر و خلافت عمر، کافراند! واعظزاده، در خطاب به رهبر طالبان، گفت: «نشر کتابی مبنی بر تکفیر شیعه‌ها از سوی والی هرات، اصلاً به صلاح امارت نیست... نفرت پخش نکنید، کار از تکفیر ساخته نمی‌شود. مشکل با تکفیر حل نمی‌شود، اهل قبله را کسی نمی‌تواند تکفیر کند، من از هبت‌الله گلایه‌مندم، من با دیگران حرفی ندارم.»

این روحانی شیعه، باز هم بحث را به سمت بازداشت دختران به بهانه‌ی بدحجابی از سوی طالبان کشاند و خطاب به هبت‌الله آخندزاده، رهبر گروه طالبان، گفت: «شما کارهای نکرده زیاد دارید که در مقایسه با شلوار و چادر کوتاه و معلوم‌شدن موی زنان، خیلی مهم‌ترند.» او همین گونه، رهبر طالبان را زیر پرسش قرار داد و گفت که تا حالا چند کشور در افغانستان سفارت باز کرده است؟ به استثنای ایران و پاکستان، چند کشور پاسپورت افغانستان را به رسمیت می‌شناسند؟ «تمام سخنان این است که اسلام در این جا ریشه دارد؛ ۱۴۰۰ سال است که این مردم مسلمان‌اند. خاطر تان جمع باشد، مردم کافر نمی‌شوند.» واعظزاده، خواست بگوید که اگر حکومت طالبان بدون در نظر گرفتن مصلحت‌های داخلی و جهانی، هم‌چنان به رفتارهای ستم‌گرانه و تحریک‌آمیز خود ادامه بدهد، باید منتظر پیامد آن باشد؛ زیرا حجاب مسئله‌ی فردی است و مسئولیت حکومت، پرداختن مسائل ملی است. پهلوی دیگر حرف او، به این معنا بود که اگر هزارها تا اکنون در برابر خشونت‌های طالبان، واکنش خیلی جدی نشان نداده‌اند، او، آن‌ها را به صبر و تعامل با طالبان دعوت کرده است. «همه را به بردباری و حوصله‌مندی توصیه کرده‌ام و گفته‌ام حوصله کنید مقامات خیر ندارند؛ وقتی که باخبر شوند، مشکلات را حل می‌کنند.»

انتقادهای صریح واعظزاده بهسودی که با استناد به قرآن و حقوق مردم ابراز شده بود، در داخل و خارج از سوی شهروندان افغانستان به صورت گسترده، مورد استقبال قرار گرفت. ویدیوی سخن‌رانی این روحانی بانفوذ که مرجع تقلید میلیون‌ها شیعه در سطح جهان است، چندین هفته، از سوی کاربران شبکه‌های اجتماعی مربوط به افغانستان به اشتراک گذاشته می‌شد.

از این رو، وزارت امر به معروف و نهی از منکر طالبان، چند روز بعد، برای این که جلو اثرگذاری‌های بیش‌تر سخنان این مرجع تقلید را گرفته باشند، جلسه‌ی دیگری را زیر نام «نشست مشورتی علما، وکیلان گذر و منتقدان» با حمایت حامیان خود در درون جامعه‌ی شیعه در ۲۰ دلو ۱۴۰۲ در غرب کابل برگزار کرد. سخن‌رانان این جلسه نیز، از قبل گزینش شده بودند. سخن‌رانان این جلسه نیز، از قبل گزینش شده بودند، تا سیاست‌ها و اقدام‌های طالبان را به گونه‌ی همه‌جانبه تأیید و توجیه کنند؛ اما آن‌ها، شیوه‌ی برخورد مأموران وزارت امر به معروف و نهی از منکر طالبان با زنان و دختران را نکوهش کرده و خواستار واگذاری مسئله‌ی پوشش زنان و دختران، به خانواده‌های آن‌ها شدند.

او افزود که هیچ شیعه‌ای، سنی نمی‌شود و هیچ سنی، شیعه نمی‌شود، پس طالبان نباید به مذهب مردم دخالتی داشته باشند. واعظزاده، اشتباه سوم طالبان در برخورد با شهروندان هزاره را بازداشت و شکنجه‌ی دختران و زنان این گروه قومی-مذهبی به بهانه‌ی بدحجابی در ماه‌های پسین عنوان کرد. «سوم به ناموس مردم هزاره تعرض کردید.» این روحانی شیعه، سه اشتباه بالا را زمینه‌ساز بی‌اعتمادی مردم نسبت به طالبان عنوان کرد و از آن‌ها خواست که اگر می‌خواهند فاصله‌ی شان با مردم کم‌تر شود، باید اشتباه‌های شان را جبران کنند.

واعظزاده در ادامه با اشاره به صلح‌طلبی هزاره‌ها برای هم‌زیستی مسالمت‌آمیز و برادرانه با دیگر اقوام در افغانستان، گفته که طالبان، باید بدانند که افغانستان کشور مشترک همه‌ی اقوام است و تقابل با دیگران به صلاح آن‌ها نیست. «ما طرفدار جنجال‌وجنگ نیستیم. خواهان تعامل و برادری، هم‌دلی و زندگی مسالمت‌آمیز و هم‌وطنی هستیم. ما دو سال و هفت ماه است که این شعار را می‌دهیم و عمل هم کرده‌ایم؛ اما در این مدت، مقامات امارت اسلامی اصلاً جواب ما را نداده است.»

این روحانی بانفوذ، ضمن اشاره به پایگاه اجتماعی و مردمی خود و با تأکید بر این که مرجع تقلید حدود ۱۰ میلیون شیعه است و با افراد دون‌پایه‌ی طالبان حتا در سطح وزیران، والی‌ها و فرماندهان نظامی حرفی ندارد، خطاب به هبت‌الله آخندزاده، رهبر طالبان، گفت: «نمایندگان شورای علمای شیعه به کندهار می‌روند، شش-هفت روز منتظر می‌مانند، از سوی ملاهبت‌الله پذیرفته نمی‌شوند؛ اما اوقتی که [یک ملای پاکستانی می‌آید در دو روز کل مقامات گروه طالبان] را می‌بیند. جای گلایه است.» منظور واعظزاده از این کنایه، سفر مولوی فضل‌الرحمان، رییس جمعیت علمای پاکستان بود که چندی پیش برای دیدار با رهبران طالبان، به افغانستان سفر کرده بود و مورد استقبال گسترده‌ی طالبان -در کابل و کندهار- قرار گرفت؛ اما در مقابل، عده‌ای از عالمان شیعه که به نمایندگی از شورای علمای شیعیان افغانستان، برای ملاقات با هبت‌الله آخندزاده به کندهار رفته بودند، پس از روزها انتظار، درخواست آن‌ها برای ملاقات با رهبر طالبان رد شد. به گفته‌ی برخی منابع، رهبر طالبان به دلیل‌هایی که شیعیان آن را به تفکر شیعه‌ستیزی هبت‌الله نسبت می‌دهند، آن‌ها را به حضور خود نپذیرفته بود.

واعظزاده در ادامه‌ی صحبت‌هایش، ضمن اشاره به کتابی که توسط مولوی نوراحمد اسلام‌چار، والی طالبان در هرات، نوشته شده و در آن شیعیان را «فرقه‌ی مردم‌پرست»، «تکفیری»، «غالی»، «پیروان عبدالله بن سبای یهودی»، «منکر اصول دین مانند توحید و نبوت»، «مشرک»، «اهل تلبیس و دورویی»، «دروغگوترین طایفه»،

بهدودی همچین با اشاره به پیامدهای فاصله‌گرفتن مردم از حکومت، خطاب به مسئولان امر به معروف و نهی از منکر طالبان، گفت که می‌توانند به جای اعمال خشونت، روش ملایم را در پیش بگیرند؛ زنان و دختران را نصیحت کنند، پدر و برادر دختران و زنان را بخواهند و با آن‌ها حرف بزنند. «کاری نکنید تا مردم از نظام فاصله بگیرند. وقتی مردم در کنار نظام نباشد، عمر نظام کوتاه‌تر می‌شود.»

این روحانی با نفوذ شیعه، با اشاره به روابط خشونت‌آمیز طالبان با هزاره‌ها در دور قبلی و کنونی حاکمیت شان، سه اشتباه سیاسی این گروه را در برخورد با شهروندان هزاره یادآور شد. او خطاب به طالبان، گفت: «اشتباه اول تان این بود که پیشنهاد صلح استاد شهید عبدالعلی مزاری، رهبر فقید حزب وحدت اسلامی افغانستان را نه تنها رد کردید، بل که او را کشتید. دوم، مذهب شیعه را از نصاب تعلیمی افغانستان حذف کردید.»

واعظزاده گفت که شهروندان هزاره، هزار و ۳۰۰ سال با مذهب شیعه زندگی کرده‌اند و گرفتن مذهب از آن‌ها، به این معنا است که همه چیز را از آن‌ها گرفته باشید.





# دختران برچی!

## زیستن در برزخ و آرزوهای گلگون

عادلہ آذین



شکر دخت



ربابه احمدی



واحدہ



فاطمہ راشدی



خدیحہ



زرمینہ



معصومہ



بہارہ احمدی



صنم



گل بیگم

### مقاومت پنهان دختران با شرارت طالبان عکاس: شفیقہ خرمی - حوت ۱۴۰۲

فعال است. معصومہ صنف هشتم رسیده بود که ممنوع التحصیل شد. از ولسوالی مالمستان غزنی به کابل آمده تا در کنار دو خواهرش وارد بازار کار شود. او خیاطی دارد و مستقل از دو خواهرش کار می‌کند. از درآمدش نیز راضی به نظر می‌رسد اما هنوز خواب‌های معلم شدن را می‌بیند. در این گزارش یک هنرمند دیگر را نیز با خود داریم، بهارہ احمدی. او میناتور و خوش نویسی کار می‌کند. اندکی به آینده نیز خوشبین است هرچند از تحصیل بازمانده اما شاید بتواند بورس تحصیلی بگیرد. روانشان شناسی بخواند، چیزی را که بسیار دوست می‌دارد. در میان این آرزو و امید کمی دلواپس و نگران است. زیرا در گالری که او کار می‌کند در یک ماه گذشته شمار دختران هنرجو به شدت کاهش یافته است.

گل بیگم (نام مستعار) با تار و سوزن گذشته، حال و آینده‌ای زندگی‌اش را به هم خیزه می‌زند. بامدادان بیشتر توان کار دارد. او ۱۴ ساله بوده که ازدواج کرده و حالا مادر چهار فرزند است. اولین کار او کلاه دست‌دوز بود که به شوهرش تحفه داد. پس از آن، تار زندگی آن‌ها به تار و سوزن گل بیگم بسته است. ماهانه حدوداً ۱۵ هزار افغانی کار می‌کند. درآمد او کمک بزرگی به شوهر کم درآمدش است؛ زیرا بخشی از مخارج خانه و فیس مکتب و لباس فرزندان را می‌پردازد.

داستان زندگی صنم از کمی دردناک و متفاوت است. دانش آموخته‌ای قابلگی حالا به فروشنده‌ای روی آورده است. او اندکی پس از روی کار آمدن طالبان، از دانشگاه فارغ التحصیل شد. به دلیل ضعف اقتصادی خانواده نتوانست وارد روند کارآموزی در این بخش شود. صنم ماهانه سه هزار افغانی نیاز داشت تا به شفاخانه‌ای بدهد و کار بیاموزد. تنگدستی خانواده باعث شد تا او به تنها کار دم دستش روی بیاورد. حالا در پشت ویترینی می‌نشیند و ماهانه ۵ هزار افغانی می‌گیرد. آرزو دارد روزی ویترینی از آن خود داشته باشد.

این دفتر با بازگو کردن زندگی صنم نجفی زاده به پایان می‌رسد. جای بسیاری از دختران شجاع برچی در این گزارش خالی است. دخترانی که تالارهای مطالعه ایجاد کردند و کارشان با ورود طالبان به بن‌بست خورد، دختران تاجری که حاضر به گفت‌وگو نشدند، آرایشگرانی که مخفیانه به شغل خود ادامه می‌دهند و زنان معترضی که در مخفیگاه‌های خود زندانی اند.

در حاشیه رانده شده اما زمانی که خانواده‌ها زنان را در بخش‌های آموزشی و مدیریت می‌بینند، اطمینان بیشتری پیدا می‌کنند.

خدیحہ قالین باف است. از ۱۴ سال قبل که ازدواج کرده و از بامیان به کابل آمده اند، در کار قالین بافی بوده. حاصل این کار، درآمد اندک، دیسک کمر و ضعف چشم‌هایش بود. دختران توصیه کردند تا شغل بدل کند. خدیجه ابراهیمی پس از آن به پشم ریزی روی آورد و کار هنری‌اش را به خواهر شوهر و دو تا دختر دوقلوی خودش واگذار کرد. بی‌ظنیر ۱۸ ساله و دخترانش ۱۱ سال دارند. هر سه از مکتب بازمانده و حالا با تمام کردن هر قالین صد افغانی انعام دریافت می‌کنند.

زرمینہ خاطرزی خوشحال بود که توانسته از دانشگاه فارغ التحصیل شود اما با ممنوعیت کاری زنان، او نیز نتوانست برای خود کار پیدا کند. در کنار تحصیل در دانشگاه، نقاشی آموخته بود و همین هنر به دادش رسید. سالی می‌شود که گالری نقاشی‌اش را راه‌اندازی کرده و موفقیت چشم‌گیری نیز داشته است. حدود ۸۰ هنرآموز دارد که اکثراً دختران بازمانده از تحصیل هستند و نیز تابلوهایش به نمایشگاه راه یافته است.

سخت‌گیری‌های طالبان بر زنان در دشت برچی کار زرمینہ را نیز از رونق انداخته است. از ۸۰ هنرآموز به ۲۰ تن رسیده است. خانم‌های دیگر گالری‌های خود را بسته اند و این برای زرمینہ زنگ خطری است همراه با ناامیدی بسیار. در سال جاری در نمایشگاهی شرکت کرده بود تا بتواند آثارش را به فروش برساند. طالبان اما دو تابلوی نسبتاً گران قیمت را را پاره کردند و زرمینہ به جای دستیابی به تشویق و ترغیب، جنازه تابلوهایش را به خانه باز گرداند.

او حالا تنها به سفارش‌های که در مناسبت‌های گوناگون مثل روز پدر، مادر و یا روز معلم دریافت می‌کند، خوشحال است. زرمینہ می‌گوید: «در شرایط فعلی مردم فقط به آب و نان فکر می‌کنند و هنر برای شان آخرین گزینه است و یا اصلاً به آن فکر نمی‌کنند.» با تمام اینها، در زمانه‌ای تاریک، فقط نقاشی می‌تواند به زندگی زرمینہ نور و روشنایی بیاورد. اندکی هم آرامش.

به کوچهای رسالت می‌رسیم. یکی از مزدحم‌ترین منطقه‌ی غرب کابل. در ورودی این کوچه نزدیک به پنجاه دکان خیاطی لباس‌های هزارگی، زرگری و صنایع دستی

سال به این سو به تجارت آنلاین رو آورده، کیف دستی و بغلی تکه‌ای می‌سازد و می‌فروشد. آنگونه که خودش می‌گوید: «خوشحالم که معنایی برای زندگی خود پیدا کرده‌ام.» سرش شلوغ است و از شرق تا غرب عالم سفارش دریافت می‌کند.

واحدہ در هنگام گفت‌وگو، مضطرب به نظر می‌رسید اما وقتی حرف می‌زد، قلمب آرام می‌گرفت. او دانشجوی سال دوم انجیری کیمیاوی در دانشگاه پولتخنیک کابل بود که دختران ممنوع‌التحصیل شدند. واحدہ یکی از آسیب دیدگان منع تحصیل دختران در کشور است که فقط سه ماه در خانه نشست و پس از آن با راه‌اندازی تجارت آنلاین توانسته استقلال خود را حفظ کند و به خانواده‌اش نیز باری رساند.

واحدہ آرزو دارد و به شدت تلاش می‌کند تا پنج سال آینده در موقعیت یک تاجر موفق و حرفه‌ای قرار بگیرد. او اتاق کوچک خود و خواهرانش را تبدیل به کارگاه کرده و روزها غرق در طراحی و دوخت کیف‌های دستی و زیربغلی است. واحدہ می‌گوید که از کارش لذت می‌برد: «تنها دغدغه‌ای مالی ندارم بلکه آرامشی که از این کار نصیب می‌شود، مهم‌تر است.» او خوشحال است که در شرایط کنونی می‌تواند به دختران بازمانده از تحصیل کمک کند. فاطمہ راشدی در کسوت مدیر یک مرکز آموزشی با اراده، زیبا و باوقار به نظر می‌رسد. هرچند او به مانند بسیاری از دختران با محدودیت تحصیلی و کاری روبرو بوده اما تاکنون سرسختانه به کارش ادامه می‌دهد. کار او برگزاری جلسات، تنظیم صنف‌های جدید، برگزاری آزمون‌ها و حل مسایل مراجعه کنندگان این مرکز آموزشی است. از صبح زود تا دیروقت شام کار می‌کند.

راشدی پس از سال‌ها کار و تجربه، تازه‌گی‌ها تصمیم گرفته بود تا خودش با همکاری چند بانوی دیگر یک مرکز آموزشی ایجاد کند تا از این راه بتواند به دختران و زنان بازمانده از تحصیل باری رساند. لشکرکشی گروه طالبان در غرب کابل و زیر حمله قراردادن زنان و بازداشت‌های فراقانونی، راشدی را اندکی ناامید کرد و باعث شد تا اطلاع ثانوی دست نگه دارد.

در زمانه‌ای که خانه‌های برچی کم کم به زندان‌های برای زنان تبدیل می‌شود، دیدن زنان فعال به مانند فاطمہ و ربابه و واحدہ، برای دختران الهام بخش و برای جامعه اعتماد و آرامش خلق می‌کند. او می‌گوید: «با اینکه زنان

دو سال می‌شود که چراغ‌های درخشان انجمن‌های ادبی خاموش است و جای آن‌ها را نورهای تجسسی گرفته که از روی میله‌ای تفنگ طالب ساطع می‌شود. مبدا دختری غزلی سروده باشد، عاشقی به معشوقی رسیده باشد، کسی رمان باشکوه «عشق سال‌های وبا» را خوانده باشد یا دلدادگانی به تقلید از صحنه‌ای در حال غرق شدن کشتی تیتانیک برای آخرین بار غمگینانه رقصیده باشند. این وحشت نیمه شب‌های کابل و مخصوصاً برچی است. اما این تمام ماجرا نیست. در میانه‌های وحشت و استبداد و سانسور زنان و دختران برچی در برابر تمام این نابرابری‌ها آرام و بی‌صدا مقاومت می‌کنند. می‌خوانند، می‌نویسند، می‌سرایند و آرزوهای گلگون برای ادامه‌ی زندگی دارند. آرزوهایی که به تار و سوزن و یا به اصطلاح عامیانه به «تار مویی» بند است تا به باد فنا برود و یا به سرانجامی برسد.

شکر دخت حسان یکی از آن دختران شجاع برچی است، خانه‌نشین شده اما تاکنون تسلیم نشده. مثل سوختن شعله‌ای شمع، آرام و ظریف کماکان به کار خود ادامه می‌دهد. او که روزگاری در کانون شعر دانشجو می‌درخشید، عضو فعال انجمن ادبی جلگه‌ای در غرب کابل بود، حالا در تنهایی خود می‌سراید و در خیال خود برای دیگران می‌خواند. می‌خواهد بیشتر کار کند، این انتظاری است که یک دانش آموخته زبان و ادبیات فارسی از خودش دارد: «گفته بودم بعد از این خاموش می‌باشم؛ ولی/ قصه‌های تلخ من اقرار دارد نیمه‌شب».

ربابه احمدی نتوانسته بیشتر از صنف ششم درس بخواند اما حالا آستین بالا زده تا به دختران بازمانده از تحصیل کار و کمک کند. او یک کارگاه هنرهای دستی را اداره می‌کند که در آن به شاگردانش گلدوزی، بافندگی، خیاطی و روبان‌دوزی آموزش می‌دهد. ربابه از زمانی تصمیم گرفت تا به دختران بازمانده از تحصیل باری رساند که دختران خودش از تحصیل باز ماندند. او می‌گوید که آموزش‌هایش جای‌یست که دختران بر علاوه یادگیری یکی از مهارت‌ها، با افسردگی ناشی از خانه‌نشینی نیز مبارزه می‌کنند.

شخصیت بعدی ما واحدہ راموز است. او که هر لحظه تلاش می‌کند تا موهای رنگ شده‌ای خود را از اطرافینش پنهان کند. درگیر خودش با اطرافش، پنهان کردن خودش از اطرافینش مناسب با فضای کار او است. واحدہ از یک



# سمفونی زندگی؛ دختری که هیچ آرزوی نداشت

✍️ خالق ابراهیمی

از او نام نبرده، نه در مصاحبه‌ای با جاده‌ی ابریشم و قرار معلومات من در هیچ یک از مصاحبه‌های دیگر خود نیز از آن تغییر دهنده‌ی زندگی‌اش نامی نبرده است. یادم نرود. کار ربابه که بالا گرفت، شهرتی که نصیبش شد، برای مدت‌ها سفارش می‌گرفت و کار می‌کرد و تشویقیه دریافت می‌کرد. کما اینکه بعد از سقوط کابل چون فعالیت علنی نداشت به این شیوه‌ای از کار برگشت و با آن زندگی کرد. ربابه به دلیل وضعیت جسمانی که دارد و یا به عبارت بهتر، تفاوت که با دیگر دختران هم‌سن و سال خود دارد، پس از سال‌ها کار در بخش نقاشی تازه متوجه می‌شود که دو موضوع در زندگی و کار هنری او نقش دارد و بسیار صمیمانه دوست دارد به آن دو موضوع بپردازد. او عاشق چهره‌های زنان است و اکثر تابلوها و مخصوصاً یکی از تابلوهایش، حداقل چهار ماه وقت گرفته تا تکمیل کنید. صورت خراشیده‌ی زنی الهام گرفته از نقاشی در یکی از مغاره‌های بودای بامیان، می‌گوید این گران‌ترین تابلویی است که تاکنون کار کرده و البته که این کار نیز سفارشی بوده و سه هزار دالر در آن نصیبش شده است. مورد دوم که منبع الهام در کارهای هنری اوست، فرهنگ، رسم و رسومات و داشته‌های تاریخی و باستانی هزاره‌های افغانستان است. ربابه می‌گوید که بسیار علاقه‌مند فرهنگ هزاره‌ها است و این علاقه‌مندی در بسیاری از کارهای هنری او وارد شده است.

وضعیت کابل پس از سقوط به دست طالبان برای ربابه دردناک شده بود. غیر از اینکه او مجبور بود دیگر به هیچ گالری هنری سرزنند، در خانه باشد و صدایی برای اعتراض نداشته باشد، دغدغه‌های هنری او نیز ممنوع بود. او دوست داشت چهره و اندام زنان را نقاشی کند اما در زمانه‌ی می‌زیست که زنان خانه‌نشین بودند و کشیدن تصاویر زنان جرم بود. او در کارهای هنری‌اش به هزاره‌ها و فرهنگ هزاره‌ها می‌پرداخت اما زمانه طوری رقم خورده بود که هزاره‌ها بیشتر از همه در معرض آسیب قرار داشت و در خطر نسل کشی بود. او همانگونه که خودش قربانی تبعیض قومی، مذهبی، جنسی و قشری بود؛ هزاره‌ها به صورت مجموعی از این موارد رنج می‌برد. ربابه از دو سه ماهی به این سو تصمیم گرفته تا دیگر در کشوری که حاکم آن ملای غایب با فرمان‌های بدوی باشد، زندگی نکند. به جمع سه چهار میلیون مهاجر بیپوند که در پاکستان برای رسیدن به کشور مرفه و آغاز زندگی دوباره تلاش می‌کنند و رنج می‌کشند. با اینکه ربابه کشور و مردمش را دوست دارد اما نمی‌خواهد با طالبان هموطن باشد.

منتظر و یا در حال خلق آثار هنری، راهاندازی مرکز هنری و سخنرانی‌های انگیزشی برای شاگردان مکاتب بود. در همین جا باید بنویسم که در طول سال‌های رفته، ربابه توانسته بود از یک انسان ناامید تبدیل به الگوی مناسب برای امیدواری و جنگیدن برای زندگی گردد، اتفاقات زیاد افتاده بود اما فروپاشی کابل چیزی دیگری بود. در طول این سال‌ها، ربابه آموخته بود تا با جنگ و دندان نقاشی بیاموزد، از یک آدم تازه کار خودش را در جمع هنرمندان سرشناس کشور رسانده بود، گالری هنری ایجاد کرده و در چندین نمایشگاه راه یافته بود. از جمله نمایشگاهی هنری در شهر مرسو ترکیه. اما و اما و اما...

اما وقتی ربابه از لاکچری‌ترین شهر دنیا مثل ابوظبی به کابل بازگشت، با وضع صد فیصد متفاوت روبرو شد. او به زودی دریافت حتی اگر هیچ بخشی از اندامش به درستی کار ندهد، حتی اگر دست‌وپای برای انجام گناه و زندگی زنانه نداشته باشد؛ چون که در جمع دختران و یا زنان کشور به حساب می‌آید باید در خانه بنشیند و منتظر گشوده شدن دروازه‌ی به سوی روشنایی باشد. با این حساب که بادی برای آرزوهای دخترانه نخواهد ویزد و آینده‌ی در کار نخواهد بود. نهایتاً این حکم امیر غایب کشور بود و سرپیچی از آن سزایش شلاق در نظر عمومی، تحقیر و توهین و زندان سرشته شده بود و بارها به حالت اجرا درآمده بود. اینگونه ربابه خانه‌نشین شد. در حالی که در سال ۲۰۲۰ او بارها تهدید شد. گالری هنری او در یکی از مناطق دشت‌برچی مورد حمله مسلحانه قرار گرفت و با انداختن چند بمب‌دستی منفجر شد، تابلوهای او همه از بین رفتند اما ربابه ناامید نشد و همچنان ادامه داد. به خلق امید در جامعه کوشید.

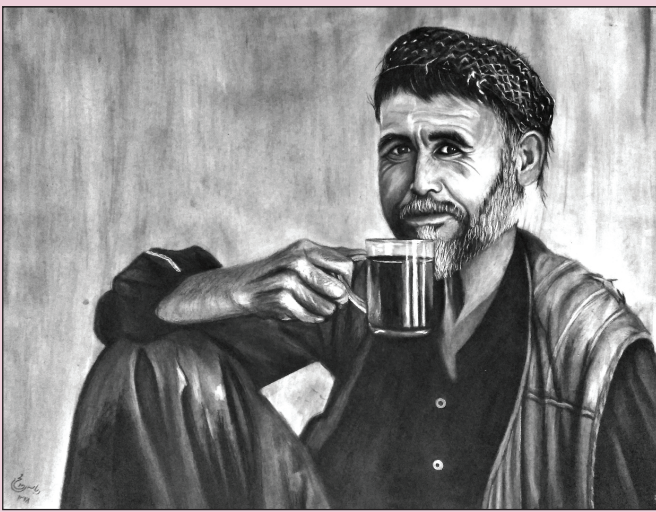
ربابه از نوجوانی آموخت که می‌تواند برس نقاشی را با دندان‌های خود تکیه کند و با حرکات سر و گردن آن را به شکل هنرمندانه‌ی روی صفحه‌ی کاغذ بگرداند، در نهایت با تکرار این کار پر از مشکل، شکل‌هایی از گل و مناظر طبیعی بیرون دهد. البته در اوایل کار نمی‌دانست که با این کارش تبدیل به شهره‌ی آفاق می‌گردد بلکه بیشتر به خاطر سرگرمی و روز گم کردن خودش را مشغول می‌کرد. کم کم که کارش بالا گرفت و دوستی پیدا کرد تا او را تشویق کند و چیزهایی به او آموزش دهد، تازه در می‌یافت که نقاشی همان نور آفتابی است که در زمستان‌های سرد کابل از پنجره به داخل اتاقش می‌تابد. گرمابخش، درخشنده و تابناک اما دور از دسترس. همانگونه که او به کمک نیاز داشت تا زیر نور آفتاب قرار گیرد، او نیاز به همکاری داشت تا نقاشی را بیاموزد و خود آن شخص به سراغش آمده بود. همان کسی که ربابه تاکنون

روستای سبزرده مالستان غزنی به سمت کابل، آن قرآنی که در پشت او تاریخ تولد ربابه را نوشته بودند جا ماند. اما به یاد می‌آورد که در سال ۱۳۸۳ به نیت تداوی مالستان را به مقصد کابل ترک کردند. خانواده‌اش به قدر توان، خانه‌ای در برچی کرایه کردند و هر روز تنها وظیفه آنها این بود که ربابه را به مرکز سلیب سرخ برسانند تا تداوی گردد و آن هم رایگان. بعضی اوقات هفته‌ها و ماه‌ها ربابه در بستر می‌ماند. پدرش در ایران کارگری می‌کرد تا مخارج تداوی او را بپردازد. مادرش که چند کودک دیگر داشت تا از آن‌ها مواظبت کند، یک پایش در شفاخانه سلیب سرخ بود و پای دیگرش در آخر برچی پیش دیگر بچه‌هایش گیر بود. سخت بود. بهتر است بگویم چند پله‌ی بیشتر از سخت بودن یا دشوار بودن. زیرا امید چندانی برای بازبایی توانایی ربابه نبود و از سوی دیگر اقتصاد خانواده قد نمی‌کشید تا هر روز کرایه موتر و مصارف دیگر را بپردازند و از او خبرگیر شوند. تصمیم نهایی گرفته شد. چه بود آن تصمیم؟ ربابه را به خانه برگرداندند و از خیر سلامتی و بازتوانایی او بگذرند. معنای دیگر این تصمیم، ناامیدی بود. او را به حال خودش بگذارند تا هر وقت که زنده ماند و به زندگی ادامه داد.

سال‌ها بعد؛ یعنی ۱۷ یا ۱۸ سال بعد وقتی کابل پایتخت کل کشور به دست طالبان سقوط کرد، وقتی اشرف غنی با دار و دسته‌اش توانست از معرکه فرار کند و جان سالم به در ببرد، وقتی میلیون‌ها انسان در هاله‌ای از بی‌سرنوشتی و ناامیدی غرق شدند، ربابه هنرمند سرشناسی بود و در امارات متحده عربی و در شهر ابوظبی زندگی می‌کرد. چیزی کمتر از دو سال می‌شد که در آنجا اقامت داشت. از تاجران سفارش می‌گرفت، تابلو می‌ساخت و از درک درآمد نسبتاً خوب آن زندگی را پیش می‌برد. تقریباً ۷ ماه بعد از سقوط او دوباره به کابل بازگشت اما این کابلی نبود که ربابه در آن ناامید، افسرده،

ربابه تا ۱۴ سالگی هیچ آرزویی در زندگی نداشت. این کوتاه‌ترین خبری است که می‌توانیم در مورد دختری بدهیم که روزها، ماه‌ها و سال‌ها در انتظار کمک نشست تا کسی پیدا شود و برای رفع تشنگی او یک گیلان آب برساند. ممکن است برای خیلی‌ها از ما که در این وادی از زندگی نبودیم قابل درک نباشد اما این موضوع وقتی قابل درک می‌شود که خود را در جای انسانی مثل ربابه قرار دهیم. مثال می‌دهم: «در یک بعد از ظهر فصل سرد کابل وقتی نور آفتاب به شکل معجزه آسایی از پنجره خانه به داخل می‌تابد، تو! بلی خود تو هوس کرده باشی تا لحظه‌ای در زیر نور آفتاب قرار بگیری و از آن انرژی بگیری اما توانایی حرکت نداشته باشی. منتظر باشی تا یکی برایت دل بسوزاند. نه یکی غریبه، بلکه خواهر، برادر، پدر یا مادرت به یادش رسیده باشد که کسی از متعلقات آن‌ها، آفتاب دوست دارد اما بدون کمک نمی‌تواند از نور مستقیم و بدون تبعیض آن، مستفید شود. نه تنها این بلکه از کوچک‌ترین مسایل زندگی تا بزرگ‌ترین آن، نیاز به کمک داشته باشد. از خوردن و آشامیدن گرفته تا زندگی و آرزوهای محال نیاز به همیاری داشته باشد.» این زندگی ربابه محمدی است. کسی که کلیشه‌های معروف فارسی (از هر کلک‌اش هنر می‌بارد) را باطل می‌کند؛ زیرا هیچ کلکی از دست‌وپای او کار نمی‌دهد تا بگوئیم از هر کلک او هنر می‌بارد. تمام هنر او به چشم‌وگوش و زبان او بستگی دارد، نه بیشتر از آن. او مدت‌ها و سال‌ها منتظر نشست تا دروازه‌ی به سوی امیدواری و روشنایی گشوده شود و او بتواند به سوی آن نور حتی اگر دو قدم باشد، حرکت کند. بارها آن دروازه‌ی امید و فرصت به روی او گشوده شده اما او نتوانسته از جایش ایستاد شود و به سوی آینده راه بیافتد. این بزرگ‌ترین معمای زندگی اوست. دقیق به یاد نمی‌آورد زیرا در هنگام کوچ‌کشی از

**دقیق به یاد نمی‌آورد زیرا در هنگام کوچ‌کشی از روستای سبزرده مالستان غزنی به سمت کابل، آن قرآنی که در پشت او تاریخ تولد ربابه را نوشته بودند جا ماند. اما به یاد می‌آورد که در سال ۱۳۸۳ به نیت تداوی مالستان را به مقصد کابل ترک کردند. خانواده‌اش به قدر توان، خانه‌ای در برچی کرایه کردند و هر روز تنها وظیفه آنها این بود که ربابه را به مرکز سلیب سرخ برسانند تا تداوی گردد و آن هم رایگان. بعضی اوقات هفته‌ها و ماه‌ها ربابه در بستر می‌ماند. پدرش در ایران کارگری می‌کرد تا مخارج تداوی او را بپردازد. مادرش که چند کودک دیگر داشت تا از آن‌ها مواظبت کند، یک پایش در شفاخانه سلیب سرخ بود و پای دیگرش در آخر برچی پیش دیگر بچه‌هایش گیر بود. سخت بود.**



یعنی ۱۷ یا ۱۸ سال بعد وقتی کابل پایتخت کل کشور به دست طالبان سقوط کرد، وقتی اشرف غنی با دار و دسته‌اش توانست از معرکه فرار کند و جان سالم به در ببرد، وقتی میلیون‌ها انسان در هاله‌ای از بی‌سرنوشتی و ناامیدی غرق شدند، ربابه هنرمند سرشناسی بود و در امارات متحده عربی و در شهر ابوظبی زندگی می‌کرد. چیزی کمتر از دو سال می‌شد که در آنجا اقامت داشت. از تاجران سفارش می‌گرفت، تابلو می‌ساخت و از درک درآمد نسبتاً خوب آن زندگی را پیش می‌برد. تقریباً ۷ ماه بعد از سقوط او دوباره به کابل بازگشت اما این کابلی نبود که ربابه در آن ناامید، افسرده، منتظر و یا در حال خلق آثار هنری، راه‌اندازی مرکز هنری و سخنرانی‌های انگیزشی برای شاگردان مکاتب بود.



# سرکوب‌های متمرکز، مقاومت‌های پنهان

(نگاهی به تلاش و تقای دختراں دشت برچی)

حافظ



مقاومت پنهان  
دختراں با شرارت  
طالبان - عکس: شفیه  
خرمی - حوت ۱۴۰۲



مقاومت پنهان دختراں با شرارت طالبان - عکس: شفیه  
خرمی - حوت ۱۴۰۲

برای کسانی که این قدر شوق و تلاش و تقلا را می‌فهمند بسیار غمگین کننده باشند که دخترکان جوان و نوجوان برچی پنهان پنهان و با ترس و لرز در یک گوشه‌ای، در یک اتاق تنگ و سرد و بی‌برق و بی‌بخاری جمع می‌شدند و با هم‌دیگر زبان می‌خواندند. می‌دانستند که زنان تنها در آغاز فصل سردند، اما از زیر زمین همان زمستان سرد به بلندای آسمان گرم فردا سلام می‌دادند.

بخت‌بیگم حیدری یکی از دخترانی بود که در همان روزها با چند نفر از دوستانش که از رفتن به کورس وحشت داشتند در زیر زمین خانه زبان می‌خواندند. می‌گوید «وقتی که دیدیم این همه دختر ناگهان از درس و کورس منع شده‌اند، نتوانستیم فضا را تطیل بگذاریم، گفتیم درست است که ما در تهدید هستیم، درست است که ما را نمی‌گذارند بخوانیم اما ما هم شروع می‌کنیم». هم‌زمان با آنان دختران زیادی در دشت برچی غرب کابل به آموزش خانگی و به مقاومت پنهان شروع کردند.

این حرکت خودجوش بود. از طرف هیچ نهادی، از طرف هیچ مرجع بالتری مدیریت و حمایت نمی‌شدند. دختران بی‌خبر از هم‌دیگر در یک برنامه‌ی موازی پیش می‌رفتند و برای آینده‌ی یک زندگی ممنوع‌شده تلاش می‌کردند. در همین روزهایی که آب‌های کشور بی‌حساب به کشورهای همسایه سرازیر می‌شوند، در همین روزهایی معادن چپ و راست استخراج می‌شوند، در همین روزهایی که تجمع تروریستان روز به روز افزایش می‌یابد و در همین روزهایی که تمام زنان خانه‌نشین و عموم جوانان و نسل تحصیل‌کرده فراری می‌شوند، هنوز زنان و دخترانی در غرب کابل میدان را خالی نکرده و پنهان و لرزان، بی‌کار و گرسنه در زیر زمین‌های خانه‌شان جمع می‌شوند و برای فرزندان فردای این ملک برنامه و آموزش و امید دارند. این همه اما در حالی است که طالبان همه در ماموریت «بیاب و بزن» هر دم از نو بهانه‌ای پیدا می‌کنند تا یک قیدوبند تازه‌ای علیه زنان و دختران وضع کنند. نگاه کنید به زنان تنها در آغاز فصل سرد!

شوند و تا نانوایی سر کوچه بروند. همین دخترانی که در برچی متولد شده بودند، یا حداقل از هر جایی که آمده بودند سیمای متفاوت برچی را زیسته و فهمیده بودند. در برچی یک خودآگاهی عمومی پیدا شده بود و مردم می‌فهمیدند که راه را درست می‌روند. اما درست در همان روزهایی که موج بازداشت زنان شروع شد و کورس‌ها از حضور آنان یکسره خالی شد، بسیاری از همان دخترانی که سیمای متفاوت برچی را فهمیده بودند، همان روزها هم مقاومت‌های پنهان‌شان را شروع کردند. آنان آن رشد در دناک سپیدارهای باغ که اکنون از فصل‌های خشک گذر می‌کردند را می‌فهمیدند و صحنه را یکسره متروک و خالی نگذاشتند.

شاید برای طالبانی که به هر قیمتی می‌خواهند دختران را از آموزش محروم کنند بسیار خشمگین کننده و

**یکی از انواع مقاومت‌های زنان، به خصوص در این اواخر آموزش‌های پنهانی دختران در غرب کابل بود. پس از موج بازداشت و اختطاف بی‌دلیل دختران جوان و نوجوان که در دشت برچی از سوی طالبان شروع شدند، بسیاری از دختران نتوانستند دیگر کورس و آموزشگاه بروند. حتا برای چندین هفته نمی‌توانستند از خانه بیرون شوند و تا نانوایی سر کوچه بروند.**



مقاومت پنهان دختراں با شرارت طالبان - عکس: شفیه خرمی - حوت ۱۴۰۲

باز بیرون نمی‌شدند. دغدغه‌ی ورزش و دوش و سینما و موسیقی برای زنان در بسیاری از خانواده‌های پشتون به کلی وجود نداشتند.

اما برچی سیمای یکسره متفاوت بود. در برچی اندکاندک جنگ جنسیت از میان می‌رفت و کارها بستگی به زن و مرد، به دختر و پسر نداشت، بستگی به استعداد و امکانات داشت. مهم نبود که تو پسر بودی یا دختر، مهم نبود که زن بودی یا مرد، همین که استعداد و امکانات ورزش، استعداد و امکانات درس، استعداد و امکانات موسیقی یا هر کار دیگر را می‌داشتی می‌توانستی مطابق میل و امکانات کار کنی.

حضور طالبان در برچی تمام این تفاوت‌ها را ناگهان برهم زد. درست هم‌چون صبحی که از خواب بیدار شوی و ببینی که ناگهان همه‌جا را یخ بسته است، طالبان برچی را به فصل سرد و قعر زمستان بردند. شاید برای خود طالبانی که در برچی زندگی نکرده بودند و برای تمام کسان و از جمله برای تمام پشتون‌هایی که در حواشی شهر با همان فرهنگ مسلط سلطه و سرکوب بزرگ شده بودند وضعیت فعلی دشت برچی چندان تاسف‌بار و غم‌انگیز به حساب نیاید، اما برای کسانی که این تفاوت‌ها را دیده و فهمیده و زیسته بود، آن رشد در دناک سپیدارهای باغ که اکنون یک‌یک از فصل‌های خشک گذر می‌کنند بسیار غم‌انگیز است.

### ۳- سرکوب‌های متمرکز، مقاومت‌های پنهان

گزارش‌های جدیدی در دست است که طالبان در مسایل کلیدی حکومت‌داری دچار اختلاف‌های حل‌ناشدنی‌ست. در بسیاری از امور طالبان بین هم اختلاف نظر دارند. اما با تمام پراکندگی، در یک چیزی که طالبان متمرکزند و دست‌کم در بیرون یک‌دست عمل می‌کنند سرکوب و حذف زنانند.

در بیش‌تر از دو سال طالبان تا اکنون در سرکوب زنان، یک‌دست و متمرکز بوده‌اند. اما زنان نیز در اوج سلطه و سرکوب مقاومت‌های پنهان داشته‌اند.

یکی از انواع مقاومت‌های زنان، به خصوص در این اواخر آموزش‌های پنهانی دختران در غرب کابل بود. پس از موج بازداشت و اختطاف بی‌دلیل دختران جوان و نوجوان که در دشت برچی از سوی طالبان شروع شدند، بسیاری از دختران نتوانستند دیگر کورس و آموزشگاه بروند. حتا برای چندین هفته نمی‌توانستند از خانه بیرون

### ۱- روایت گذرا از وضعیت کلی

«دشتی هموار، بی‌نشان و آفتاب‌سوخته، بی‌هیچ ساقه‌ی علف یا نشانی از همسایگی، نه چیزی برای خوردن و نه جایی برای نشستن، با این همه بر پهنی برهوتش، جمع عظیم گرد آمده‌اند، یک میلیون چشم، یک میلیون چکمه در صف، بی‌هیچ احساسی در چهره، منتظر علامتی ایستاده‌اند.» (دبلیو. اچ. اودن)

تا آن‌جا که به روزگار زنان برمی‌گردد، به طور کلی و کوتاه افغانستان تحت کنترل طالبان همان «دشت خالی از زندگی» شعر اودن است. احتمالاً اودن از چشم‌انداز گم‌شده‌ی اخلاقی زمان جنگ سخن می‌گفت. از جایی که چکمه‌های صف‌کشیده و طولانی جنگ هیچ‌چیزی برای زندگی باقی نگذاشته بود. دشت‌ها خالی، بی‌نشان، آفتاب‌سوخته و خشک بود. اما بر پهنی برهوت همان دشت‌های خالی، گروه‌گروه، میلیون‌ها چشم و میلیون‌ها چکمه بی‌هیچ احساس شرم و شرافت، منتظر علامت و دستوری ایستاده بودند تا کجا یک جای دیگر را نیز از زندگی خالی کنند.

در افغانستان تحت کنترل طالبان زنان یکسره از صحنه‌ی عمومی زندگی حذف و از تمام حقوق انسانی برابر با مردان محروم شده‌اند. از چشم‌انداز فمینیستی، این دشت‌های صحنه‌ی جولان طالبان، یک‌دم خشک و بی‌نشان و آفتاب‌سوخته است. جایی‌ست که تمام احساس و ارزش‌های سبز زنان زیر چکمه‌های طالبان با خاک برابر شده است. تا چشم کار می‌کند صف طولانی از تفنگ و طالب است و همه‌ی این طالبان تا به دندان مسلح، در برهوت خالی از زندگی مردم از نو منتظر علامت‌اند که کجا دری را به روی زنان ببندند و کجا سر موئی از لباس و حجاب زنان را باز ببینند. وانگه تفنگ و چکمه و شلاق و قنداق است. کار، تفریح، رقص، آوازخوانی، معاشرت، سفر، تحصیل، رانندگی... همه برای زنان ممنوع‌اند.

### ۲- روزهای از دست‌رفته‌ی دشت برچی

در دشت برهوت طالبان قرا و قصباتی هم بودند که چندان متغییر نشدند. در بسیاری از ممالک پشتون‌نشین، از ولایات تا خانه‌های گلی پایتخت، بودند مردمانی که زنان‌شان را به آموزشگاه، کار و بازار نمی‌فرستادند. بحث پوشش اختیاری از ابتدا برای‌شان مساله نبود و با آمدن طالبان با قیودات تازه و پرسش‌برانگیزی روبرو نشدند. این فرهنگ سلطه و سرکوب پیش از طالبان هم آن‌جاها حاکم بودند و زنان محروم از کار و تحصیل هرگز با صورت

درست هم‌چون صبحی که از خواب بیدار شوی و ببینی که ناگهان همه‌جا را یخ بسته است، طالبان برچی را به فصل سرد و قعر زمستان بردند. شاید برای خود طالبانی که در برچی زندگی نکرده بودند و برای تمام کسان و از جمله برای تمام پشتون‌هایی که در حواشی شهر با همان فرهنگ مسلط سلطه و سرکوب بزرگ شده بودند وضعیت فعلی دشت برچی چندان تاسف‌بار و غم‌انگیز به حساب نیاید، اما برای کسانی که این تفاوت‌ها را دیده و فهمیده و زیسته بود، آن رشد در دناک سپیدارهای باغ که اکنون یک‌یک از فصل‌های خشک گذر می‌کنند بسیار غم‌انگیز است.



# تحلیل دوبرابری کرایه بر زنان در موترهای شهری

✍️ فرهاد کوهستانی

می‌کند و آهسته آهسته حس بی‌زاری از مردان و جامعه را نیز در آن‌ها درونی می‌کند؛ در حالی که به شدت افسردگی‌ای که در اثر محدودیت‌های موجود سر راه شان در آن‌ها ایجاد شده نیز، می‌افزاید. این نوع خشونت‌ورزی در برابر زنان، می‌تواند به خشونت‌ورزی زنان در محیط‌هایی که امکان بروز آن میسر است بینجامد؛ یعنی اگر زنی که این خشونت را متحمل شده، مادر باشد، می‌تواند عاملی شود برای تغییر شکل این خشونت در برابر فرزندان یا ایجاد خشونت دیگری از سوی شوهرش یا دیگر مردان خانواده در برابر خودش، منتهی شود. این گونه، بروز خشونت، چرخه‌ای را به وجود می‌آورد که هر لحظه می‌تواند برای خودش اوبزه‌ای را برای زیرگرفتن و خردکردن پیدا کند. اگر این چرخه شکل بگیرد و خشونت در خود زنی که خشونت دیده سرکوب شود، در درازمدت می‌تواند به خودآزاری و در نهایت به بیدارسازی غریزه‌ی مرگ که همان اقدام به خودکشی است، منجر شود.

برآیند دیگر، تحمیل پرداخت دوبرابری کرایه بر زنان در موترهای شهری، می‌تواند پذیرش این خشونت از سوی زنان باشد. زنان از آن جا که برای فرار از خشونت‌های مستقیم و غیرمستقیم دیگر، راهی جز فرارگرفتن در معرض خشونت نمی‌بینند، آن را می‌پذیرند و این آهسته آهسته می‌تواند به پذیرش بدون اعتراض در آن‌ها بینجامد که نبود نهاد پشتیبان از زنان برای فرار از این خشونت هم، در این زمینه نقش مهمی دارد.

در سوی دیگر، اگر از دوام پرداخت کرایه‌ی دوبرابر از سوی زنان در موترهای خرد شهری، پیش‌گیری نشود، در میان‌مدت و درازمدت، رانندگان که مرد و عامل خشونت هستند، تحمیل این خشونت بر زنان را در خود درونی کرده و بدتر این که دیگر آن را خشونت نمی‌پندارند؛ این ویژگی در شمار زیادی از رانندگان موترهای خرد شهری، از همین حالا شکل گرفته است. بدون شک، برای بیش‌تر خوانندگان این متن در افغانستان که رفت‌وآمدهای درون‌شهری دارند، پیش آمده که خانمی خواسته در صندلی پیش روی موتر بنشیند؛ اما راننده گفته که بایستی کرایه‌ی دو نفر را بپردازد، یا از نشستن خودداری کند. برای من که این وضعیت بارها پیش آمده و دلیلی شده که این سطرها را کنار هم بچینم.

هنگامی که از مسئولان ریاست ترافیک وزارت داخله‌ی طالبان، پرسیده می‌شود که برای پیش‌گیری از تحمیل پرداخت دوبرابری کرایه بر زنان هنگام نشستن در صندلی کنار راننده، چه کاری انجام داده‌اند، یا چرا یک زن هنگام رفت‌وآمدهای درون‌شهری ناچار باشد کرایه‌ی دو نفر را بپردازد، می‌گویند که نشستن دو نفر در صندلی کنار راننده برای مردان نیز منع است و راننده، حق ندارد که دو نفر را در این صندلی بنشانند؛ چیزی که به دلیل نبود صداقت در گفته‌های ریاست ترافیک به دلیل ماهیت شهری‌نشدن و زن‌ستیزبودنش و نبود عزت نفس در رانندگان، به جریان خودش ادامه می‌دهد و اگر جلو آن گرفته نشود، تا زمانی که حکومتی انسان‌محور و پشتیبان حقوق شهروندی در افغانستان شکل بگیرد، این وضعیت هم‌چنان پابرجا می‌ماند و روزانه، زنان زیادی بار اقتصادی و روانی آن را به دوش می‌کشند.

روزانه رفت‌وآمدهای درون‌شهری دارند، در جایی با درآمد اندک کار می‌کنند و فراهم‌کردن نیازهای خوراکی و غیرخوراکی خانواده‌های شان را به عهده دارند. با پرداختن کرایه‌ی دوبرابری در موترهای شهری آن هم در صورتی که این زنان ناچار باشند چند مسیر را در روز رفت‌وآمد کنند، بخش درشتی از درآمد شان برای کرایه‌ی موتر هزینه می‌شود و به گونه‌ی خودکار، چیزی از سفره‌های شان کم می‌شود. دادن کرایه‌ی دوبرابر برای زنان هنگام رفت‌وآمد در موترهای خرد شهری، سبب شده که شماری از زنان که توان اقتصادی خوبی ندارند و از پس پرداخت این هزینه برنمی‌آیند، زودتر از آن چه نیاز است، به خیابان آمده و دقیقه‌های درازی در ایستگاه منتظر بمانند تا زنان دیگری از راه برسند و این گونه، در صندلی پشتی موتر بنشینند و هر یکی، کرایه‌ی خودش را بپردازد. خانم کریمی، می‌گوید: «یکی از مشکلات ما این است که ما مجبور میشویم از خانه بسیار وقت براییم و مدت طولانی، کنار سرک ایستاد شویم تا دخترخانم دیگه‌ای هم پیدا شوه که پشت سر بشینیم.» روشی که کریمی برای دوری‌کردن از پرداخت کرایه‌ی دوبرابر در پیش گرفته، همیشه امکان‌پذیر نیست؛ زیرا گاهی وقت‌ها خانم دوم و سومی نیست که با آن‌ها در یک مسیر هم‌سفر شود و گاهی هم به دلیل نیاز به زودرسیدن به مقصد، نمی‌شود دقیقه‌های درازی روی خیابان منتظر ماند. از سویی هم، این انتظار گاهی به این دلیل به پایان نمی‌رسد که یک زن وقتی منتظر چند زن دیگر می‌ماند تا با آن‌ها هم‌سفر شود، مردانی از راه می‌رسند و موتر پر شده و راه می‌افتد؛ یعنی، زنانی که تهنایی درون شهر رفت‌وآمد دارند، به نحوی ناچار اند هنگام سفر در موترهای خرد شهری، در صندلی کنار راننده بنشینند و کرایه‌ی دو نفر را بپردازند. سعادیه، باشنده‌ی دشت‌برچی کابل که روزانه در مسیر دشت‌برچی و دارالمان این شهر رفت‌وآمد دارد، می‌گوید: «وقتی که دونفره می‌شیشن ۱۰ روپگی می‌گرفتن؛ اما حالی که طالبان اجازه نمیده پیش روی دو نفر بشینه، مجبورم که کرایه دو نفر را بتم... هر روز دو بار میرم و میایم. وضعیت اقتصادی بد است؛ اما وقتی موتر نباشه و کل شان یک گپه بزنه، مجبوری که کرایه دو نفر را بتم.»

قرارگرفتن در وضعیتی که کریمی، سعادیه و صدها زن دیگر روزانه در شهر کابل آن را تجربه می‌کنند، خشونت‌ی است که به گونه‌ی مستقیم از سوی رانندگان شهری و در ساحت کلان‌تر آن از سوی ریاست ترافیک به عنوان نهاد مسئول کنترل ترافیک شهری و در رهبری طالبان در رأس هرم، بر زنان تحمیل می‌شود. فرخنده، دیگر باشنده‌ی کابل، می‌گوید: «موتروان مجبور می‌کنه که باید کرایه دو نفر را بتم. به خاطری که کار ما پیش بره، مجبوریم که کرایه دو نفر را بتم. در حالی که به خاطر وضعیت اقتصادی به ما سخت تمام میشه.»

پرداخت دوبرابری کرایه در موترهای خرد شهری، به دنبال رشته‌خشونت‌هایی که زنان همه‌روزه با بدن و روان شان آن را زندگی می‌کنند، بر آن‌ها تحمیل می‌شود و نمی‌گذارد که زنان برای لحظه‌ای از حس خشونت‌دیدن فرار کنند؛ خشونت‌هایی که اعمال آن بر زنان در کوتاه‌مدت حس ناتوانی و ناگزیری در برابر دشواری‌های ضدحقوق‌بشری در آن‌ها ایجاد

اگر جامعه را هرمی در نظر بگیریم، زمانی که خشونت در نوک هرم بهینه شود، این خشونت تا دامنه‌ی آن پخش شده و هر لحظه در شکل‌های تازه‌ای نمود پیدا کرده، جسم و روان اوبزه را زیر می‌گیرد. اکنون زنان در افغانستان، دچار این اوبزه‌زدگی اند و هر ثانیه‌ای از شبانه‌روز شان را با تحمل گونه‌های مختلف خشونت سپری می‌کنند؛ خشونت‌ی که از رخت خواب تا آشپزخانه و از محله تا سطح شهر ادامه پیدا می‌کند. در این نوشته، می‌خواهم به یکی از خشونت‌هایی که زنان هنگام رفت‌وآمدهای درون‌شهری در موترهای مسافربری خرد متحمل می‌شوند، نگرسته و به پیامدهای مادی-روانی آن اندکی روشنی ببندم.

پس از این که طالبان به قدرت بازگشتند، زنان در کنار راننده‌شدن از ساختارهای اساسی قدرت و اجتماع در افغانستان، برای رفت‌وآمدهای درون‌شهری نیز با خشونت مستقیم و غیرمستقیم روبه‌رو شدند که یکی از این خشونت‌ها، تحمیل پرداخت دوبرابری کرایه بر زنان در موترهای خرد شهری است. در بیش‌تر از دو سال گذشته، نشستن دو خانم در صندلی کنار راننده در موترهای خرد شهری قدغن است؛ اما یک خانمی که در این صندلی می‌نشیند، ناچار است کرایه‌ی دوبرابر بپردازد؛ یا این که از نشستن در این صندلی خودداری کند؛ اما خودداری‌کردن از فرارگرفتن در این وضعیت نیز، در بسیاری موارد برای زنان ممکن نیست. زنان در شهرها به ویژه کابل، خود ناچارند که این خشونت را ناخواسته بپذیرند و رنج آن را بکشند؛ زیرا به دلیل مردانه‌شدن شهر، زنان کمی پیدا می‌شوند که روزانه رفت‌وآمدهای درون‌شهری داشته باشند تا این گونه، زنان بتوانند کنار هم در صندلی‌های پشتی موتر بنشینند و هر زنی تنها کرایه‌ی خودش را بپردازد.

نادره کریمی، باشنده‌ی ناحیه‌ی سوم شهر کابل، که بیش‌تر روزها مسیر دهبوری تا شهرنو را رفت‌وآمد کند، می‌گوید: «وقتی شهرنو میری، کرایه ۳۰ روپه است؛ د راه چون د پیش روی می‌شین، باید ۶۰ روپه بتم.» قرارگرفتن زنان در این وضعیت، در بیش‌تر موردها آن‌ها را به دلیل ناتوانی مالی، با مشکل درگیر می‌کند؛ زیرا شمار زیادی از زنانی که

**سعادیه، باشنده‌ی دشت‌برچی کابل که روزانه در مسیر دشت‌برچی و دارالمان این شهر رفت‌وآمد دارد، می‌گوید: «وقتی که دونفره می‌شیشن ۱۰ روپگی می‌گرفتن؛ اما حالی که طالبان اجازه نمیده پیش روی دو نفر بشینه، مجبورم که کرایه دو نفر را بتم... هر روز دو بار میرم و میایم. وضعیت اقتصادی بد است؛ اما وقتی موتر نباشه و کل شان یک گپه بزنه، مجبوری که کرایه دو نفر را بتم.»**

## طالبان به روایت دشت‌برچی (۱)

✍️ حافظ

این روزها، زیاد پیش می‌آید که وقتی با تن خسته و صورت خاک‌خورده در کوچه‌ها به خانه برمی‌گردم، پول یک قرص نان را با خود ندارم. تا سه سال پیش، فکر نمی‌کرد درست زمانی که نخستین دخترش به دنیا بیاید و تازه بتواند دکان و بیرون بگوید، او، مجبور باشد خود را از دخترش پنهان کند؛ مجبور باشد که هر روز برای خرید بادیادک یا شکلات، جلو دختر کوچکش آب شود. حسین -نام مستعار- در حکومت پیشین، پزشک نظامی بود و در ولسوالی سروبی کابل این شغل را به پیش می‌برد. او، چهار سال در این بخش کار کرده و رفته‌رفته پزشک ماهری شده بود؛ اما، اکنون برای یافتن لقمه‌نان بخورونمیری، ناچار است همه‌ی روز را با کراچی‌ای در کوچه پس‌کوچه‌های دشت‌برچی برای خرید آهن‌پاره و نان خشکیده سرگردانی بکشد، وضعیتی که زندگی زیر حاکمیت طالبان برای او رقم زده است.

طالبان پس از این که به قدرت بازگشتند، حسین از وظیفه‌اش برکنار شد و اکنون ناچار است از دست‌ها و پاهایش، به شکل دیگری کار بکشد، تا چند قرص نانی سر سفره‌ی خالی خانه ببرد.

سال‌هایی که حسین در پزشکی نظامی به کار آغاز کرد، کسی از خانواده‌ی او، دانش‌جو نبود. خانواده‌ی حسین، در یکی از گوشه‌های دورافتاده‌ی افغانستان زندگی می‌کرد و همه اعضای آن، بی‌سواد بودند؛ اما حسین در کنار این که باید به مداوای زخم‌های هم‌قطاران جنگ‌زده‌اش می‌شتافت، هم‌زمان به خانواده‌اش و نیازهایش نیز می‌اندیشید.

حسین که در دوره‌ی جمهوری، معاش ناچیزی از کارش به عنوان پزشک نظامی دریافت می‌کرد و آن هم گاهی دیر به دستش می‌رسید، اما روی هم‌رفته زندگی خوبی برای خودش دست‌وپا کرده و هزینه‌ی آموزش دو عضو خانواده‌اش را نیز به عهده گرفته بود. او، اندکی از معاشش را هر ماه پس‌انداز نیز می‌کرد تا در آینده بتواند به آن هزینه‌ی آغاز زندگی مشترکش را بپردازد.

سردار، برادرزاده‌ی حسین با پولی که حسین به او می‌داد به کابل آمد و آمادگی کانکور خواند و سرانجام به یکی از رشته‌های پزشکی راه یافت.

دیری نگذشت که زندگی روی دیگرش را به حسین نشان داد و او به دلیل این که کارمند نظامی حکومت پیشین بود، با آمدن طالبان در حالی خانه‌نشین شد که دیگر پس‌اندازی نداشت و فراهم‌کردن نیازهای خانمش هم روی دستش مانده بود.

روزهایی که حسین وارد پزشکی نظامی شده بود، سر پرشوری داشت. او، از کوه‌های دوردست هزارستان به شهر آمده بود و تمام محرومیت حاکم در کوهستان را زندگی کرده بود. برای همین، او همه داشته‌هایش را برای گرفتن خانه‌ای در کابل هزینه می‌کند، تا خانواده‌اش را به این جا بیاورد و با آموزش و دیگر مزیت‌های زندگی شهری آشنا کند. زندگی در محرومیت سبب شده بود که حسین تصمیم بگیرد که اگر روزی پدر شود، همه‌ی توانش را به کار بیندند تا زندگی پر از آسایشی را برای فرزندان فراهم کند. از قضا پس از سقوط جمهوری، درست زمانی که بی‌کار، مضطرب و نگران شد، پدر نیز شد؛ در حالی که جز اندوه در پیشانی و دست بیرون‌مانده از جیب چیزی در چنته نداشت.

حسین که حالا ناچار است برای درآوردن نان و نیازهای خانواده‌اش، کوچه‌های دشت‌برچی را برای خرید آهن‌پاره‌ها و نان خشکیده پرسه بزند، روزهای زیادی می‌شود که صد افغانی هم دخل نمی‌کند و این گونه، همیشه، شب‌ها در اندیشه‌ی صبحانه است و صبح‌ها هم برای چه‌گونگی فراهم‌کردن غذای شب چرت می‌زند. در میانه‌ی گرسنگی و نبود امنیت فیزیکی در کابل، حسین به دلیل پیشینه‌ای که دارد، نگران بازداشت و کشته‌شدنش از سوی طالبان نیز است.

با این که طالبان پس از تسلط بر افغانستان، عفو عمومی اعلام کردند؛ اما در بیش‌تر از دو سال گذشته خیلی پیش آمده که نیروهای این گروه، نظامیان حکومت پیشین را بازداشت کرده و کشته‌اند. همین گونه، طالبان، بسیاری از نظامیان حکومت پیشین را زیر شکنجه به اعتراف واداشته و سپس نوار ویدیویی آن را از طریق رسانه‌های تحت کنترل شان بیرون داده‌اند.

بشیر، معروف به علمدار لعلی، یکی از نظامیان جوان و سرشناس در حکومت پیشین بود که طالبان، او را نیمه‌شب از خانه‌اش از دشت‌برچی بازداشت کردند و بعدها زیر شکنجه، ویدیویی از او بیرون دادند که به خاطر گرفتاری‌اش، از طالبان سپاس‌گزاری کرده است. در جدیدترین مورد، تا آن جا که خانواده‌ها توانستند در جریان بگذارند و رسانه‌ها در جریان قرار گرفتند، در زمستان همین سال، طالبان چندین نظامی حکومت پیشین را از دشت‌برچی بازداشت کردند که و آن‌ها نیز زیر شکنجه، به جرم‌هایی اعتراف کردند که هرگز مرتکب نشده‌اند. حسین همه‌ی این‌ها را دیده و به همین دلیل، نگران است که مبادا به این سرنوشت دچار شود. می‌گوید: «آن روزها کارم تداوی نظامی‌انی بود که قرار بود از مردم و وطن دفاع کنند؛ اما حالا برای ما تهدید شده است. ممکن است طالبان فردا سراغم بیایند و چنان که پس از عفو عمومی بسیاری از نظامیان را بردند، مرا هم ببرند.» حسین در کنار ترس از بازداشت‌شدن، ترس این را نیز دارد که مبادا آن روز هیچ پولی در خانه‌اش نباشد و پس از بازداشت نیم‌قرص نانی که حالا سر سفره‌ای خانواده‌اش می‌برد، دیگر نباشد و «زن و دخترم، شب‌ها منتظر آمدنم، گرسنه بخوابند.»

این تنها روایت زندگی حسین نیست؛ حسین‌های زیادی هستند که تنها به دلیل کارکردن در نهادهای امنیتی حکومت پیشین، با بی‌کاری، ناداری و نداشتن حس امنیت دچار شده و صدها تن شان، توسط نیروهای طالبان، بازداشت، زندانی، شکنجه و تیرباران شده‌اند.





# از پشت پنجره‌های بسته، به پرواز فکر می‌کنیم

✍️ عارف عرفان

قریه، امیدوار اند که از طریق برنامه‌های آموزشی، بتوانند به اندازه‌ی توان خود برای کاهش میزان بی‌سوادی و آموزش دختران کمک کنند. این دختران، می‌گویند که برنامه‌های آموزشی شان به دلیل محدودیت‌های طالبان، به صورت مخفی برگزار می‌شود. یکی از آن‌ها می‌گوید: «ما چهار نفر از گروه معلم‌های رضاکار استیم که فعالیت داریم. هدف ما جامعه‌ی آگاه است و برای کشور و مردمش زحمت می‌کشیم از هر راهی که باشد.» یکی دیگر از این دختران می‌گوید: با این که تدریس با امکان‌های اندک و به شکل مخفیانه، دشوار است، اما آن‌ها لحظه‌ای درنگ نکرده و به راه شان ادامه می‌دهند. «در این اواخر شرایط برای فعالیت ما سخت‌تر شده است. طالبان برای ما در مورد برگزاری کورس‌های آموزشی هشدار داده‌اند. در بعضی جاها طالبان داخل صنف‌ها می‌شوند و اکنون شرایط را برای استادان رضاکار سخت کرده است.»

یکی دیگر از اعضای شبکه‌ی زنان قریه که دانش‌آموز صنف نهم مکتب است و به دلیل ممنوعیت آموزش دختران بالاتر از صنف ششم، دیگر نمی‌تواند به آموزش رسمی‌اش ادامه بدهد، اکنون تصمیم گرفته که به دیگر دختران آموزش بدهد. او می‌گوید: «از زمستان سال قبل تا حال، یک کورس مخفی داریم که برای شاگردان هر روز یک ساعت درس می‌دهم. اکنون در راستای آموزش برای جامعه‌ی خود می‌خواهم خدمت کنم و این نیاز اساسی جامعه‌ی ما است.» او که داوطلبانه برای بچه‌های خردسال از زمستان ۱۴۰۱ تا اکنون آموزش می‌دهد، می‌گوید که «این کار مرا آرامش می‌دهد. به عنوان عضوی از جامعه که تا چند سال پیش برای ما گفته می‌شد که شما آینده‌های کشور استید، به جامعه‌ی خود خدمت می‌کنم. آموزش برایم خیلی امید و توان می‌دهد.» او می‌گوید که از شروع تدریس تا حالا، شاهد پیشرفت‌هایی در دانش‌آموزان خردسالش است و «من باور دارم که روزی این‌ها جامعه ما را به سوی روشنایی می‌برد. من اگر برای یک نفر هم که باشد، تدریس خواهم کرد و از هیچ خدمتی دریغ نمی‌کنم.»

ولسوالی لعل‌وسرچنگل با این که محیطی سرد و خشن برای زندگی است، اما دختران در این ولسوالی بیش‌تر از دیگر ولسوالی‌های غور به آموزش علاقه‌مند هستند و در ۲۰ سال حاکمیت جمهوری، بیش‌ترین شمار داوطلبان کانون در سطح غور را به خودشان اختصاص داده بودند. حالا اما، دختران و زنان در این ولسوالی جز پناه‌بردن به هم‌دیگر و گرفتن دست هم‌دیگرشان، راهی برای روشنایی نمی‌بینند، چیزی که سبب شده، شماری پا پیش گذاشته و با گردهم‌آوردن ظرفیت‌های متفاوت برای تغییر وضعیت زنان و دختران در این ولسوالی بکوشند.

دختران و زنان در این ولسوالی، به جاده‌ی ابریشم می‌گویند: «بعد از سقوط حکومت جمهوری و تسلط مجدد طالبان در افغانستان، وضعیت زنان به صورت چشم‌گیری بدتر شده است.» او می‌گوید که هرچند زنان و دختران در لعل‌وسرچنگل در زمان جمهوری نیز با چالش‌های فراوانی مواجه بودند، اما پس از تسلط طالبان، وضعیت برای آن‌ها بدتر از پیش شده است. «اکنون، دختران از همه فرصت‌های آموزشی، شغلی و آزادی‌های مدنی محروم شده‌اند. در شرایط موجود، دختران مجبور به ازدواج اجباری شده و بیش‌تر شان خشونت‌های خانوادگی را تجربه می‌کنند.» به گفته‌ی او، این روزها دختران در لعل‌وسرچنگل، امیدشان به آینده را از دست داده‌اند. او، با تارک‌توصیف‌کردن وضعیت زنان و دختران در ولسوالی لعل‌وسرچنگل، می‌افزاید: «دختران فقط نفس می‌کشند. دخترانی که تا چند سال پیش رویای پرواز را داشتند، اکنون حتی نمی‌توانند کوچک‌ترین تصمیم را در مورد نوع پوشش خود بگیرند. این شرایط برای دختران واقعا غیرقابل‌پذیرش و غیرقابل‌تحمل است.»

اعضای شبکه‌ی دختران قریه، می‌گویند که برای مبارزه با تبعیض و خشونت‌های آشکار و پنهان طالبان، جامعه و خانواده - که به شکل افزایش آمار خودکشی و بیماری‌های روانی در میان دختران در ولسوالی لعل‌وسرچنگل بروز پیدا کرده - به نشانی واحدی نیاز دارند؛ چیزی که سبب شده، این شبکه ایجاد شود. در این شبکه، در بخش آموزش و سایر برنامه‌های اجتماعی با زنان و دختران هم‌کاری می‌شود. یکی از اعضای این شبکه می‌گوید: «شبکه‌ی ما دختران عکاس، نویسنده و شاعر دارد. این دختران نوشته‌های خود را با هم‌دیگر شریک می‌کنند و به نحوی نوشتن و فعالیت‌های مدنی را در فضایی که ایجاد کرده‌ایم مشق می‌کنیم.»

یکی از اهداف مهم شبکه‌ی زنان و دختران قریه، راه‌اندازی برنامه‌های آموزشی برای دختران و کودکان این ولسوالی است. یکی از اعضای این شبکه، می‌گوید: «به نظر من عامل تمام بدبختی‌های کشور ما، جاهلیت و بی‌سوادی است. زنان و دختران تا زمانی که آموزش نبینند و آگاه نشوند، از حقوق خود دفاع نمی‌توانند. ما تلاش می‌کنیم که به دختران و زنان آموزش بدهیم و آنان را از حقوق شان باخبر کنیم.» او می‌افزاید که اگر امروز دختران می‌توانستند به مکتب و دانشگاه بروند و به خاطر رفتن یک پله‌ی بیش‌تر به سوی موفقیت، جشن بگیرند؛ اما این روزها، دختران و زنان تنها اندوه را تجربه می‌کنند. «امروز بچه‌ها فارغ‌التحصیل می‌شوند و ما گریه می‌کنیم. تحمل این وضعیت خیلی دشوار است.»

با این حال دختران مؤسس شبکه‌ی دختران و زنان



آوریم و در مورد عبور از وضعیت دشوار کنونی، با هم‌دیگر صحبت کنیم.»

اعضای این شبکه، زنا و دختران دانش‌آموخته، دانش‌آموزان مکتب، زنانی که شغل شان را از دست داده‌اند، زنان اهل حرفه و کسبوکارهای کوچک و ورزش‌کاران است. یکی از مؤسسان این شبکه که نمی‌خواهد هویتش فاش شود، به جاده‌ی ابریشم می‌گوید: «ما از جای‌های مختلف در یک گروه می‌باشیم. هدف از شبکه تبادل نظریات، شریک‌کردن لینک‌های بورسیه و معلومات آموزنده است.» اعضای شبکه‌ی زنان و دختران قریه، می‌گویند که به دلیل محدودیت‌های ایجادشده از سوی طالبان برای زنان و دختران، بیش‌تر به صورت مجازی و در برخی موارد به صورت حضوری فعالیت می‌کنند. یکی از اعضای این مجموعه می‌گوید که جز اعضای گروه، کسی از موجودیت و فعالیت آن خبر ندارد. او می‌افزاید: «زنان و دختران در حال حاضر، بدترین روزها را سپری می‌کنند. ما در خانه‌های خود زندانی شدیم و همه‌ی ما از پشت پنجره‌های بسته‌ی خانه‌ها، فقط به پرواز فکر می‌کنیم.» یکی دیگر از اعضای این شبکه، با نگرانی از وضعیت

در شرایطی که طالبان، زنان و دختران را از محیط‌های آموزشی-تحصیلی و کاری دور رانده‌اند و با گذشت هر روز شرایط زندگی اجتماعی به آن‌ها دشوار می‌شود، زنان و دخترانی در ولسوالی لعل‌وسرچنگل غور، گرد هم آمده‌اند تا روزی برای عبور از این تاریکی به آن‌هایی که از آن متأثر شده‌اند، فراهم کنند. این دختران و زنان از دسته‌های متفاوتی اجتماعی که شمارشان نزدیک به پنجاه تن می‌رسید، در ۲۰۲۲ یک مجموعه‌ی فرهنگی زیر نام «شبکه‌ی زنان و دختران قریه» را راه‌انداخته‌اند تا به هم‌دیگر و سایر زنان و دختران در لعل‌وسرچنگل در زمینه‌های آموزش، مشاوره‌ی تحصیلی، فعالیت‌های ادبی و جست‌وجوی فرصت‌های شغلی هم‌کاری کنند. شماری از ایجادکنندگان این شبکه که نمی‌خواهند نام شان در گزارش بیاید، به جاده‌ی ابریشم می‌گویند که این شبکه هنوز در حال گسترش است و تلاش می‌شود که از طیف‌های مختلف زنان و دختران تحصیل‌کرده، جوانان آگاه و مبارز را دور هم آورند. آن‌ها می‌افزایند: «ما برای مسیر طولانی آماده شده‌ایم و سعی خواهیم کرد تا در ضمن کنارهم‌بودن، دختران و زنان فعال را گرد هم

## سه یاری که در انفجار برچی سیتی سنتر زخمی و کشته شدند

✍️ عادلہ آذین نظری



آسیب دیده است. محمد ۱۷ سال دارد و شش ماه بود که در توزیع غذا به دکان‌داران، با ابوالفضل هم‌کاری می‌کرد. محمد می‌گوید که پس از سپری‌شدن دقیقه‌هایی از انفجار، آمبولانس‌ها به محل رویداد رسید، او و دیگر آسیب‌دیدگان به شفاخانه‌ی علی‌جناب انتقال یافتند و به زخم‌هایش در این شفاخانه رسیدگی اولیه‌ی شد. پس از گذشت شش تا هفت ساعت، محمد به شفاخانه‌ی ایمرجنسی منتقل می‌شود و دو روز در آن جا بستری می‌ماند. او هرچند زخمش خیلی عمیق نبود، ولی پس از آن مانند مجتبی نتوانست به کار برود. از این رو دو هفته است که سماوار ابوالفضل تعطیل است و مجتبی و محمد درست سرحال نشده‌اند که درب بسته‌ی ساوار را باز کنند. این دو خانه‌نشین شده‌اند و با این که نمی‌توانند وحشت روز انفجار را از یاد ببرند، اما ناداری مجبورشان می‌کند که باز هم سر کار برگردند و به مبارزه‌ی ناجوانمردانه‌ی زندگی در دشت برچی ادامه بدهند.

این فروشگاه و بقیه فروشگاه‌ها، به آن‌ها توزیع می‌کرد. ابوالفضل ۲۶ ساله بود و فقط شش ماه بود که با بازگشت از ایران، در تهیه و توزیع غذا برای فروشندگان، با کاکایش هم‌کاری می‌کرد. ابوالفضل با کاکایش صمیمی بود و همیشه به او می‌گفت که از زندگی کنار خانواده‌ی کاکایش خوش‌حال است. کاکای ابوالفضل، می‌گوید: «محمد گاهی با شوخی می‌گفت که کاکاجان به خاطر من به خواست‌گاری نمی‌روی؟» او با شنیدن این حرف، دنبال یک دختر مناسب برای ابوالفضل بود. دو روز پیش از این که رویداد برچی رخ بدهد هم، به خانگی یکی از آشنایان شان که دختر جوانی داشت، به خواست‌گاری رفته بودند و تصمیم داشتند او را نامزد کنند؛ اما همه برنامه‌های شان، با مرگ نابهنگام ابوالفضل مجال این برنامه‌ها از آن‌ها گرفت.

محمد کریمی، شاگرد ابوالفضل، یکی دیگر از زخمیان این رویداد است که پای راست و دست راستش به شدت

رویداد را می‌شنود. با شنیدن این خبر، خودش را عاجل به فروشگاه می‌رساند. می‌گوید که وقتی به محل رویداد به دیدن مجتبی و ابوالفضل می‌رود، مردم وحشت‌زده و پراکنده بودند و طالبان ساحه را زیر کنترل داشتند. زمانی که بلال از افراد موجود در آن جا در مورد کشته‌ها و زخمی‌ها می‌پرسد، همه می‌گویند که زخمی‌ها و کشته‌شده‌ها با آمبولانس به شفاخانه‌ی علی‌جناب انتقال داده شده‌اند. بلال به این شفاخانه می‌رود و زخمی‌های زیادی را می‌بیند. در میان افراد کشته‌شده، ابوالفضل را پیدا می‌کند و سپس به جست‌وجوی مجتبی می‌افتد. پس از کمی جست‌وجو، مجتبی را می‌بیند که بندها دور دست‌وپایش پیچیده شده و روی تخت بیمارستان دراز کشیده است. پزشکان از وضعیت صحتی مجتبی به کریمی اطمینان می‌دهند و می‌گویند که او باید مدتی در شفاخانه بماند؛ اما به زودی مرخص خواهد شد. بلال کریمی پس از آن، جسد ابوالفضل را که با تکه‌ی سفید پیچانده شده بود، با کمک دیگران به خانه‌اش می‌آورند و برای خاک‌سپاری‌اش آمادگی می‌گیرند.

مجتبی هم چنان در شفاخانه است؛ در جایی بدنش چره خورده و پای چپش، بیش‌ترین آسیب را دیده است. او، پس از یک شبانه‌روز بستری‌بودن از شفاخانه مرخص می‌شود؛ اما با گذشت دو هفته از آن رویداد، هنوز می‌لنگد و در راه‌رفتن راحت نیست. او از رویداد آن روز، چیز خاصی را به یاد نمی‌آورد و به دلیل آسیب روانی‌ای که دیده، نمی‌خواهد وقتی در مورد آن چیزی بگوید.

ابوالفضل وقتی یک سال و شش ماه داشت، پدرش در کویت‌ی پاکستان کشته می‌شود و مادرش پس از یک سال‌ونیم، با مرد دیگری ازدواج می‌کند. پس از این، ابوالفضل با کاکایش بلال زندگی می‌کند. کاکایش بیش از هفت سال بود که غرفه‌ی کوچکی کنار فروشگاه برچی سیتی سنتر داشت و غذایی را که در خانه آماده می‌کرد، با بایسکل با خود به آن جا می‌برد و طبق سفارش دکان‌داران

حوالی ساعت سه‌ی پس از چاشت ۲۱ جدی است؛ ابوالفضل کریمی، برای گردآوری پول غذای دکان‌داران وارد فروشگاه «برچی سیتی سنتر» می‌شود. وضعیت مانند روزهای پیش عادی است. مجتبی، پسر کاکایش، با او هم‌آهنگ کرده بود که همان ساعت برای دریافت پول، کنار دروازه‌ی فروشگاه منتظرش باشد. او این پول را برای فیس کورسش می‌خواست. محمد کریمی نیز، در سماوار ابوالفضل کار می‌کرد و آن روز در همان دقیقه‌ها، صاحب‌کارش ابوالفضل، به او تماس گرفته بود تا از سماوار بیرون بیاید و ترموزهای جای را که دکان‌داران خالی کرده بودند، داخل ببرد. محمد از سماوار بیرون شده و وقتی کنار ابوالفضل می‌رسد، با پسر کاکایش مجتبی سر می‌خورد و هر سه لحظه‌هایی با هم ایستاده و قسه می‌کنند. در همین لحظه‌ها، فردی با چهره‌ی پوشیده، بمب‌دستی‌ای را دم دروازه‌ی فروشگاه منفجر می‌کند. در این رویداد، ابوالفضل جان می‌بازد و دو عزیزش زخمی می‌شوند. ابوالفضل، مجتبی و محمد، تنها چند قدم از محلی که بمب‌دستی به آن برخورد کرده بود، فاصله داشتند. به گفته‌ی مجتبی و دیگر گواهان رویداد، پس از پرتاب بمب دستی، نخست صدای خفیفی شنیده می‌شود و سپس صدای وحشت‌ناکی بلند شده و زمان برای این دو پسر کاکا و چندین فرد پیرامون شان متوقف می‌شود. ظاهرا ابوالفضل در جا جان می‌بازد و مجتبی زخم برداشته و از هوش می‌رود. طبق گفته‌های گواهان رویداد، آن روز بخش امنیتی فروشگاه، شخص مهاجم را شناسایی کرده بودند و آن گونه که کمره‌های امنیتی این فروشگاه ضبط کرده، مهاجم پس از پرتاب‌کردن بمب‌دستی‌اش، موفق می‌شود از محل فرار کند.

چند دقیقه از رویداد گذشته بود که بلال کریمی، کاکای ابوالفضل و مجتبی که در میان دکان‌داران فروشگاه از شناخت خوبی برخوردار بود، تماسی دریافت می‌کند و خبر



# معشوقم از میل تفنگ آواز می‌خواند

## صدای زنانه، ادبیات را از تک‌صدایی نجات می‌دهد

### گفت‌وگو با مهتاب ساحل، شاعر معاصر افغانستان

✍ عصمت الطاف



هم‌نسلان ما است.

**برای این‌که این پاسخ شما کامل‌تر شود، در پراترز می‌خواهم بپرسم که این وضعیت چه پیامدهایی بر جریان ادبی ما می‌تواند داشته باشد؟** این مسئله را نمی‌توان تنها در حیطهٔ شعر و شاعری مطرح کرد. در تمامی زمینه‌ها زمانی که تو با پشتوانهٔ خالی به صحنه می‌آیی، مانند سلبریتی‌های امروزی می‌مانی. مطرح می‌شوی، فضای زیادی را در جامعه پر می‌کنی، وقتی را در برنامه‌ها می‌گیری؛ ولی در مجموع اثر یا آثار ماندگار و قابل توجهی آفریده نمی‌شود. تاریخ ادبیات این‌ها را به خاطر نخواهد داشت. در تاریخ ادبیات کسانی مانده‌اند و می‌مانند که در شعرشان اندیشه‌ای وجود داشته است. این اندیشه‌ها هستند که ماندگار می‌شوند و در حافظهٔ تاریخ می‌مانند. در غیر این صورت، اثری که بدون پشتوانه‌های غنی فرهنگی و تاریخی و فکری خلق می‌شوند، محکوم به زوال و فراموشی‌اند. فضایی را که این کارها و آثار اشغال کرده‌اند، در واقع، فرصتی را از دیگران گرفته‌اند.

**پیش از دیگرگونی اخیر و تسلط رژیم طالبان بر افغانستان، ادبیات زنان چه در زمینهٔ داستان و چه در زمینهٔ شعر، به سمت خوبی روان بود. هم از نظر کمیت، افراد زیادی به میدان آمدند و آثاری آفریدند و هم از نظر کیفیت آثار چشم‌گیری خلق شدند؛ آثاری که می‌توانند چراغ راه آیندگان باشند. همین اکنون هم حتماً آثار خوبی خلق می‌شوند. در این بیست سال، شاعرانی پا به میدان ادبیات معاصر گذاشتند که فردیت و هویت سرایبند و جامعه‌ای که در آن زیست می‌کردند، در آثارشان به چشم می‌رسند. نظر شما در این مورد چه است؟**

بازهم تأکید می‌کنم که بیست سال گذشته، با وجود مشکلاتی که داشت، نمی‌گویم، همه چیز خوب و ایده‌آل بود؛ ولی زمینهٔ خوبی بود برای فعالیت‌های این چینی زنان. یعنی زنان در این بیست سال با تمام نیرویی که داشتند، تلاش کردند که به جایی برسند و با توجه به وضعیتی که بود و پیشینه‌ای که داشت، تا حدی نتیجهٔ خوبی هم گرفت. ما اگر تاریخ ادبیات زنان افغانستان را مطالعه کنیم، به وضوح می‌بینیم که همواره تحت تأثیر زبان و فضا و حس حال مردانه بوده‌اند. شاید در یکی دو مصراع طوری حرف زده باشند که نشان بدهند که این شعر یک زن است؛ اما همیشه دنیای‌شان مانند دنیای مردان بوده است. واژگان و حس و حال، واژگان و زیبایی‌شناسی‌شان مردانه بوده‌اند. به یک معنا، شعر افغانستان تک‌صدایی بود. ما نمی‌توانیم شعر زن و مرد را از روی زبان و محتوای شعرشان تشخیص بدهیم و تفکیک قائل شویم. به این خاطر، معشوق همیشه شکل ظاهری نداشت. از احساسات هم آن‌چنانی که باید، پرده برداشته نمی‌شد؛ اما در این بیست سال، هر شاعری، قدر استعدادش، هم جسارت به خرج داد و هم پرده از دنیای خودش برداشت و راوی دنیای خودش بود. هم‌چنین خیلی از تابوها هم در افغانستان شکسته شدند. پیشگامان این نوع بیان، قربانی‌هایی هم دادند که می‌توانم از شکریه

دیگر است. این مرآورده می‌تواند با نویسندگان و شاعران گذشته باشد و هم با شاعران و نویسندگان هم‌دوره‌اش. حتا در بین این شاعران و نویسندگان هم، هر کسی، آثار و کلام شخص خاصی را بیشتر دوست دارد. با این مقدمه، می‌خواهم بپرسم، در بین شاعران کلاسیک با چه کسانی انس بیشتری دارید و همین‌طور در بین شاعران معاصر افغانستان و ایران، بیشتر با آثار چه کسی یا کسانی احساس نزدیکی می‌کنید؟

خب، متون کلاسیک یا ادبیات کلاسیک به چند دلیل خواندن‌شان بااهمیت است. اگر تو دستی به نوشتن داری، واقعاً نیاز است که بخوانی و با آن‌ها ارتباط برقرار کنی. من فکر می‌کنم شعر و ادبیات داستانی تاریخ غیررسمی ملت‌ها است و شما زمانی که با تاریخ گذشته‌تان نخواهید آشتی کنید و نخواهید با آن مرآورده داشته باشید، قطعاً دشوار است ادعا کنید قلم برمی‌دارید و از امروزتان می‌نویسید. این یک موضوع است.

موضوع دیگر این‌که ادبیات کلاسیک آموزه‌های بسیار درخشان و نابی هم دارند که تاریخ‌مصرف ندارند و همیشه می‌توانند راهگشای زندگی آدم‌ها باشند. مخصوصاً ما که جامعهٔ پر از ماجراها داریم. گاهی آن‌ها به عنوان تسکین‌دهنده عمل می‌کنند و آدم را به آرامش می‌رسانند. هم‌چنین، از لحاظ زبانی هم زیانت پررتر و غنی‌تر می‌شود. از پشتوانهٔ فرهنگی خودت هم آگاهی پیدا می‌کنی. برای همین، نیاز است که متون کلاسیک مطالعه شوند؛ اما من متأسفانه رشتهٔ تحصیلی‌ام چیز دیگری بود. مجبور بودم حقوق را بخوانم و در آن زمینه کار کنم. از طرفی، تا حدی که توان داشتم، مطالعه کردم و خواندم؛ ولی ادعا نمی‌کنم که آدم برمطالعه‌ای هستم. هر از گاهی که فرصت می‌کنم، می‌خوانم. عاشقانه‌های سعدی، شعرهای حافظ، مولانا، سنایی و دیگر بزرگان ادب فارسی را بسیار دوست دارم. هر زمانی که از وضعیت پیش‌آمده حالت افسردگی می‌گیرم، به آن‌ها پناه می‌برم.

ادبیات معاصر را هم می‌خوانم. در بین شاعران معاصر کسی که بر من تأثیر بیشتر داشته است و شعرهایش را زیاد می‌خوانم، فروغ فرخزاد است. فروغ به من دنیای جدیدی دارد. در یک شبانه روز، اگر دو بار به طرف فروغ بروم و شعرهایش را بخوانم، بازهم فروغ چیزِی برایم دارد و تازه و تازه‌تر است. در مجموعهٔ اولم، فروغ بیشترین تأثیر را داشته و در مجموعهٔ دومم هم چند چارپاره دارم که از لحاظ قالب و ساختار و از لحاظ محتوایی حس می‌کنم از شعرهای فروغ فرخزاد تأثیر پذیرفته‌اند.

**می‌خواستم در این مورد سوآلی داشته باشم. خوب شد که بدان اشاره کردید. هرچند نشان دادن تأثیر‌پذیری و تأثیر‌گذاری، کار منتقدان ادبی است؛ اما گاهی نویسنده خود هم می‌تواند منتقد خودش باشد. از میان شاعران مرد، بیشتر با شعر چه کسانی انس دارید و شعرهای‌شان را می‌خوانید؟ آیا حس می‌کنید کسی از میان آن‌ها بر شما تأثیر گذاشته باشد؟**

خب، در ایران و افغانستان شاعران خوبی داریم که غزل و دیگر قالب‌های کلاسیک می‌سرایند. خودم حس نمی‌کنم از کسی تأثیر پذیرفته باشم. منتها شعرهای همهٔ شاعران معاصر افغانستان را می‌خوانم. از میان شاعران معاصر ایران هم زیاد خوانده‌ام که تعدادشان آن‌قدر زیاد است که نمی‌شود آدم نام بگیرد.

**شما با فضای شعر بانوان شاعر هم‌دورهٔ خود آشنا هستید و حتماً شعرهای‌شان را چه در فضای مجازی و چه در مجله‌ها و محفل‌های ادبی و جشنواره‌ها دنبال می‌کنید. از دید شما آن‌ها چقدر با متون گذشته آشنا هستند و چقدر مرآورده دارند؟**

ببینید، بین زن و مرد نسل جوان افغانستان خیلی نمی‌شود تفکیک قائل شد؛ اما به صورت عموم، مطالعهٔ کم بین این‌ها دیده می‌شود. شاید یکی از دلایل این وضعیت، بودن در فضای مجازی باشد که از یک طرف وقت بیشتری را از آن‌ها می‌گیرد و از سوی دیگر، چون این رسانه آن‌قدر در دسترس است که مثلاً شاعری هنوز حتا خودش از کلاشه مطمئن نیست که کامل شده یا نه، آن را در فضای مجازی شریک می‌کند. به نظر من یکی از آفت‌های دامنگیر نسل جوان ما همین مسئله است. چون وقت زیادی را از این‌ها می‌گیرد و فرصت مطالعهٔ متون کهن را به آن‌ها نمی‌دهد. این طوری است که شاهد ظهور شاعرانی هستیم که درست است که در محافل ادبی و فضای مجازی به عنوان شاعر مطرح‌اند و به‌به و چهچهه مردم را می‌گیرند؛ اما می‌بینیم که تجربهٔ مطالعاتی‌شان اندک است. نه ادبیات کلاسیک را خوانده‌اند و نه ادبیات معاصر را. بنابراین، کم‌مطالعه بودن یکی از مشکلات

هم چیزهایی می‌نوشتم. معلم ادبیات دری متوجه من شد. او نزدیکم آمد و نوشته‌ام را خواند و بسیار تشویقم کرد. همین قدر به یاد دارم که هرچه نوشته بودم، باوزن بود. این تنها خاطره‌ای است که از آغاز نوشتن به یادم مانده است. شش هفت سالی از این حادثه گذشت و من همیشه نوشتن را تمرین می‌کردم. نوشته‌هایم را می‌خواندم و در مورد آن‌ها مردد بودم که آیا می‌شود از پیش این‌ها چیزی درآورد یا نه. اصلاً شعر هستند و متن ادبی به حساب می‌آیند؟ خوش‌بختانه پس از شش هفت سال به نتیجه رسیدم. انجمن قلم افغانستان پیشگام شد که اولین مجموعهٔ شعری مرا چاپ کند. این از آغاز پیوستم به دنیای ادبیات بود.

به دلیل این‌که زن در افغانستان همیشه از ابتدایی‌ترین حقوقش محروم بوده است، همیشه بین زنان و مردان و بین دختران و پسران فرق وجود داشته است و حتا در همین دوران جمهوریت هم ما شاهد این مسائل بودیم. بنابراین، یکی از دغدغه‌های من همیشه این بوده که بدانم در کجا گفته شده که حق من از برادرم کمتر است. گرچند خانوادهٔ ما خانواهٔ روشنی بود، زیاد تفاوت نمی‌گذاشت؛ ولی من در مکتب و در اطراف و همسایگی‌مان این تفاوت‌ها را می‌دیدم. این دغدغه باعث شد که به طرف رشتهٔ حقوق بروم و به شکل علمی در این راستا قدم بردارم. بفهمم چرا به زنان حق کمتری تعلق می‌گیرد و چرا زنان کمتر پنداشته می‌شوند. خشونت علیه زنان از کجا می‌آید و ریشه‌های آن از کجا آب می‌خورد.

از طرفی، ادبیات هم همیشه دغدغهٔ من بوده است. هر زمانی که از مشق و تمرین فارغ شده‌ام، دیده‌ام که شعرهای اعتراضی، عاشقانه و اجتماعی‌سیاسی‌ام زبان‌زانه‌تری دارند.

**بلی، خانم ساحل. به زبان شعرهای شما می‌رسیم و پرسش‌هایی خواهم پرسید. یکی از مسائلی که در شکل‌گیری هویت ادبی هر شاعر و نویسنده‌ای مهم و تأثیرگذار است، شاعران و نویسندگان بزرگ پیش از او و هم‌زمان او، و حتا نهادهای فعال ادبی دورانش هستند. می‌خواهم بپرسم در زندگی ادبی شما کسی یا کسانی بوده که در این راستا شما را یاری رسانده باشد و عیب و نقص کار شما را نشان داده باشد؟**

در بیست سال گذشته در افغانستان آزادی رسانه‌های اجتماعی وجود داشت. دروازهٔ مرکزهای آموزشی، مکتب‌ها و دانشگاه‌ها به روی همه باز بودند. فرصت‌های بسیار خوبی فراهم شد. نهادهای زیادی مرتب جلسات شعر داشتند. من به یاد دارم در سال ۱۳۹۵ یا ۱۳۹۶، در یک روز در سه جلسهٔ شعر هم می‌رفتم. مثلاً دو سه جلسهٔ شعر در پل سرخ برگزار می‌شدند، در دشت برچی هم جلسات شعر برگزار می‌شد و در انجمن قلم افغانستان نیز. هرچند این جلسات کم‌کم شکلش را تغییر داد و فقط افراد شعر می‌خوانند، بدون این‌که در مورد شعرش حرفی یا سخنی گفته شود؛ اما در آن زمان این جلسات جنبهٔ آموزشی داشتند. شما می‌رفتید شعر می‌خواندید، کار شما نقد می‌شد. از شاعران نقدها و نظرهایی را می‌شنیدید که خیلی تأثیرگذار بودند.

چیز دیگری که خیلی رایج بود و هم تأثیرگذار، فیس‌بوک و دیگر رسانه‌های اجتماعی بودند. من در اول شعر را با دوبیتی شروع کردم. گروه‌هایی داشتیم تحت عنوان دوبیتی، چارانه و رباعی. در این گروه‌ها عضو بودم؛ چقدر زیبا بود این گروه‌ها. چند شاعر از ایران بودند که در این‌جا خیلی نام‌های شناخته‌شده نیستند؛ اما در آن زمان روی جوانان ما تأثیرگذار بودند و کارهای بچه‌ها را نقد می‌کردند. در مورد وزن و قافیه و ردیف، نکات ارزشمندی را یادآور می‌شدند که بدون شک در بهبودی کارهای بچه‌ها مؤثر بودند. از دوستان افغانستانی هم تعدادادی در این گروه‌ها عضو بودند.

اولین دوبیتی‌ام که شامل مجموعه شد، از همان زمان است. پس از آن هرچه آفریدم، جمع کردم و دور ریختم. در حالی که مشق‌های پیش از آن را دور ریختم. آن دوبیتی این است: تمام تاب من تب باشد و شب/ سکوت مانده بر لب باشد و شب/ مرا ماه آفریندند تا که سهم/ از این دنیا فقط شب باشد و شب.

پس از آن حس کردم شعرم به آن درجه استحکام رسیده که نگهدارم‌شان و به عنوان نمونهٔ مشق و تمرین ارائه کنم.

همهٔ این‌ها در جای خود تأثیر داشتند. گروه‌های دوستانه و صمیمی خوبی هم بودند که هر کسی شعر نو خود را آن‌جا می‌گذاشت و همه آن را می‌خواندند و نقد می‌کردند.

**یک مسئلهٔ دیگری که در زندگی ادبی هر کسی تأثیرگذار است، مرآورده او با نویسندگان و شاعران**

خانم ساحل، بسیار ممنونم که زمینهٔ این گفت‌وگو را فراهم کردید تا بنشینم و در مورد شعر و ادبیات زنان افغانستان، و به خصوص در مورد آثار شما صحبت کنیم. هفته‌نامهٔ جادهٔ ابریشم به مناسبت هشتم مارچ، روز جهانی زن قرار است ویژهٔ نامه‌ای را در مورد وضعیت زنان افغانستان به صورت ویژه کار کند. از این رو، مزاحم شما شدم که گپ‌وگفتی هم در مورد شعر زنان افغانستان در سال‌های اخیر داشته باشیم.

یادم است، در سال ۱۳۹۸ خ. زمانی که ما در فصلنامهٔ ادبیات معاصر، روی پروندهٔ ادبیات زنان کار می‌کردیم، فرصتی فراهم نشد که با شما گفت‌وگویی انجام شود. ظاهراً شما فرصت نداشتید. اینک خوشحالم که این فرصت فراهم شد. دوست دارم به خاطر آشنایی کامل خوانندگان ما با شما و آثارتان، اول با زندگی نامه‌تان شروع کنیم. این‌که در کجا به دنیا آمدید، تا چه مقطعی، در کجا درس خواندید و تا حال کدام آثار از شما منتشر شده‌اند.

پاسخ: زادگاه پدری‌ام ولسوالی ناهور ولایت غزنی، قریهٔ بورجگی است. خودم در بیست‌وشش دلو ۱۳۶۹ خ. در کابل متولد شده‌ام. در جریان جنگ‌های داخلی، سه ساله بودم که خانوادهٔ ما برای این‌که چنان ما را نجات داده باشند، به بورجگی رفتند. ما تقریباً دوران جنگ‌های داخلی را در قریهٔ برجگی زندگی کردیم. بخشی از دوران قبلی طالبان را – فکر کنم دو سالی شد– در شهر غزنی به سر بردیم. بعد از سقوط طالبان، دوباره به کابل رفتیم. وقتی طالبان سقوط کردند، جنگ خاصی صورت نگرفت، حداقل به یاد من نمی‌آید. فقط کمی بمباران شد که فرمایش دیدیم طالبی وجود ندارد. انگار زمین آن‌ها را قورت داده بود. هیچ کدام‌شان وجود نداشت. دورهٔ جمهوریت آمد و من دورهٔ مکتب را کامل کردم. در رشتهٔ حقوق لیسانس گرفتم و ماستری‌ام را در دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کابل، رشتهٔ جزا و جرم‌شناسی خواندم. هم‌چنین، تا حال سه مجموعه شعری از من منتشر شده‌اند. این سه مجموعه «لاله‌ها لب‌های مجروح من‌اند»، «سورهٔ گیسو» و «چهل شعر هم‌زخم» هستند.

**در دوران جمهوریت در کدام نهادها وظیفه اجرا کردید؟**

زندگی من طوری بوده که همیشه بین دو رشته در کش‌وگیر بوده‌ام؛ یکی رشته ادبیات که کارها و فعالیت‌های فرهنگی و حتا فعالیت‌های حقوق‌پشری را شامل می‌شود و دیگر رشته‌ای بوده که در آن تحصیل کرده‌ام. در هر دو زمینه فعالیت‌هایی داشته‌ام. مدتی با انجمن ادبی فرهنگی «دریاچه» همکاری داشتم که انجمن شاعران شمال‌شرق افغانستان بودند. کار دولتی من با ادارهٔ امور ریاست جمهوری آغاز شد. آن هم بعد از چاپ مجموعهٔ «سورهٔ گیسو». قبل از شروع کارم با ادارهٔ امور ریاست جمهور، در یک جشنواره ایران آمدم. بعد از برگشت، رئیس جمهور کسانی را که در آن جشنواره تشویق شده یا جایزه گرفته بودند، دعوت کرد و مهمانی کرد. در آن مهمانی به ما گفت که شما باید دوروبرهای ما کار کنید و به تعدادی وظیفه داد. من هم جزو همان کسانی بودم که در آن‌جا شامل کار شدم. مدت پنج سال در آنجا کار کردم.

هم‌چنین با وزارت فرهنگ هم کم‌کم همکاری داشتم. هم‌چنین با تعدادی از نهادهای حقوق‌پشری؛ مانند «مؤسسهٔ حقوق بشر و دموکراسی در افغانستان» که در پل سرخ موزیم آثار باقی‌مانده از قربانیان جنگ را ساخته بود، همکاری داشتم. از آغازین روزهای فعالیت ادبی‌ام عضو انجمن قلم هم بودم و تا آخرین روزها همکاری‌ام ادامه داشت. آخرین جلسهٔ شعری انجمن جلسهٔ شعرخوانی من بود. بعد از آن کابل سقوط کرد و طالبان آمد و همه چیز ویران شد.

شما گفتید با دو رشته گلاویز بودید. چنان‌که می‌بینیم هردو را هم ادامه داده‌اید و در هردو زمینه کار کرده‌اید. در زمینهٔ ادبیات هم شاهد انتشار سه مجموعهٔ شعری از شما بوده‌ایم. می‌خواهم بپرسم از چه وقت به ادبیات، به خصوص به عالم شعر روی آوردید؛ یعنی چه وقت حس کردید که می‌توانید واژه‌ها را به گونهٔ هنری بچینید که تبدیل به شعر شود و در نهایت، شعر تبدیل به هویت شما شود. در قالب آن حرف‌تان را بزنید و با شعر شناخته شوید؛ طوری که امروزه مهتاب ساحل شاعر بیشتر شناخته می‌شود تا مهتاب ساحل حقوق‌دان.

**پاسخ:** از آغازین روزهای پیوستم به ادبیات خاطره‌ای دارم. یکی از زمستان‌های سرد و خشن روستای ما در هزاره‌جات، مادرم به عروسی یکی از نزدیکان‌مان رفته بود. آن زمستان برف‌های سنگینی بارید و مادرم نتوانست به خانه برگردد. مجبور شد تا فصل بهار در آن‌جا بماند. چند ماه طول کشید تا مادرمان را ببینیم. یکی از روزها بسیار دلتنگ شده بودم و در کلاس هفتم، هم اشک می‌ریختم و



# معشوقم از میل تفنگ آواز می خواند

## صدای زنانه، ادبیات را از تک صدایی نجات می دهد

### گفت‌وگو با مهتاب ساحل، شاعر معاصر افغانستان

✍ عصمت الطاف



بر گلویم یوغ، می رقصم». در این جا، همان نگاه قبلی را نسبت به مظاهر و ابزار زنانه داریم. چرا تصور می‌کنید که گردن‌بندهای زنانه یوغ زنانند؟ در افغانستان افرادی داریم که فکر مدرن دارند؛ اما در مجموع سنت عمومی این طوری است که خانواده پسر باید برای عروس طلا بخرد و شیربها بدهد. این‌ها را داماد باید فراهم کند. این باعث می‌شود که داماد با پرداخت این‌ها بر عروس تملک کامل داشته باشد. شما حتما داستان ستاره، دختری از قندهار، را شنیده‌اید که در شب دوم و یا سوم عروسی‌اش، به خاطر همین مسائل، گوش و بینی‌اش از سوی داماد بریده شدند. این شعر در واقع، این سنت را نشانه می‌گیرد.

ادبیات را کاربرد هنری زبان می‌دانند. یا اتفاقی است که در زبان رخ می‌دهد. می‌خواهم بپرسم هنگام سرودن شعر چه چیزی برای شما مهم است، لفظ یا معنا؟ یا این‌که به هیچ کدام فکر نمی‌کنید؟ این را از این جهت می‌پرسم که گاهی گفته‌اند، وزن و قافیه و مسائل فرمی، دست‌وپاگیر شاعرند.

من گزینه آخر را تأیید می‌کنم. بسیار کم اتفاق افتاده که من به سوی شعر رفته باشم و سعی کرده باشم چیزی بنویسم. این طوری شعری از آب در نمی‌آید. برای من این طوری است؛ وقتی حس شعر دارم، دل‌تنگی‌ای به من دست می‌دهد و حس فرار از جمع دارم. سعی می‌کنم خلوت خود را فراهم کنم. آن‌گاه فقط می‌نویسم تا بعداً ویرایشش کنم. مثل اشک است که به خاطر اندوه و درد، فوران می‌کند و تو مجبور هستی که آن را بنویسی.

در شعر زنان زبان مطرح است. ادبیات زنان را ادبیاتی گفته‌اند که حول زندگی، دغدغه‌ها، دردها و شخصیت‌های زنان بچرخد. همین مسئله را هم گاهی چنین تعبیر می‌کنند که نوشتن از زنان، به این گونه، می‌تواند به چرخه مردسالاری کمک کند. وقتی ما زن را به گونه در ادبیات به تصویر می‌کشیم که درگیر آشپزی و شست‌وشو و دیگر کارهایی هستند که اکنون در جامعه ما به عهده زنانند، گویی به باز تولید این وضعیت می‌پردازیم. برداشت شما از زبان و ادبیات زنانه چیست؟

ادبیاتی که حول و حوش زندگی زن می‌چرخد و در مورد زن صحبت می‌کند، راوی‌اش اگر مرد است، همان اتفاق می‌افتد. راوی مرد، همان دنیای خود و انتظارات خودش را از زن روایت می‌کند؛ اما وقتی زن خودش زبان باز می‌کند و از دنیای خود سخن می‌گوید، خیلی متفاوت از مورد قبلی است. دیگر با جهانی‌بینی، نگاه، زبان و دغدغه‌های زنان روبه‌رو می‌شویم. یا بهتر بگویم با صدای زنانه روبه‌رو می‌شویم. صدای دیگری پدید می‌آید و ادبیات را از تک‌صدایی نجات می‌دهد. این اتفاق مثل صدا می‌ماند. یک مرد چقدر تقلید باید کند تا صدای زن را در بیاورد؛ اما برای زن، بدون هیچ تلاشی با صدای خودش داد می‌زند، گریه می‌کند و احساسات خود را شریک می‌کند. دنیای درونی هم همین‌طور است. یک مرد نمی‌تواند از دید یک زن قضاوت کند، نمی‌تواند بگوید چه چیزی زیبا است و چیزی لذت‌بخش. فقط خود زن می‌تواند از پس آن‌ها برآید.

ممنونم خانم ساحل از این‌که وقت گذاشتید و این گفت‌وگو انجام شد. اگر نکته‌ای ناگفته مانده است، بفرمایید.

ممنونم از شما. نکته خاصی ندارم. بسیار خوشحالم که این زمینه فراهم شد و صحبت کردیم. امیدوارم روزی، در مورد اتفاقات خوب افغانستان صحبت کنیم.

شعر، زخم مشترکی دارد که چنین نام گذاشتید؟ اگر چنین است، این زخم، چیست؟ در داخل این مجموعه من یک شعر دارم، به نام هم‌زخم؛ شعری است انقلابی‌گونه. آن را زمانی سرودم که ولایت‌های افغانستان یکی پی دیگری سقوط می‌کردند و به دست طالبان می‌افتادند. واژه هم‌زخم از این شعر می‌آید. زمانی که دیدم چهل قطعه شعر در دستم هست و چهل در فرهنگ ما ترکیب‌های زیادی دارد. در این مجموعه هم این چهل، می‌تواند چهل قوم هم‌زخم باشد. زخم هم همان درد مشترکی است که همه مردم افغانستان دارند. در این مجموعه شعرهایی دارم که به مردم مختلف افغانستان برمی‌گردد.

اگر از مجموعه اول شما (لاله‌ها لب‌های مجروح من‌اند) حرکت کنیم، چنان‌که گفتید عاشقانه‌های بی‌برده و عربانی دارد و به «سوره گیسو» برسیم و در نهایت به «چهل شعر هم‌زخم»، می‌بینیم که در دو مجموعه اولی حضور من فردی شاعر خیلی پررنگ و برجسته‌تر نسبت به من اجتماعی او است؛ اما در دومی، من فردی شاعر کم‌رنگ می‌شود و من اجتماعی پررنگ‌تر و قوی‌تر. حتما شاید من فردی اصلاً رنگ ببازد. در این میان، هم دو چیز خیلی برجسته است، یکی دردهای اجتماعی و جمعی جامعه‌ای که شاعر متعلق به آن است، دیگر مشکلات زنان. آیا این برداشت درست است؟ اگر درست است، چه چیزی باعث شده که شما بدین‌سو گرایش پیدا کنید؟

آری، خودم هم حس می‌کنم. این اتفاق افتاده است. زمانی که مجموعه اولم چاپ شد، باور داشتم که این فقط تلاش و تمرین است و مشق شعر. البته تا حال همه کارهایم چنین بوده‌اند. آدم هیچ وقت نمی‌تواند بگوید که یک اثر بی‌نقص و عیبی دارد؛ اما در مجموعه دوم، می‌شد دیگر با قالب‌ها کلنجار نرفت. دیگر می‌دانستم که شعر کلاسیک می‌توانستم کار کنم. همان‌طوری که شما باور دارید که شعر باید برخاسته از تجربه زیستی شاعر باشد، من هم متقدم که شعر تجربه زیستی و دغدغه‌های ذهنی هر شاعر است. شعر است که درون شاعر را بیان می‌کند و او را به مخاطب معرفی می‌کند. خودم هم احساس می‌کنم بیشتر با مسائل افغانستان درگیر بودم.

خانم ساحل شما در شعر شماره سی‌وسه این مجموعه می‌گویید «انسان امروزی هیولاهای دیروزند/ می‌درند و می‌خورند و هار می‌گردند». این نگاه بدبینانه نسبت به انسان امروزی از کجا می‌آید؟ فکر می‌کنید از کجای زندگی اجتماعی مردم افغانستان سرچشمه می‌گیرد؟

حرف شما دقیق است، نگاه بدبینانه است. البته این نگاه تنها مربوط مردم افغانستان نمی‌شود. نمی‌گویم در افغانستان وجود ندارد، شاید پررنگ‌تر از جاهای دیگر باشد؛ اما تاریخ سرایش این شعر دقیق به یادم است. زمانی سرودم که جنگل‌های استرالیا آتش گرفته بود و حیوانات را می‌دیدم که چگونه آتش گرفته‌اند. چند سیاست‌مدار از چند کشور جهان پشت میز نشسته بودند و در مورد آن جلسه می‌کردند؛ اما عملاً کاری نمی‌کردند. ویدیوهایی که منتشر شده بودند، حیوانی را نشان می‌دادند که بجاش در بغلش بود و در آتش می‌سوخت. این تصویر بر من بسیار تأثیر گذاشت که از انسان بودن خودم می‌شرمیدم. این شعر آن زمان سروده شد.

در همین شعر گفته‌اید: «هم‌شیره دوشیزگان کابلیم گاهی / اسپندم و بر روی فرش قوغ می‌رقصم / معشوقم از میل تفنگ آواز می‌خواند / می‌بندد از زر

نمی‌شوند. دختری که در کلاس ششم حس می‌کند ذوق و استعداد سرودن و نوشتن دارد، اگر زمینه و امکانی برای پرورش این ذوق و استعدادش وجود نداشته باشد، چگونه استعدادش پرورش یابد و چگونه راهش را ادامه دهد؟

آینده نسل بعدی را خیلی تاریک می‌بینیم. فقط امیدوارم که این وضعیت به طول نینجامد. نظامی حاکم شود که حداقل بعضی از حقوق انسانی را به رسمیت بشناسد.

از سویی، در افغانستان موضوع فقط زنان هم نیست. حتی همین مردانی که به مدرسه و دانشگاه می‌روند، کتاب‌های درسی‌شان یا تغییر کرده‌اند یا در حال تغییرند. مواد آموزشی‌شان طبق معیارها و باورهای طالبانند. این‌ها را طوری تربیت می‌کنند که فردا سربازان خود همین تفکر باشند. این تفکر با آینده افغانستان و آینده جهان چه خواهد کرد؟ مدرسه نرفتن دختران یک غم است؛ اما تربیت پسران با معیارها و آموزه‌های طالبانی، غمی دیگر. محرمیت زنان و دختران از تعلیم و تحصیل، یک نوع باج‌گیری است که طالبان می‌خواهند تأیید جهان را بگیرند و بر حقوق هزاره‌ها و اقلیت‌های قومی و مذهبی دیگر سرپوش بگذارند و اصلاً در بحث نیاورند.

مدرسه‌های طالب‌پروری که قبلاً وجود داشتند، محصول‌شان همین کسانی هستند که اکنون بر روی صحنه‌اند؛ اما اکنون تمام مدرسه‌ها و امکانات در اختیارشان است. تفکرشان را گسترش می‌دهند و تاریکی را در ذهن اطفال و نوجوانان افغانستان تزریق می‌کنند. این وحشت‌ناک است.

شما شاید بیشتر با شاعران و نویسندگان زن افغانستانی آشنا باشید؛ شاعران و نویسندگانی که طی این بیست سال در افغانستان بودند و آثاری می‌آفریدند. چه‌بسا که تعدادی‌شان محصول همین دوره بیست ساله‌اند. طی این دوونیم سال، وضعیت تولید ادبیات در افغانستان، به خصوص شعر چگونه است؟

من اخیراً از شاعرانی که بسیار انتظار داشتیم شعر بسرایند و منتشر کنند، بسیار کم شعر خوانده‌ام. معنایش این است که سطح تولید آثار ادبی بسیار پایین آمده است؛ چون بخشی، در کشورهای مختلف درگیر مشکلات تازه شده‌اند تا خودش را طبق شرایط آن‌جا عیار کنند و بخشی هم در افغانستان گیر مانده‌اند، وضعیت روحی و روانی برای آن‌ها امان نمی‌دهد که بنشینند و شعر بسرایند. شعرهای کمی که خلق می‌شوند، شعرهای اعتراضی از سوی زنان هستند، اعتراض به وضعیت موجود یا بیان مشکلاتی که در کشورهای دوم بدان گرفتار آمده‌اند. بعضی هم به حمایت از جریان‌های زنان سروده شده‌اند.

فکر می‌کنید، این وضعیت چه تأثیری بر جریان ادبی می‌گذارد؟ این وضعیت یک محدودیت است که دست و پای آن‌ها را می‌بندد؟

این پرسش دشواری است. ببینیم که تاریخ در این مورد چه قضاوتی می‌کند. شاید باشند کسانی که در انزوای خود آثار فخری خلق کنند؛ اما در مجموع وقتی بستری فراهم نباشد و انجمن‌ها و محفل‌هایی نباشند که شما در آن‌جا جمع شوید و تشویق شوید و انگیزه بگیرید، تبادل نظر کنید، بسیار بعید می‌دانم که جریان خوبی خلق شود. به نظرم اکنون بستری فراهم نیست.

اگر از صحبت در مورد دیگران بگذریم، وضعیت کنونی روی شعر شما چه تأثیری گذاشته است خانم ساحل؟

من خود را واقعاً جدا از دیگران حس نمی‌کنم. همان تأثیراتی را که بر روی دیگران گذاشته است، بر روی من هم گذاشته است. از وقتی که از کابل آمده‌ام، بسیار کم کار شده‌ام. دغدغه من مانند بسیاری‌ها دغدغه نان است و مشکلاتی که هر روز به وجود می‌آیند. همه این‌ها بر ذهن آدم تلنبار می‌شوند و باید با سیستم‌های جدید و روش‌های جدید تلاش کند تا زندگی ادامه یابد. در شرایط فعلی، همین که زندگی توقف نکند، برای من کافی است. فقط چند قطعه شعر جدید در حمایت از زنان معترض سروده‌ام که می‌دانم خیلی اندک است.

آخرین اثری که منتشر کردید، «چهل شعر هم‌زخم» بود، در آغاز امسال، توسط نشر کلکین. بعد از «سوره گیسو» که توسط نشر آمو و نشر تاک قبلاً منتشر شده بود، این تازه‌ترین اثر شما است. شعرهای این مجموعه پیش از سقوط سروده شده‌اند؟

بله، این شعرها را قبل از سقوط سروده بودم. کتاب قبلاً جمع شده بود، منتها چاپش به تعویق افتاده بود. چرا این اسم را برگزیدید؟ آیا به خاطر محتوای مشترک شعرها بود؟ فکر می‌کنید این چهل قطعه

عرفانی، مارال طاهری، کریمه شبرنگ، صدا سلطانی، خودم و خیلی‌های دیگر یاد کنم. به خوبی آگاهم هر کدام به خاطر این نوع بیانش زجرهایی از سوی جامعه کشید. در دهه نود هم چهره‌های تازه‌ای وارد عرصه شعر شدند که هنوز هم فعال هستند و شعر می‌سرایند. ادبیات زنان افغانستان را از آغاز دهه ۸۰ خورشیدی به این‌سو اگر بررسی کنیم، شاخصه‌های برجسته‌ای در آن می‌بینیم. اول از همه زنانه است، بعد حتی می‌توانیم شعر هر کسی را تشخیص بدهیم. این نشان می‌دهد که شعر زنان به مرحله خوبی رسیده‌اند.

هرچند اکنون قضاوت تا حدی دشوار است؛ اما آن‌چه دیده می‌شود، به قدرت رسیدن طالبان که منجر به منع تعلیم و تحصیل دختران، مهاجرت شاعران و نویسندگان و چهره‌های فرهنگی، توقف فعالیت حلقه‌ها و محفل‌های ادبی و فرهنگی در داخل افغانستان شد. این وضعیت گسستی را به وجود خواهد آورد؛ به خصوص اگر سال‌های بیشتری را تصور کنیم که اوضاع به همین شکل ادامه یابد. با این وجود، آینده وضعیت ادبیات زنان را در افغانستان چگونه پیش‌بینی می‌کنید؟ به خصوص این‌که زنان و دختران، اکنون نه امکان درس خواندن و کار کردن دارند و نه امکان حضور در برنامه‌های ادبی و فرهنگی؛ پس استعدادهایی که باید در این سال‌ها پرورش یابند و شکوفا شوند، نمی‌شوند.

بله، من با شما موافقم. اگر وضعیت به همین شکل به پیش برود، قطعاً شاهد گسستی خواهیم بود. حتی فاجعه عمیق‌تر از این است. سقوط نظام جمهوری و روی کار آمدن طالبان فقط سقوط نظام سیاسی نبود. نسلی که در سایه نظام جمهوری تحصیل کرد و ریشه کرد، اکنون در معرض نابودی قرار دارد. اگر دقیق ببینیم، خیلی ترسناک است. جهان به روی این همه نارسایی چشم‌های خودش را بسته‌اند. طوری به قضیه می‌بینند که گویی طالب روی دیگر سکه بوده‌اند در افغانستان. حالا فقط ورق برگشته است. شاید این برای جهان فرقی نکند؛ اما برای مایی که در افغانستان زیسته‌ایم، روپاهایی بافتیم و خشت‌هایی را برای آینده‌مان گذاشتیم. قربانی دادیم و خودمان را با آن نظام عیار کردیم، ما نابود شدیم. فرهنگیانی که در افغانستان فعالیت می‌کردند و می‌درخشیدند، اکنون مهاجر شدند. در محیط جدید، آن‌ها اول زبان آن‌جا را نمی‌دانند و دوم با فرهنگ‌شان آشنا نیستند. یادگیری و آشنایی با زبان و فرهنگ دوم، این‌ها را از زبان و فرهنگ خودش دور می‌کنند و طبعاً از ادبیات و خلق آثار فاخر ادبی جدید هم محروم می‌کنند. تعدادی که در داخل افغانستان مانده‌اند، اندکند. نمی‌توانند هیچ‌گونه فعالیتی داشته باشند. اگر هم کارهایی می‌کنند، آن‌قدر اندک‌اند که خیلی نمی‌شود بدان‌ها امیدوار بود. آن‌ها در خفا زندگی می‌کنند. از ترس طالب نمی‌توانند گردهم جمع شوند و شعر بخوانند یا فعالیت هنری گسترده‌تری داشته باشند.

با همه این‌ها تنها روزنه‌ای که وجود دارد و شاید مایه امیدواری باشد، این است که طالب همان طالب بیست سال پیش است؛ اما زنان دیگر آن زنان نیستند. ما دیدیم که در این دوونیم سال، زنان افغانستان در سراسر جهان پرچم‌دار اعتراض بودند و صدای اعتراض زنان افغانستانی نه‌تنها خاموش نشدند، بلکه در هر شرایطی جان خود را به کف دست خود گرفتند و به خیابان‌ها رفتند. با وجودی که زنان برگشته از زندان‌های طالبان از شکنجه‌های فیزیکی و روحی سخن گفتند؛ اما بازهم جریان‌های اعتراضی متوقف نشدند.

در این اواخر، از شاعرانی که در افغانستان به سر می‌برند، شعرهای خوبی می‌خوانم. مثلاً معصومه مهشید، لیمه افشید، تمنا مهرزاد، کامله کیهان و بعضی از شاعران دیگر پس از سقوط، شعرهای خوبی داشتند. این جریان‌ها هستند. اما در مجموع، به قول شما زود است که قضاوت کنیم و بگوییم شعر امروز به کجا می‌رود. من امیدوارم وضعیت کنونی در افغانستان خیلی دوام‌دار نشود و ما بتوانیم از این شوک بیرون بیاییم.

بله، خانم ساحل شما درست می‌گویید. دو رخداد مهم با سقوط نظام جمهوری و روی کار آمدن امارت طالبانی اتفاق افتاد؛ یکی موج گسترده مهاجرت بود و دیگری محرومیت زنان و دختران افغانستان از تحصیل. اگر در مورد مهاجران خوشبین باشیم که کارشان را اگر نه بهتر از قبل، دست‌کم در همان سطح ادامه خواهند داد؛ اما در داخل افغانستان روند پرورش استعدادهای جدید، قطع شده است. من شخصاً این را می‌بینم. چون هم مکتب‌ها و دانشگاه‌ها به روی دختران بسته‌ند و هم محافل و برنامه‌های ادبی و فرهنگی برگزار



# زنانه شدن زبان

گفت‌وگویی با دکتر سرو رسا رفیع‌زاده، پژوهشگر مهمان دانشگاه کالیفرنیا، لاس آنجلس



شعر قنبرعلی تابش وجود دارند یا حتی در شعر مظفری؛ مثلاً از لحاظ وزن، کاربرد برخی از ساخت‌های دستوری و... ولی در شعر خانم حسین‌زاده وجود ندارند. حسین‌زاده خیلی با دقت و پختگی و در حد خیلی اعلی شعر می‌گوید. با توجه به این‌که او در همان بستری رشد کرده که کاظمی، مظفری و تابش و سعیدی و... رشد کرده‌اند، می‌توانیم بگوییم که بلی، ما کسی را داریم که در جایگاه آن‌ها و حتی در برخی جهات بهتر از آن‌ها هم است.

**جاده ابریشم:** از مهم‌ترین زنان شاعری نام ببرید که جایگاه بلندی در شعر معاصر فارسی در افغانستان داشته‌اند؟ البته شاعران مهاجر استثنا نیست، پرسش کلی است.

**رفیع‌زاده:** مهم‌ترین شاعران زنی که می‌توان نام گرفت، خانم زهرا حسین‌زاده است که قبلاً در مورد آن صحبت کردیم، لیلا صراحت روشنی، حمیرا نگهت دستگیرزاده، ثریا واحدی، مژگان ساغر، بهار سعید، خالد فروغ، کریمه شبرنگ، فوزیه رهگذر برلاس و تعداد زیادی از شاعران دیگر هستند. این‌ها جایگاه بلندی در شعر معاصر فارسی افغانستان داشتند و هنوز هم کار می‌کنند. از تانیا عاکفی هم باید نام ببرم که شعر جدیدی می‌گوید و با شیوه و سبک جدید، مهم‌تر از همه، در میان نسل جدید، به خصوص در دو دهه ۸۰ و ۹۰ خورشیدی، ما شاعران زن بسیار توانمند و مستعدی داریم. تعداد این‌ها خیلی زیادند. می‌توانم از برخی از آن‌ها نام ببرم: مهتاب ساحل، محبوبه ابراهیمی، شکرپه عرفانی، کریمه شبرنگ، لیمه افشید، مزدا مهرگان و...

**جاده ابریشم:** آیا ما در شعر معاصر فارسی در افغانستان کسانی داشتیم/داریم که در حد فروغ فرخزاد باشند؟ اگر نیست دلیل آن در چیست؟

**رفیع‌زاده:** مقایسه شاعران افغانستان با شاعران ایران و برابر نهادن این‌ها به نظر من خیلی مناسب نیست. به خاطر این‌که اولاً فروغ در زمان خودش یک حادثه بود، یک پدیده و یک استثنا. حتی در خود ایران، هنوز که هنوز است کسی در حد فروغ نداریم. حتی او در همان زمان با شاعران مرد هم قابل مقایسه نبود. بنابراین، نمی‌شود حالا حدودی برای فروغ فرخزاد مشخص کنیم. حتی می‌توانم این سؤال را به این ترتیب مطرح بکنم که چرا کسی در ایران بیای فروغ فرخزاد نرسیده و اگر نرسیده دلیلش چیست؟ این چیزی است که ما می‌توانیم تعمیم بدهیم به مردان افغانستان. مثلاً بپرسیم که چرا در ایران کسی مثل شاملو آمد و سبک جدیدی را ایجاد کرد؛ ولی در افغانستان کسی این کار را نکرد؟ مثلاً نیما با تحول در شعر فارسی باعث شد شعر فارسی از این رو به آن رو می‌شود؛ چرا در افغانستان کسی مبدع این کار نشد؟ شعر آوانگارد در ایران آمد و تحولی از لحاظ سبک و ساختار و موضوع و محتوا و تصویر در شعر ایجاد کرد؛ چرا در افغانستان کسی این کار را نکرد؟

بنابراین، تفاوت‌ها در دو جامعه است. ببینید، ما زمانی که در ایران شعر معاصر، داستان معاصر و ادبیات معاصر می‌گوییم، می‌بینیم که شعر و داستان در آن‌جا کارکرد اجتماعی پیدا کرده است. در حالی که در جامعه بسته افغانستان چنین نیست. اکثر مردم این جامعه بی‌سوادند. وقتی تاریخ ادبیات معاصر افغانستان را با ایران مقایسه کنیم، اصلاً قابل مقایسه نیست. در افغانستان شعر به دلیل پیشینه خیلی زیادش، رسانه‌ای بود که خیلی سریع می‌توانست زودتر به مردم برسد و بیشتر قابل پخش باشد. می‌توانست رسالتش را تا جایی به صورت شفاهی

مشخص شدند. در هند کم‌کم ریشه این زبان به واسطه انگلیسی‌ها خشکانده شد. همین‌طور در حوزه امپراتور عثمانی ابتدا جنگ‌هایی اتفاق افتادند و سپس سیاست‌های ناسیونالیستی پان‌ترکیسم در ترکیه و بالکان روی دست گرفته شدند. در سرزمین‌های آسیای میانه شوروی تسلط یافت. همه این‌ها باعث شدند که کم‌کم دامنه یا گستره این زبان محدود و محدودتر شود و برسد به سه کشور اصلی فارسی‌زبان؛ افغانستان، ایران و تاجیکستان. همین‌طور سیاست‌های ناسیونالیستی‌ای که در جاهای مختلف در بخش‌های مختلف وجود داشتند، باعث تضعیف و محدودسازی جغرافیای این زبان می‌شدند؛ ولی در افغانستان در همین زمان ما می‌توانیم با شعر کلاسیک آغاز کنیم و بعد کم‌کم وارد شعر معاصر یا شعر جدید یا شعر نو، قالب‌ها، شیوه‌ها و سبک‌های آن شویم. از دانه‌درشت‌های دوره اول یا آغاز قرن بیستم می‌شود از عایشه درانی و سیده مخفی بدخشی نام برد که هر دو در قالب‌های کلاسیک می‌سرورند. بعد می‌آییم به دهه‌های پنجاه، شست و هفتاد میلادی که کم‌کم فضا و عرصه برای فعالیت‌های زنان بازتر شد. نخستین دوره این فعالیت‌ها دوره شاه امان‌الله بود و بعد از او زنان کم‌کم حضور خودشان را در اجتماع بلامانع دیدند یا حداقل موانعی که قبلاً وجود داشتند، کم‌کم برداشته شدند. خود دولت هم دست‌اندرکار شد تا زنان از آن انزوای تاریخی بیرون بیایند. استعداد‌های‌شان هم بروز کنند. از جمله تحولاتی که در زمینه ادبیات اتفاق افتاد، آزمایش قالب‌های جدید شعر؛ مانند نمایی و شاملویی و... بود که برخی از زنان شاعر ما نیز وارد این مرحله شدند.

**جاده ابریشم:** آیا زنان شاعر افغانستان توانسته‌اند در حوزه شعر معاصر فارسی با کسانی چون زنده‌یاد و آصف باختری، سلیمان لایق، محمدشرف سعیدی، قنبرعلی تابش، محمدکاظم کاظمی، سید ابوطالب مظفری و... رقابت کنند؟

**رفیع‌زاده:** ببینید، هر کسی که در حوزه‌ای می‌سراید یا آفرینش ادبی دارد، هر کدام پیشینه‌ای دارد و بستری برای بروز استعداد و نبوغش. این استعداد تا به شکوفایی برسد، شرایط و بستر مناسبی می‌خواهد. به نظر من، ردیف کردن نام‌های مثل و آصف باختری، سلیمان لایق، محمدشرف سعیدی، قنبرعلی تابش، محمدکاظم کاظمی، سید ابوطالب مظفری و... درست نیست. اصلاً چرا باید مقایسه کنیم؟ و آصف باختری شاعر خیلی بزرگی است، شاعری که همه به استادی او معترفاند؛ ولی سلیمان لایق در حد استاد و آصف باختری نمی‌رسد که ما بخواهیم در کنار ایشان بگذاریم. دیگران هم هر کدام‌شان فرزند زمان و بالیده شرایط خاص خودشان هستند. اگر ببایم با و آصف باختری کسی را قابل مقایسه بدانیم، من باور دارم که شیوه، روش و سبک خاصی که و آصف باختری داشت، حتی ما مردی را هم همتای او پیدا نمی‌توانیم، چه برسد به زن؛ اما من می‌توانم از زنانی نام ببرم که هم در قالب کلاسیک و هم در قالب‌های جدید، شعر می‌گویند و همتای سعیدی، تابش، کاظمی، مظفری و... هستند و شاید برتر از بیشتر آن‌ها. مثلاً خانم زهرا حسین‌زاده، او شعر خیلی قوی دارد و می‌تواند با شعر کاظمی و مظفری و بسیاری‌های دیگر هم‌سطحی کند. من حتی شعرهای حسین‌زاده را بالاتر از شعرهای قنبرعلی تابش می‌دانم. به دلیل این‌که بعضی نکته‌ها، باریکی‌ها و ظرافت‌هایی در شعر خانم حسین‌زاده می‌بینم که آن‌ها را در شعر قنبرعلی تابش و ابوطالب مظفری نمی‌بینم. یا بعضی از کاستی‌ها در

این‌که در کدام مرحله‌ای از تاریخ، این جایگاه پر شده، حداقل چند تا تذکره زنان را داریم که در آن شرح حال زنان شاعر فارسی‌زبان را به ما می‌گویند. آنچه من در ذهن دارم، تذکره جواهرالعجایب است از فخری هروی، آیینة حیرت، تالیف منشی احمد (که حدود ۳۷ نفر از زنان شاعر در آن معرفی شده‌اند) و تذکره الخباطین هستند. این تذکره‌ها مربوط به زمانی می‌شوند که زبان فارسی یکی از زبان‌های مراد، مکالمه و رسمی در دربار هند بود. شاهان هندی توجه خاصی به زبان فارسی داشتند. با توجه به این‌که جامعه هند نسبتاً بازتر بود، برای زنان اجازه حضور داده شد. همین‌طور، زنانی که در اقصا نقاط قلمرو زبان فارسی شعر می‌سرورند، نیز اسم‌شان در تذکره‌های یادشده آمد.

**جاده ابریشم:** می‌شود به مهم‌ترین زنان فارسی‌زبان اهل افغانستان اشاره کنید که جایگاه خوبی در شعر کلاسیک فارسی داشته‌اند؟

**رفیع‌زاده:** بازهم تأکید می‌کنم که زنان شاعر فارسی‌زبان اهل افغانستان مربوط به شاعران معاصر می‌شود. در قلمرو زبان فارسی رابعه بلخی، هم از لحاظ فضل تقدم و هم از لحاظ پختگی کلام و شعر و همه ویژگی‌های که یک شعر و یک شاعر دارد، جایگاه اول را دارد. به‌جز ایشان زنان دیگر هم هستند، می‌توانم به مهستی گنجوی، شاعر آذربایجانی اشاره کنم که بیشتر رباعی می‌سرود و از جمله کلاسیک‌سرایان است.

**جاده ابریشم:** شعرهای رابعه بلخی را جزو شعر کلاسیک فارسی می‌دانید؟ و او در کدام سطح شعر سروده است؟

**رفیع‌زاده:** فکر می‌کنم پاسخ سؤال‌تان را در همان اول گفتم. بلی، رابعه بلخی شعر کلاسیک می‌سرود و شعرش در بهترین و بالاترین سطح قرار دارد؛ به خصوص وقتی با هم‌دوره‌هایش مقایسه می‌کنیم. شعرش یک سر و گردن بالاتر از آن‌هاست. هر چیزی باید در همان بستر زایش، رویش و بالش خودش بررسی شود. بنابراین، شعر رابعه بلخی در زمان خودش و در میان هم‌دوره‌هایش یک سر و گردن بالاتر قرار دارد.

**جاده ابریشم:** شعرهای رابعه بلخی را در کدام دسته می‌توان جای داد؛ عارفانه، عاشقانه، حماسی یا تعلیمی؟

**رفیع‌زاده:** با توجه به زندگی رابعه و آنچه از او برای ما مانده است، شعرهای او را می‌توان شعرهای عاشقانه توصیف کرد. دیدگاه من این است که رابعه عاشقانه شعر می‌گفت و یکی از دلایلی که او سرش را در این راه از دست داد، همین مسئله عشق و نگاه ناموسی نسبت به زن بود. او فراتر از چارچوب تابوهای اجتماعی گام گذاشت. از این خطاها و تابوها عبور کرد. بنابراین، باعث شد که در این راه جاننش را از دست بدهد. بنابراین، شعرهای او از نظر من شعرهای عاشقانه است و به‌خصوص که در دوره وی هنوز شعر به سمت عرفان نرفته بود. غالباً قالب غزل قالب حماسی هم شده نمی‌توانست. منظوم این است که در این دوره، آنچه در قالب غزل سروده می‌شود، بیشتر مایه‌ای عاشقانه دارد و هنوز عرفان وارد غزل نشده است.

**جاده ابریشم:** بحث بعدی شعر معاصر فارسی در افغانستان است. زنان فارسی‌زبان افغانستانی چه جایگاهی در شعر معاصر زبان فارسی دارند؛ خصوصاً شعر نو که بیشتر در قالب نیمایی و سپید سروده می‌شوند.

**رفیع‌زاده:** سؤال خوبی است. بالاخره رسیدیم به ادبیات معاصر. پاسخ به این سؤال را باید از آن‌جا شروع کنیم که قلمروهای فارسی‌زبانان با مرزهای سیاسی

**جاده ابریشم:** دکتر سرو رسا رفیع‌زاده، نهایت خوشحالی‌م که فرصت گفت‌وگو دادید. آثار ادبی زنان، به ویژه در حوزه افغانستان ناخوانده و ناگفته باقی مانده‌اند. جای زنان در شعر کلاسیک فارسی خالی است. هرچند که مخاطب شعرهای عاشقانه شاعران کلاسیک زن بوده است؛ اما کمتر زنی دیده می‌شود که به قد و قامت شعرای دربار سلطان محمود غزنوی یا شاعران بزرگ پس از آن، شعر سروده باشد. دلیل این را شما در چه می‌بینید؟

**رفیع‌زاده:** تشکر از دعوت شما برای این بحث. سؤال خوبی است. وقتی شما بحث آثار ادبی زنان را در حوزه افغانستان، در طول تاریخ مطرح می‌کنید، بهتر است این نکته را از اول مشخص کنیم. به نظرم بهتر است به جای این‌که بگوییم در حوزه افغانستان، بهتر است بگوییم در حوزه ادبیات فارسی؛ چون وقتی می‌گوییم در حوزه افغانستان باید زبان‌های دیگر و ادبیات زبان‌های دیگر را هم شامل کنیم. مثل زبان‌های نورستانی، پشه‌ای، بلوچی، پشتو و... من اطلاعی در این موارد و در این حوزه‌ها ندارم. بنابراین، چون اطلاع و تخصص من زبان فارسی است، من خودم را ملزم به این می‌دانم که فقط در حوزه ادبیات فارسی صحبت بکنم. در این مورد هم بیایم تعمیم بدهم به جاهایی که گویندگانش بوده است.

اما این‌که در این حوزه کمتر زنی به قدوقامت شعرای دربار سلطان محمود غزنوی یا شاعران بعد از آن دیده می‌شود، دلیل آن فقط حضور زنان و عدم حضور زنان شاعر دربار غزنوی و یا در سطح جامعه نیست. شما این سؤال را می‌توانید در هر زمینه دیگر هم بپرسید و بگویید چرا زنان غیبت دارند؛ مثلاً می‌توانید بگویید چرا زنان در دیوان عالی، دیوان رسالت، منشی‌گری، دبیری، تاریخ‌نویسی، علوم و مثلاً کارهای دیگری وجود نداشته‌اند. می‌توانید بگویید چرا زنی مانند ابن‌سینا طبیب نشد، مانند بیرونی منجم نشد. باید یک چیز را به یاد داشته باشیم که در آن زمان حضور زن کلاً در حوزه جامعه و در سپهر عمومی کم‌رنگ بود و فرصتی برای زنان داده نمی‌شد. بنابراین، این به این معنا نیست در آنجا زانی نبودند. به طور نمونه، اگر از رابعه بلخی یاد بکنیم، رابعه بلخی یکی از شاعرانی است که می‌توانیم بگوییم که شعرش با شعر بعضی از شاعران دربار سلطان محمود هم قابل مقایسه نیست. شعرش آن قدر جدالت، پختگی، حس‌وحال و تخیل دارد که شعر شاعران دربار سلطان محمود ندارد. جبر روزگار و شرایط سخت‌گیرانه‌ای که وجود داشت که حتی زندگی را از این زن نازنین گرفت و برایش اجازه نداد که بیشتر از این صحبت کند، بگوید و بسراید. صدایش را در گلو خفه کردند؛ اما همان مقدار اندکی که از این بزرگبانو مانده است، نشان می‌دهد که چقدر توانایی داشته است. من اصلاً هر باری که همین چند تا غزل سروده او را می‌خوانم، احساس نمی‌کنم که چیز تکراری خوانده باشم. هر باری که می‌خوانم، برایم تازه‌گی دارد. بعد از هزار و صد سال، حالا به پیشگاه روح بلند این بانوی بزرگ، به خاطر کلام و جدالت کلامش سر تعظیم فرود می‌آورم.

**جاده ابریشم:** چرا هیچ زن فارسی‌زبان اهل افغانستان نتوانسته است که مولانای بلخی شود یا پا را جای پای سنایی و انوری و فرخی سیستانی و... بگذارد؟ **رفیع‌زاده:** جامعه‌ای که به زنان حق حضور نمی‌دهند، زنان چطور می‌توانند به قله‌های موفقیت برسند و به درجه مولانای بلخی یا سنایی غزنوی یا هر کسی دیگر دست یابند. به نظر من حضور رابعه و سرنوشت او پاسخ این نوع سؤالات را می‌دهد؛ زیرا رابعه توسط برادرش کشته شد. جامعه او به زن اجازه حضور نمی‌داد. صدا و استعداد زن، قلم و احساس زن برای این جامعه غیرقابل تحمل بود. حتی اگر کسی پیدا هم می‌شد، در نافه خفه می‌کردند. تازه، رابعه دختر متمول و از خاندان بزرگی بود که همین‌قدر در موردش می‌دانیم. اما از کجا معلوم که صدها زن با استعداد دیگر، مانند رابعه سربیه‌نیست نشدند و در زوایای تاریخ مدفون نشده باشند؟ مردان اگر مولانا می‌شدند و به قله‌های شهرت می‌رسیدند، در جامعه اجازه عرض اندام داشتند. اگر سنایی یا سیستانی یا انوری می‌شدند، در جامعه اجازه عرض اندام داشتند؛ ولی زنان اگر هم بودند، دیده نمی‌شدند و یا مکتوم می‌ماندند و خفه می‌شدند.

**جاده ابریشم:** اگر بپذیریم که زنان فارسی‌زبان اهل افغانستان حداقل نقشی در شعر کلاسیک فارسی داشته‌اند، در کدام مرحله‌ی تاریخی، شعر کلاسیک رنگ‌وبوی زنانه به خود گرفته است؟

**رفیع‌زاده:** بازهم وقتی زنان فارسی‌زبان اهل افغانستان می‌گوییم، ما باید به شعر دوران معاصر افغانستان برگردیم؛ زیرا وقتی افغانستان می‌گوییم، منظور زمانی باشد که این سرزمین اسم افغانستان را به خود گرفته است که در حدود صد و چند سال می‌شود. بازهم اگر بگوییم زنان فارسی‌زبان چه نقشی در شعر کلاسیک داشتند، باید بگوییم، نقش خوبی داشتند. با همه سختی‌ها و سخت‌گیری‌هایی که وجود داشته، بازهم زنانی داشتیم.



# زنانه شدن زبان

## گفت‌وگویی با دکتر سرو رسا رفیع‌زاده، پژوهشگر مهمان دانشگاه کالیفرنیا، لاس آنجلس



روپوش و مکتوب ماندن هویت‌شان با در دست گرفتن چند تا شعار به مبارزه ادامه می‌دهند؛ ولی این کجا و آن همراهی مردان و نسل ضد ایران کجا که به خیابان آمدند و زنان را همراهی کردند. مقایسهٔ این دو وضعیت درست نیست. ما در افغانسان جنگ فرسایشی ناشی از اشغال را سپری کردیم. بعد، جنگ‌های به شدت کوبنده و شکننده داخلی را شاهد بودیم. باز جنگ و گریزها، ناامنی و فساد گسترده‌ای را تجربه کردیم که در تاروپود سیستم ریشه نداشتند؛ گروهی که یک‌شبه از گروه تروریستی به یک گروه سیاسی، کارداران و کارگزاران مملکتی و سیستم حکومتی تبدیل شدند. شوک پشت شوک جامعه را به اندازه‌ای ضربه زده که دیگر امید بهبودی وجود ندارد. بنابراین، فکر می‌کنم افغانستان خیلی زمان کار دارد تا به آن نقطهٔ آگاهی برسد که مردان پشت سر زنان حرکت کنند و حمایت‌شان نمایند.

**جادهٔ ابریشم:** به عنوان سؤال آخر، دکتر سرو رسا رفیع‌زاده، ادبیات فارسی را از کجا شروع کرد، چه فراز و فرودی را طی کرد و اکنون در کجای ادبیات معاصر فارسی ایستاده است؟

**خانم رفیع‌زاده:** ادبیات با اسم من شروع می‌شود؛ چون که نامی که برای من گذاشتند، یک نام کاملاً ادبی است. با ادبیات فارسی کاملاً عجین است و یک اسم تخیلی هم است. در خانواده‌ام ادبیات فارسی جایگاه خاص خودش را داشته و این باعث شده که من هم علاقمند شوم؛ ولی راستش تصادفی که در اثر آن با کسی برخورد بکنم و یک جرقه‌ای در ذهنم شکل بگیرد که من باید ادبیات فارسی بخوانم. آدم زمانی که سن و سال کمتری دارد، فکر می‌کند دگرگونی ایجاد کند در جامعه‌اش و خلاصه احساس می‌کند که در مقیاس بزرگتر موثر واقع شود. من هم از همین‌جا شروع کردم و فکر می‌کردم کارهای زیادی با ادبیات زبان فارسی بکنم. فراز و فرودهای زیادی با زبان فارسی طی کردم. دوازده سال از عمر خود را گذاشتم بر سر این مهم. چهار سال لیسانس، دو سال فوق لیسانس، یک سال آمادگی برای دکترا و شش سال هم دورهٔ دکترا را پشت سر گذاشتم و موفقانه دفاع کردم. بعداً برگشتم به افغانستان و متأسفانه جایی در همان سیستم که تاروپودش از فساد پر بود، برای خودم پیدا نکردم. هرچند امروز خوشحالم و حتی در بعضی تربون‌ها بافتخار از این یاد می‌کنم که یک ساعت هم در حکومت فساد و در دستگاه فساد و در دولت فساد کار نکردم. کارم کار شخصی بود و ارتباطی کارم با تحصیلم نداشت. هنوز فراز و فرود را طی می‌کنم و به عنوان یک پژوهشگر ادبیات فارسی هنوز هم دانشجوی کوچک ادبیات فارسی هستم. اگر به عنوان یک دانشجوی کوچک هم بزرگان ادبیات فارسی، منظوم استادان بزرگی که در ایران پای درس‌شان تلمذ کردم، جای افتخار است.

که کشور آزادی ندارد و تحت اشغال است، شاعر برای آزادی و ضد اشغال شعر می‌گوید. من با این نگاه اگر تعریفی بخواهم ارائه کنم، از نمونه‌های برجستهٔ شاعران زن و این نوع شعر لیلا صراحت روشنی را می‌توانم مثال بیاروم که در زمان اشغال افغانستان و در دل آن بحران‌ها، اختناق و سانسور شعرش را گفت و بلند و آفتابی هم بیانش کرد. بنابراین، یکی از نمونه‌های خوب شعر مقاومت افغانستان شعر لیلا صراحت روشنی در دههٔ شصت است. بعد از او، شاعر دیگر حمیرا نگهت دستگیرزاده را می‌شود اشاره کرد.

**جادهٔ ابریشم:** با آمدن مجدد طالبان زنان چه چیزهایی را در عرصهٔ شعر و داستان از دست داده‌اند؟  
**رفیع‌زاده:** با آمدن مجدد طالبان زنان خیلی چیزها را از دست دادند. فقط محدود به شعر و داستان نمی‌شود. زنان اجازهٔ کار، فعالیت‌های اجتماعی، حضور در سپهر عمومی، حضور در جامعه، آزادی، صدا و همه چیز را از دست دادند. زن در نظام طالبانی انکار می‌شود و زن از دیدگاه طالبان «با په کور کی یا په گور کی»؛ یا در خانه یا در گور، است. بنابراین، ما تنها در افغانستان شاهد از دست رفتن چیزهایی در عرصهٔ داستان یا شعر نیستیم، بلکه شاهد از دست رفتن و از دست دادن چیزهای زیادی در کل عرصهٔ زندگی هستیم. با این حال، شعر و داستان چیزی نیست که از زنان گرفته شود. من در حال حاضر خوشبین هستم، به آثاری که حتی در حاکمیت و سلطهٔ طالبان توسط زنان شاعر و نویسنده تولید می‌شود و به مدد شبکه‌های اجتماعی به مخاطبش می‌رسد. بعد، چیزی که مهم است، این است که با ادامهٔ این روند و با استمرار این وضعیت، من فردای تاریکی را در انتظار زنان می‌بینم؛ فردایی که زنان بی‌سواد هستند. تا کلاس ششم با این شرایط محدود زنی باسواد نخواهد شد. من نگران نسل فردا هستم که با این سواد کم و با این بحران اطلاعاتی که از طریق شبکه‌های مجازی، شاید زنان ما سطحی شوند، زنان ما بیسواد شوند، زنان ما قدرت خلافت خود را از دست بدهند و ما دیگر شاهد رویش و بالش جوانه‌های جدیدی در عرصهٔ داستان و شعر و همهٔ عرصه‌ها از میان زنان نباشیم و حتی از میان مردان. به نظر من، آمدن مجدد طالبان اصلاً یک بلای خانمان‌سوز است که تنها دامن زنان را ننگرفته است، بلکه همهٔ عرصه‌ها را درنور دیده است.

**جادهٔ ابریشم:** زنان و دختران افغانستان در نزدیک به دو سال‌ونیم حاکمیت سیاه طالبان در خیابان‌های کابل مبارزه کردند. در بیرون از کشور علیه این گروه اعتراض کردند. به نظر شما زنان و دختران معترض افغانستان چه اندازه موفق بوده که ادبیات اعتراضی علیه طالبان تولید کنند، اگر نمی‌توانیم ادبیات مقاومت بنامیم؟ در حالی که جنبش زن، زندگی، آزادی در ایران در این راستا موفق بوده است.

**رفیع‌زاده:** به هیچ‌وجه نمی‌توانیم اعتراض‌های خیابانی زنان افغانستان را با جنبش «زن، زندگی، آزادی» ایران مقایسه کنیم. جامعهٔ ایران یک جامعهٔ آگاه، پرتهش و پرتلاش است. این‌که نسل امروز به نام نسل ضد هم یاد می‌شوند، یعنی کسانی که متولد دههٔ هشتاد هستند، در سنین هجده تا بیست‌وپنج سال هستند. همین نسل، نسل پیشرو هستند. این نسل، نسل پیشتاز و آگاه است و درک‌شان نسبت به جامعه، تعامل سیاسی، گفت‌وگو و همه چیزها متفاوتند نسبت به نسل‌های قبلی. بنابراین، این‌ها بودند که وارد میدان شدند و زن، زندگی، آزادی را وارد مرحلهٔ انقلابی کردند. در افغانستان ما هم چنین حرکتی را نمی‌بینیم. هم‌چنین گروه و وضعیتی وجود ندارد. از طرفی دیگر، ایران در زمانی که جنبش زن، زندگی، آزادی شکل گرفت، آستان هم‌چنین حادثه‌ای بود. در افغانستان چنین چیزی اتفاق نیفتاده. ما چند نفر داریم که به این صدای زنان پاسخ مثبت داده باشند؟ چند نفر داریم که این‌ها را حمایت کرده باشند؟ چند نفر از میان خانواده‌ها به حمایت زنان پرداختند؟ نیروی سرکوب‌گر طالبان که به هیچ کسی پاسخ‌گو نیست و شبیه یک حکومت توتالیتر و دیکتاتور، حاضر نیست حتی به اعتراض‌های بین‌المللی یا کنوانسیون‌های بین‌المللی پابندی نشان بدهند. اگر اعتراضی هم بشنود، آن را ارتباط می‌دهد به دین و مذهب و باورهای مذهبی و دینی کل مردم. چنین چیزی و چنین سرکوبی در جامعه، زمانی را که در خیابان بیرون می‌شوند، تنها می‌گذارد. اکنون زنان فقط در خانه‌های‌شان به خاطر

**رفیع‌زاده:** هم در عرصهٔ داستان و هم در عرصهٔ شعر ما آثار زیادی داریم که زنان در این دوره نوشتند. مثلاً در عرصهٔ داستان، اولین زنی که داستان نوشت، خانم ماگه رحمانی و بعد خانم رقیه ابوبکر بودند. به دنبال آن‌ها خانم سپوژمی زریاب و مریم محبوب و دیگران وارد عرصه شدند. قالب غالب داستان کوتاه بود؛ ولی در این بیست سال اخیر، ما یک دورهٔ شکوفایی ژانرهای جدیدی ادبیات داستانی توسط زنان داریم. یکی از آن قالب‌ها رمان است. این دورهٔ بیست ساله دورهٔ رمان‌نویسی است، هم برای مردان و هم برای زنان. تعداد زیادی از زنان نویسندهٔ ما قالب رمان را آزمایش کردند و آثار خیلی خوبی آفریدند. همین‌طور ژانرهای دیگری مثل داستان مینی‌مال در این دوره توسط تعدادی از نویسندگان زن آزمایش شد و آفریده شد. در عرصهٔ شعر هم زنان استعداد خاصی از خود بروز دادند و آثار قابل توجه و با ارزشی تولید کردند. از جمله در قالب غزل نو یا غزل جدید شعر سرودند. همین‌طور سایر قالب‌ها را آزمایش کردند و آثار خیلی خوبی از این دوره، هم در عرصهٔ شعر و هم در عرصهٔ داستان داریم که دستاورد خیلی خوبی است. تعداد زیادی از زنان در این دوره ادبیات فارسی معاصر را به رنگ، رونق و شکوفایی رساندند.

**جادهٔ ابریشم:** حرف از ادبیات داستانی به میان آمد. شما در این راستا تحقیقاتی هم انجام داده‌اید. زنان فارسی‌زبان افغانستان از چه زمانی به نوشتن داستان شروع کردند و تا چه اندازه در این راستا موفق بوده‌اند؟  
**رفیع‌زاده:** زنان زیادی وارد عرصهٔ ادبیات شدند. شعر گفتند و داستان نوشتند. اگر فقط از چند دانه‌درشت نام بگیریم، مهتاب ساحل، لیمه افشید، مرزا مهرگان، کریمه شبرنگ، رادمنش، میژگان فرامش، امینه مهر، صدا سلطانی و نیلوفر لنگر در عرصهٔ شعر هستند و حمیرا قادری، وسیمه بادغیسی، زهرا نوری، معصومه کوثری و بتول سیدحیدری در عرصهٔ داستان، که آثار ارزشمندی آفریدند. از خانم زهرای یگانه و تعدادی دیگر که اکنون حضور ذهن ندارم، نیز می‌توان یاد کرد.

**جادهٔ ابریشم:** مهم‌ترین آثاری که در عرصهٔ ادبیات داستانی توسط زنان افغانستانی تولید شده، کدام‌ها و مربوط چه کسانی هستند؟

**رفیع‌زاده:** در این مورد می‌توانم به آثار خانم سپوژمی رثوف که بعداً زریاب شد، اشاره کنم. بیشتر به مسایل زنان پرداخته و مسئلهٔ جنگ، خشونت و مهاجرت از تم‌های اساسی آثار خانم زریاب است. به آثار مریم محبوب می‌توانم اشاره کنم که آثار اولیه‌شان در افغانستان نوشته شده‌اند و بیشتر تم اجتماعی دارند و مربوط به مسایل زنان می‌شود. بعد آثاری که در خارج از کشور در کانادا چاپ کردند، معطوف به مسئلهٔ مهاجرت و مشکلات زنان در مهاجرت و مشکلات عمومی مهاجران با تمرکز بر روی زن نوشته شده‌اند. آثار پروین پژواک را می‌توانم نام ببرم که تم بیشتر آثار او جنگ و خشونت در ادبیات کودک است. در دههٔ هفتاد آثار داستانی زنان افغانستان روی مهاجرت متمرکز می‌شود. می‌شود به آثار فخره موسوی، معصومه کوثری، بتول سید حیدری و... اشاره بکنم. بعد در دههٔ هشتاد به آثار حمیرا قادری، شیما قاضی‌زاده، لیلا رازقی، خالده خرسند، وسیمه بادغیسی و... می‌توانیم اشاره کنیم. فروغ بهرام کریمی هم از جمله کسانی است که اثر خوبی به خصوص به نام «کرده‌های قهوه‌ای رنگ و گل‌های سفید» است که کاملاً یک زاویه جدید با یک رویکرد تازه در داستان مطرح کرد که پیش از آن سابقه نداشته و برجسته است. آثار دیگری که به مهاجرت در بیست سال اخیر پرداخته، آثار تینا محمدحسینی، زهرا یگانه، ریحانه بیانی و زهرا نوری و تعداد زیاد دیگر است.

**جادهٔ ابریشم:** می‌دانیم که زنان در افغانستان سال‌های سیاه و تاریکی را پشت سر گذاشته‌اند و بار دیگر به قعر تاریکی رفته‌اند. به قول پروین اعتصامی: «کس چو زن اندر سیاهی قرن‌ها منزل نکرد». زنان افغانستان چقدر توانسته‌اند در برابر این تاریکی‌ها و خشونت‌ها ادبیات مقاومت تولید کنند، چه شعر و چه داستان؟

**رفیع‌زاده:** از نظر من زنان افغانستان همیشه مقاومت کردند. همین که در چنین جامعهٔ مردسالاری یک زن بلند می‌شود و حرف می‌زند و صحبت کند، خودش مقاومت است. چه سال‌های سیاه را پشت سر بگذارد و چه سال‌های سیاه آن‌ها را پشت سر بگذارد، به نظر من ادبیاتی که زنان می‌آفرینند، ادبیات مقاومت است. از جمله شما به نادیا انجمن ببینید. او از جمله کسانی است که دقیقاً به خاطر شعر خودش و مقاومت خودش جانش را از دست می‌دهد. بنابراین، این‌ها همش مقاومت در برابر خشونت‌ها بوده است. مانمونه‌های زیادی را از این‌ها داریم.

**جادهٔ ابریشم:** اساساً تعریف شما از ادبیات مقاومت و پایداری چه است؟  
**رفیع‌زاده:** تعریف‌های متفاوتی برای ادبیات مقاومت گفته شده است؛ ولی بیشتر ناظر بر آن شعرهایی است که در زمان اشغال کشور توسط نیروی اشغالگر در زمان

ادا بکنند و برسد از یکجا به جای دیگر. انتقالش سریع‌تر باشد؛ ولی چنین نشد. سرعت تغییری را که در ایران به واسطهٔ چاپ آثار ادبی داریم، در افغانستان نداریم. به لحاظ فرهنگی هیچ‌گاهی جامعهٔ افغانستان با جامعهٔ ایران قابل مقایسه نیست؛ چرا که هم از لحاظ جغرافیایی و هم از لحاظ اقتصادی و تولیدات ادبی کاملاً متفاوت هستند. همهٔ این‌ها فاکتورهایی هستند که در افغانستان اصلاً نداشتیم. درست است که ما دو جامعهٔ هم‌زبانیم؛ ولی در دو کفهٔ متوازن و مساوی قرار نداشتیم و نمی‌توانیم متوازن قرار دهیم. افغانستان یک کشور فقیر، محاط به خشکه است که مردمش بیشتر در دره‌ها زندگی می‌کنند. ارتباطات بین‌شان کم بوده و راه‌ها هم صعب‌العبور. ایجاد ارتباط از یک دره به درهٔ دیگر خیلی سخت بوده. از یک شهر به شهر دیگر هم همین‌طور. بنابراین، این به هم نرسیدن‌ها و ایجاد فاصله‌ها باعث نرسیدن این رسانه‌ها و همین‌طور شاید گم شدن تعداد زیادی از آثار، استعدادها و آفرینش‌های ادبی در خودپویج زوایای این کوه‌ها و دره‌ها بوده باشیم. باعث شده باشد که ما از خیلی چیزها دور مانده باشیم و در تاریخ گم شده باشیم.

از طرفی دیگر، همین ساختار جغرافیای خشن باعث شده که هم ارتباطات کم باشد و هم فقر بیشتر باشد. فقر فرهنگی گسترش پیدا کند که منظور من همان بیسوادی است. ما سواد به معنای مدرن آن در افغانستان نداشتیم. به خاطر همین است که ما حتی از زمانی که در ایران شعر مدرن جایگاه خاصی پیدا کرد، حداقل تعداد زیادی نسبت به آن اقبال نشان دادند، در افغانستان هنوز در برابرش مقاومت می‌کردند. شاعرانی قاری عبدالله و... با پیروی از مثل ملک‌الشعرا بهار بلند شدند و به دنبال مبارزه گشتند. این‌ها چیزهایی هستند که برگرفته از همان ذهنیتی است که این مردم و این پیش‌قراولان ادبی ما داشتند که کاملاً متفاوت با شرایط ایران است. بنابراین، ما نمی‌توانیم این دو جامعه را مقایسه بکنیم.

**جادهٔ ابریشم:** در دورهٔ معاصر، محتوای شعر شاعران زن افغانستانی را بیشتر چه چیزی تشکیل می‌دهد؟  
**رفیع‌زاده:** در شعر معاصر زنان فارسی‌زبان افغانستان، موضوعات زیادی را می‌توانیم ببینیم. آنچه من بدان توجه کردم و مطالعه کردم، مسئلهٔ جنگ پرتنگ است، به خصوص جنگ افغانستان با شوروی از جمله مسایلی بوده که در شعر زنان بازتاب یافته‌اند. همین‌طور بی‌زاری از جنگ یکی از موضوعات مهم دیگری در شعر زنان افغانستان بوده است. آزادی، آزادی میهن و وطن‌پرستی از تم‌های مهم دیگر زمان جنگ با شوروی بوده‌اند. بعد، در دوران جنگ‌های داخلی افغانستان باز هم شعر زنان رنگ‌وبوی ضد جنگ به خود می‌گیرد. نمی‌شود گفت خشونت‌های خانوادگی به صورت عریان‌وارد شعر زنان شده؛ ولی خشونت جنسیتی چرا. در شعر زنان خشونت جنسیتی به شیوه‌های مختلف بازتاب یافته و شعر زنان را به سمت ویژگی خاصش به پیش برده است؛ مثلاً زنانه شدن زبان و یا ابراز احساسات و بیان خواستهٔ زنان و تفاوت نگاه‌شان در مسائلی که در جامعه وجود دارد. عشق چیزی هست که بهترین قالب برای بیان او شعر است. بنابراین، عشق هم یکی از موضوعات، مضامین و تم‌های مهم در شعر زنان افغانستان بوده است.

از زمانی که افغانستان با شوروی سابق وارد جنگ شد، کم‌کم مهاجرت مردم هم آغاز شد. تعداد زیادی از مردم ما به خارج از کشور پناهنده شدند. تجربهٔ زیستهٔ زنان افغانستان در عالم مهاجرت باعث شد که چالش‌ها و سختی‌های مهاجرت هم وارد شعر شود. تعداد زیادی از شاعران افغانستان با تم و موضوع مهاجرت شعر گفتند. بررسی جنگ، خشونت جنسیتی، تبعیض جنسیتی، زن، مشکلات زن، عشق و مهاجرت فرصت مناسبی می‌خواهد و زمان زیادی نیاز دارد.

**جادهٔ ابریشم:** بیست سال نظام جمهوری فرصتی فراهم شد تا زنان افغانستان در تمام عرصه‌ها حضور یابند، بخوانند و کار کنند. زنان و دختران افغانستان چه دستاوردهایی در عرصه‌ی شعر و داستان داشتند؟

**رفیع‌زاده:** بیست سال فرصت خوبی بود، هرچند این فرصت‌ها در سایر عرصه‌ها سوخت. در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و خیلی از عرصه‌های دیگر متأسفانه دست‌آورد خاصی نداشتیم. شرایط امروزی نتیجهٔ همین فرصت‌سوزی‌هاست؛ ولی یک جایی که من خیلی امیدوار هستم و خیلی از این بابت می‌توانم بگویم تنها زمانی که زنان به تولید و آفرینش آثار ادبی چه در عرصهٔ شعر و چه در عرصهٔ داستان پرداختند، همین دورهٔ بیست ساله بود. در این دوره یک نسل جدید و نوی تشکیل شد که زبان خاص، بیان خاص، ویژگی خاص و استعداد خاص از خودشان بروز دادند و نوشتند.

**جادهٔ ابریشم:** اگر ممکن است به زنان و دخترانی اشاره کنید که در بیست سال جمهوری در عرصهٔ شعر و ادبیات داستانی خوش درخشیدند و آثار ارزشمندی تولید کردند.



# چرا کابوس نازی را نماد نگیریم

## گفت‌وگو با زهرا نوری، نویسندهٔ رمان «نه مثل دایی یغما»

✍ عصمت الطاف



قرار نمی‌گیرند؛ اما این رنج و تحقیر کمتر در ادبیات مهاجرت، به خصوص ادبیات داستانی مهاجرت راه گشوده است. البته شما در این‌جا تا حدی ورود کرده‌اید که من به شخصه کافی نمی‌دانم. به نظر شما این مشکل در کجا است؟ داستان‌نویسان افغانستانی‌ای که در ایران زیسته‌اند، می‌زیند و رشد کرده‌اند، چرا از تجربیات تلخ خود و همگان‌شان نمی‌نویسند؟

مواقف، بیان مسئله مهاجران در حد استوری و پست‌های شبکه‌های اجتماعی مانده، این موضوع خیلی جای بحث دارد. یکی از دلایل این می‌تواند باشد که در واقعیت مسئله و مشکلات مهاجرت خیلی جدی گرفته نمی‌شود و گوشه‌ای برای شنیدن نیست چه برسد به فضای داستان. یکی از مسائل مهم در داستان‌نویسی و مکان است. دو عنصری که در کنار زبان، به داستان تشخیص می‌بخشد و به خواننده می‌گوید که داستان در کجا، کی و چگونه اتفاق افتاده است. با وجود داشتن زمان و مکان در رمان «نه مثل دایی یغما»؛ اما هم‌چنان ناپیدا نیستند. یا دست‌کم من نتوانستم سرنخ‌ها را درست گره بزنم و بفهمم داستان در کجا و چه وقت اتفاق افتاده است. فقط زمانی که شخصیت به کابل می‌رسد، یکی دو بار اسمی از کابل برده می‌شود که خواننده بفهمد شخصیت ما در کابل است. اما این‌که در کجای کابل است و روستای زادگاهش در کجا است و اسم آن چیست، نمی‌داند. این کار شما از کجا ناشی می‌شود؟ آیا به خاطر ناآشنایی با کابل و روستاهای هزاره‌جات، چنین کرده‌اید یا دلیل خاصی دارد؟

شما اگر کل داستان‌های من را بخوانید مکان خاص و اسم مکان خاص پیدا نمی‌کنید شاید این اشتباه باشد، ولی فعلاً مکان را در داستان‌هایم جدی نمی‌گیرم چون اگر اسم مکان خاصی آورده شود رسم و رسوم و فرهنگ و عادات جغرافیایی هم به میان می‌آید که نمی‌خواهم شخصیت‌های داستان محدود به این عوامل شوند

همان‌طوری که در پرسش قبلی هم عرض کردم، من بارها شاهد بوده‌ام که داستان‌نویسان بزرگ‌شدهٔ ایران یا داستان‌نویسان مهاجرت، به دلیل این‌که به تجربیات خودشان مراجعه نمی‌کنند و از تجربیات زیستهٔ خود و از محیط آشنا و دم‌دستی‌شان روایت نمی‌کنند، داستان‌شان هم از لحاظ شخصیت‌پردازی و فضاسازی و هم از نگاه زبانی دچار ضعف‌هایی

به دلیل حضور دارند که مشکلاتی را برای زنان آفریده‌اند و رنج زنان، در واقع از زیر سر آنان است. امروزه زنان در افغانستان، در سایهٔ حکومت زن‌ستیز طالبان هیچ حسی ندارند. از تحصیل و کار گرفته تا آزادی‌های فردی و اجتماعی، محروم‌اند. وضعیت ده‌ها مرتبه بدتر از وضعیت «نازی» را تحمل می‌کنند. با توجه به وضعیت کنونی، به باور شما روایت دنیای زنان، چقدر می‌تواند به بهبود وضعیت آنان کمک کند و چقدر می‌تواند در دیوار زن‌ستیزی و مردسالاری رخنه ایجاد کند؟

در این رمان زنان و مردانی مطرح هستند که در جامعه حضور دارند؛ یعنی یا در خانه نشسته‌اند یا چهارچرخ‌شان را در کوچه و سرک می‌چرخانند، برای لقمه نانی. متأسفانه این دسته درصد بیشتری از جامعهٔ افغانستان را تشکیل می‌دهند. البته کتاب‌های خیلی قوی‌تر و شخصیت‌های تأثیرگذار قوی‌تر در این باره وجود دارند؛ ولی مگر در حال حاضر در افغانستان به کتاب و ادبیات اهمیت داده می‌شود؟ هرکدام سهمی در روشن کردن این مسئله داریم که بی‌نتیجه نخواهد ماند.

همان‌طوری که پیشتر هم گفتم، نازی تنها زن نیست، بلکه یک مهاجر هم است. او به این امید از افغانستان فرار کرده است که بتواند در این‌جا آب خوش از گلویش پایین برود و از رنج مدامی که در افغانستان تحمل می‌کرد، کاسته شود. در کنار این‌که رنج او کاسته نشده است، بلکه از دست کابوس خاطرات گذشته‌اش هم رهایی پیدا نکرده است. می‌خواهم از شما به عنوان کسی که در ایران زاده شده و بزرگ شده‌اید و هنوز در این‌جا به سر می‌برید و می‌نویسید، بپرسم که رنج «نازی» چقدر می‌تواند رنج همهٔ نازی‌های مهاجر باشد؟

چرا کابوس نازی را نماد نگیریم؛ نمادی از رنج و تعلق ناخوشایندی که باعث برگشتنش شد، به گذشته‌اش و به کشورش. نازی درس خوانده نبود؛ اما زنی آگاه بود. فکر می‌کرد و تصمیم می‌گرفت، او ترس را کنار گذاشت و با مسئله‌ای که چهارده سال از آن فرار می‌کرد، روبه‌رو شد. یکی از مسائل مغفول‌ماندهٔ داستان افغانستان، رنج مهاجرت است. در واقع، مهاجران افغانستانی در ایران کم‌مشکل ندارند. کم‌رنج نمی‌کشند، کم تحقیر و توهین نمی‌شوند، کم مورد سوء استفاده

زمانی که ساکن کاشان بودم، در حوزهٔ هنری کاشان رفت‌وآمد داشتم. در کنار همین، کتاب‌های آموزشی هم بی‌تأثیر نبود؛ اما داستان را زیر نظر شخص خاصی آموزش ندیدم. دوره‌های آموزش نویسندگی‌ای را سپری نکرده‌ام. در تهران، مشهد، قم و اصفهان مهاجران افغانستانی از سال‌ها بدین‌سو برنامه‌ها و کلاس‌های منظم و غیرمنظمی را دارند که چهره‌های شاخص ادبیات مهاجرت افغانستان در ایران هم دست‌اندرکار آن‌ها بوده‌اند و هنوز هم هستند. این حلقه‌ها هنوز هم فعالیت می‌کنند. شاید این سال‌ها آن شور و شوق سال‌های پیش را نداشته باشد؛ اما خودم می‌بینم که هفته‌وار گردهم می‌آیند و کار می‌کنند و برنامه‌هایی را هم برگزار می‌کنند. می‌خواهم بپرسم که شما با چنین حلقه‌ها رفته‌وآمد نداشته‌اید؟

مدت کوتاهی با خانهٔ ادبیات مستقل افغانستان در اصفهان و کانون ادبی کلمه در قم ارتباط کوتاهی داشتم؛ ولی از لحاظ شخصیتی و جغرافیایی این ارتباطات مستدام نبود. در همان مدتی که آن‌جاها می‌رفتم، دوستان خوبی پیدا کردم. امیدوارم که جلسات ادامه داشته باشند و خروجی‌شان نویسنده‌های قوی باشند.

من خودم هرچه تلاش کردم که نوشتن را نظم ببخشم و در زمان خاصی پشت کامپیوتر بنشینم و به داستان فکر کنم و داستان بنویسم یا داستان‌هایم را بازنویسی و یا ویرایش کنم؛ اما هنوز موفق نشده‌ام. بهانه‌های زیادی دارم که مانع شکل‌گیری این نظم شده‌اند. می‌خواهم بپرسم شما در چه شرایط و زمان‌هایی می‌نویسید؟ آیا نوشتن برای شما چنان‌که برای بسیاری از نویسندگان، یک پروسهٔ نظام‌مند است؟ مثلاً در ساعات خاصی از روز دفترچه بگیری یا پشت کامپیوتر یا دستگاه دیگری بنشینید و داستان بنویسید.

قطعاً همین‌طور نیست. فکر نمی‌کنم نوشتن پروسهٔ نظام‌مند لازم داشته باشد. شاید برای من این‌طور نباشد. اگر سر ساعت مشخص پشت دستگاه مشخص بنشینم، می‌شود کامپیوتر پشت کامپیوتر. پس حس و حال و اندیشه چه می‌شود. مگر این‌که در کل روز تمام اندیشه و حس و حال‌ها جمع شوند و در یک زمان مشخص آزاد شوند که من خودم با این آزادسازی ناگهانی اندیشه سازگار نیستم.

خانم نوری، به تازگی از شما رمانی تحت عنوان «نه مثل دایی یغما» از سوی نشر نی، در تهران منتشر شده است. این رمان علی‌رغم عنوان آن، سرگذشت نازی، زن مهاجر افغانستانی را روایت می‌کند؛ زنی که مانند بسیاری از زنان این سرزمین و حتا زنان شرقی در جامعهٔ مردسالار و زن‌ستیز شرقی، سرگذشت تلخی دارد. می‌خواهم بپرسم چگونه شد که سراغ «نازی» رفتید و دنیای او را روایت کردید؟ به عبارت دیگر، این ایده از کجا می‌آید؟

شخصیت نازی از دوستان و آشناهای من نشأت گرفته است، برای نشان دادن گوشه‌ای از زندگی زنان مهاجر. همان‌طوری که دغدغهٔ فردی با فردی دیگر متفاوت است، دغدغه و مشکلات زن بومی با زن مهاجر نیز متفاوت است؛ به خصوص در دنیای حاضر. نازی زنی است که ستوانه ندارد و یک بچهٔ مریض هم به دنبال دارد. این دو مشکل بزرگی هستند که نازی با آن‌ها دست و پنجه نرم می‌کند.

«نه مثل دایی یغما» دنیای زنان را روایت می‌کند؛ دنیایی که با دغدغه‌ها، رنگ‌ها و حرف‌و‌حدیث‌های آنان همراه است. راوی و شخصیت مرکزی رمان زن است؛ زن افغانستانی که اقبال / هبو / هوو هم دارد. این رمان را می‌توان به عنوان یکی از نمونه‌های خوب زنانه‌نویسی در ادبیات داستانی افغانستان معرفی کرد؛ رمانی که با داشتن راوی زن، دنیای زنان را روایت می‌کند. این‌که چقدر در این کار توان موفق بوده‌اید، محل سؤال است که منتقدان ادبی می‌توانند حلاجی کنند و تحلیل؛ اما سؤال من این است که روایت دنیای زنان چقدر برای شما مسئله است؟

من فیمینست نیستم؛ یعنی در حال حاضر نیستم؛ ولی جنس زن را دوست دارم، آن هم به خاطر اشتیاق‌ها و قدرتی که دارند. از کودکی این سؤال همراه هم هست که چرا زنان مظلوم پنداشته می‌شوند؟ واقعاً زنان ضعیف و مظلوم زیاد دیدم. سؤال دیگر این‌که چرا این زنان مظلوم‌اند؟ داستان جای خوبی هست که از نظر اجتماعی و روان‌شناسی فردی این مسئله باز شود.

از شما داستان کوتاهی تحت عنوان «صدای لباس مادر» در کتاب «داستان زنان افغانستان» اثر محمدحسین محمدی، خواندم. در آن داستان راوی پسر نوجوانی است که تجربهٔ رفتن خود و پدرش را به سینما روایت می‌کند و این‌که چگونه تحت تأثیر فضای فیلم قرار گرفته‌اند. در آن داستان، با وجودی که شخصیت‌های مرکزی داستان مردند، باز شخصیت‌های زن را هم داریم و حس می‌شود نگاهی به دنیای زنان هم دارید. توجه و علاقهٔ زن به لباس و رنگ‌ها و شور و اشتیاقش به عروسی و... می‌تواند شاهد این مدعا باشند. اما در رمان «نه مثل دایی یغما» راوی شما زن است. نه تنها که راوی زن است، بلکه همهٔ شخصیت‌های داستان زن هستند. داستان در واقع، در بین زنان اتفاق می‌افتد؛ زنان ایرانی و مهاجر افغانستانی. مردانی هم که حضور دارند،

خانم زهرا نوری، در نخست سیاسی‌سازی می‌کنم از شما که زمینهٔ این گفت‌وگو را فراهم کردید. ما در هفته‌نامهٔ جادهٔ ابریشم قرار است به مناسبت هشتم مارچ، روز جهانی زن، ویژه‌نامه‌ای را ترتیب دهیم و به وضعیت زنان افغانستان بپردازیم. بدیهی است که بخشی از این پرونده به وضعیت تولیدات ادبی و هنری زنان افغانستان اختصاص خواهد داشت. خرسندم که در خدمت شما هستم تا در مورد کارهای تان و به خصوص در مورد تازه‌ترین رمان منتشرشده‌ی تان صحبت کنیم. اما پیش از این‌که در این مورد صحبت کنیم، می‌خواهم از خودتان شروع کنیم. خودتان را به خوانندگان ما معرفی کنید.

من زهرا نوری، متولد سال ۱۳۶۹خ. در شهرستان کاشان استان اصفهان هستم. اصالتاً از ولایت بلخ افغانستانم. از رشتهٔ مدیریت بازرگانی در مقطع کارشناسی فارغ‌التحصیل شده‌ام. ۲. رشتهٔ دانشگاهی شما مدیریت بازرگانی است؛ رشته‌ای که ارتباطی با ادبیات و دنیای نویسندگی ندارد. چطور شد که به نوشتن روی آوردید؟ آیا آمدن شما به وادی نویسندگی نقطه‌عطف خاصی داشته است؟

نه، نقطه‌عطف خاصی نداشته است. علاقه‌مندی‌ام به نوشتن و خواندن قبل از دورهٔ دانشگاه بود. مادرم زنی کتاب‌خوانی بود و هنوز هم کتاب می‌خواند. به خاطر دارم، در دوران نوجوانی مدام منتظر بودم که مادرم کتابی را که می‌خواند، تمام کند و من شروع کنم. آن‌ها کتاب‌های شاخص و فاخر ادبی نبودند؛ اما شروع خوبی بود تا مرا با دنیای کتاب آشنا کند.

پیش از این‌که رمان «نه مثل دایی یغما» را منتشر کنید، داستان‌های کوتاهی هم نوشته‌اید و منتشر شده‌اند، در چند جشنوارهٔ مقام هم آورده‌اند. دربارهٔ آن‌ها به خوانندگان ما بیشتر معلومات دهید.

تمام آن نوشته‌ها و داستان‌ها را به خاطر دارم؛ چون با تمام علاقه و حس‌وحال نوجوانی نوشته بودم‌شان. شامل داستان‌هایی هستند که در مجلس‌های مهمانی و سفرهٔ صلوات و نذر که همراه مادر می‌رفتم، می‌شنیدم و می‌دیدم. مادر چند دوست صمیمی داشت که در دورهٔ طالبان در افغانستان زندگی می‌کردند و پدر و برادرهای‌شان را در آن دوران از دست داده بودند و تمام آن‌ها را برای من تعریف کرده بودند. داستان‌های کوتاه‌ام وام‌گرفته از همان گفته‌ها هستند. کدام داستان‌ها در کدام جشنواره‌ها مقام آوردند؟

اگر به خاطر دارید، در موردشان بگویید. شاید نام داستان‌ها به خاطر من نیابند. منتها در جشنواره‌های اوسانه سی‌سانه، جشنوارهٔ ادبی نوروز و جشنوارهٔ هزار و یک‌شب داستان‌هایم مقام آوردند. یکی از این داستان‌ها هم صدای لباس مادر، از مجموعهٔ نخ قرمز به جای لب‌هایش، بود

شما در زمینهٔ ادبیات کودک، به خصوص داستان‌های کودکان هم آثاری دارید که در نشریهٔ «باغ»، با سردبیری و مدیریت‌مسئولی شادروان محمدسرور رجایی، شاعر و پژوهشگر افغانستانی، چاپ شده‌اند. از همکاری تان با این نشریه و داستان‌هایی که برای کودکان مهاجر می‌نوشتید، بگویید.

من داستان‌نویسی را با داستان بزرگ‌سال شروع کردم. مدت کوتاهی گریزی به داستان کودک هم زدم. از آن‌جایی که کودکان به داستان‌های پر از عمل و تحرک و معمایی واکنش و علاقه نشان می‌دهند و من دنبال درون‌کاوی بودم و دنیای کودک را خوب نمی‌شناختم، در همان چند داستان پایان یافت. پس از آن‌ها دیگر به سوی داستان‌های کودکانه رفتم. من خودم را در دنیای ادبیات بزرگ‌سال راحت‌تر حس می‌کنم. شما هم در زمینهٔ ادبیات کودک داستان آفریده‌اید و هم در زمینهٔ بزرگ‌سال. این دو زمینه تفاوت‌های عمده‌ای دارند. به باور خودم نوشتن داستان‌های کودکانه به مراتب سخت‌تر از داستان‌های بزرگ‌سال است؛ زیرا نویسنده در نوشتن داستان‌های کودکانه، بایستی شاخصه‌هایی را رعایت کند که در زمینهٔ ادبیات بزرگ‌سال خیلی مسئله نیستند. شما چه فکر می‌کنید، آیا برای شما هم چنین است؟

دقیقاً همین‌طور است؛ مثلاً نویسندهٔ کودک باید هرچه سریع‌تر وارد اصل داستان شود و به معرفی شخصیت یا شخصیت‌ها بپردازد و کودک را با فضای داستان آشنا کند. تمامی شاخصه‌های داستان بزرگ‌سال و کودک و نوجوان یکسان هستند، منتها کارکرد و اهمیت آن‌ها متفاوت‌اند. برای شخص شما، در داستان‌های کودکانه چه چیزی مهم بودند و همیشه مد نظر داشتید؟

روایت دنیا کودکان و درک جهان آن‌ها حوصله و دانش بسیار زیادی را می‌طلبد. برای شناختن این جهان و روایت آن، تلاش فراوانی لازم است. کنج‌کاوی و سادگی در کنار هم، کار را برای نویسندهٔ ادبیات کودک سخت می‌کند. شاید یکی از دلایلی که من از ادبیات کودک دست برداشتم، همین نکته باشد.

این سؤال را می‌خواستم همان اول بپرسم، مسیری را که تا این‌جا در عرصهٔ نوشتن پیموده‌اید، چگونه بوده است؟ آیا به شکل آزمون و خطا پیش آمده‌اید، یا نویسندگی را زیر نظر کسی یا کسانی آموزش هم دیده‌اید؟



## چرا کابوس نازی را نماد نگیریم گفت و گو با زهرا نوری، نویسندهٔ رمان «نه مثل دایی یغما»

می‌شوند. زبان داستان بین لهجه یا لهجه‌های ایران و لهجه‌های افغانستانی در نوسان است. زبان و نثر داستان شما بسیار شیرین است، با هیچ تکلفی و با جمله‌های کوتاه کوتاه و بهره‌گیری از تکنیک تک‌گویی درونی. زاویه دید اول شخص توانسته است به صمیمیت داستان هم بیفزاید و داستان را شیرین تر کند. خوبی دیگر رمان شما ریتیم آن است. منتها از نگاه یک‌دستی زبانی اگر بدان ببینیم، تا حدی با همان وضعیت روبه‌رو است. مثلاً عنوان رمان واژه‌ای را دارد که در ایران بیشتر کاربرد دارد؛ اما در داخل متن با واژگان لهجه هزاره‌گی زبان فارسی روبه‌رویم. در واقع، شاهد یک دوگانگی هستیم. نظر شما در این مورد چه است؟ آیا این یک ضرورت بود یا یک غفلت است؟ فکر می‌کنید این یک‌دستی لازم نیست؟

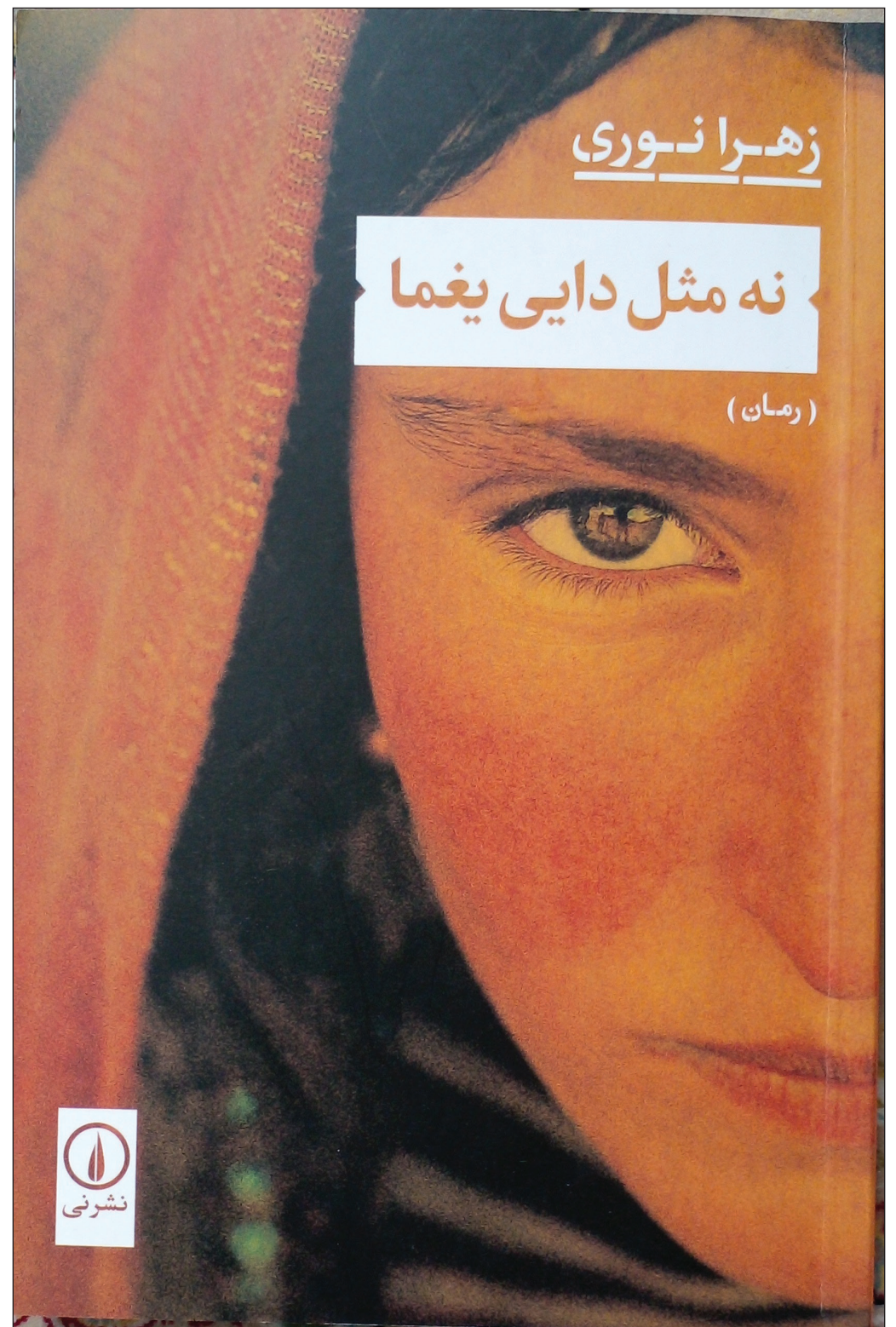
در مورد زبان داستان و استفاده از لهجه‌ها در حال آزمون‌وخطا هستیم. درست است که یک‌دستی زبان به زیبایی داستان اضافه می‌کند؛ اما از استفاده از تک کلمه‌ها و جمله‌های خاص لذت می‌برم.

«نه مثل دایی یغما» با زاویه دید اول شخص روایت می‌شود؛ زاویه دیدی که به صمیمیت داستان کمک می‌کند و هم‌ذات‌پنداری خواننده را بیشتر برمی‌انگیزد. در این زاویه دید، آیا موقعیت اجتماعی و سطح دانش و آگاهی راوی نمی‌تواند در مورد واقعیت‌انگاری داستان تأثیرگذار باشد؟ این روایت، با این زیبایی، روانی، سلاست می‌تواند خواننده را مجاب کند؟ راستش من خودم حس می‌کنم اگر زاویه دید شما سوم شخص دانای کل محدود (محدود به نازی) می‌بود، خیلی بهتر می‌بود. این طوری شاید خواننده از خودش نمی‌پرسید که آیا نازی می‌تواند این چیزها را به ما بگوید یا نه. شما چه فکر می‌کنید؟

شما یکی از مزایای زاویه دید اول شخص را بیان کردید، به همین دلیل هست که مخاطب خودش را در درون ذهن و کالبد شخصیت داستان قرار می‌دهد و حوادث و ماجرا را همراه شما تجربه می‌کند. احساسات، افکار، حواس پنج‌گانه عمل و عکس‌العمل شخصیت تأثیر بیشتری در ذهن مخاطب ایجاد می‌کند. به طور کلی، مخاطب شما خودش را در درون قهرمان داستان می‌گذارد و حوادث را از نزدیک تجربه می‌کند

کتاب به دست کتاب‌خوان‌های حرفه‌ای رسیده است و نظرها و انتقادات و تمجیدهایی را که در این چند ماه به دستم رسیده، همه حرفه‌ای و قابل‌قبول هستند. این جای شکر هست که کتاب و محتوای آن به خودی خود حرفی برای گفتن دارد و این برای من انگیزه خوبی برای ادامه دادن هست.

سپاسگزارم که وقت گذاشتید و در این باره صحبت کردید.  
خواهش می‌کنم.



## طالبان به روایت دشت برچی (۲): لتوکوب و ایجاد وحشت و دهشت

حافظ



برای آنان هر سرباز طالب یک نیروی امری به معروف بودند. شکر می‌گوید «آخرین روزی که دانشگاه کابل رفته سربازان جلو در دانشگاه به من فحش دادند که چرا جوراب بلند نپوشیده‌ام و بند پایم معلوم می‌شود».

همه‌ی این زدن‌ها و کشتن‌ها و تهدیدها و فحش‌ها در روز روشن، در وسط خیابان و جلو چشم مردم هستند. به این خاطر که مردم را هر چه بیشتر و بیشتر ترسانند تا رفته رفته مردم آن قدر ترس و تهدید ببینند که دیگر هیچ‌گاهی نتوانند علیه طالب بایستند.

در آخرین مورد، تا آن‌جا که جاده‌ی ابریشم به منابع دسترسی داشت، طالبان دو شب پیش پسر نوجوانی را در ساحات مکتب معرفت در دشت برچی چهارنفره لتوکوب کرده‌اند.

یک منبع که خواست هویتش محفوظ بماند به جاده‌ی ابریشم گفت که حدود ساعت هفت شب در خانه بوده که از همان نزدیکی‌ها صدای لتوکوب و داد و فغان می‌آمده. «در خانه بودم که یک دفعه سروصدا بلند شد. اول از پنجره دیدم، تشخیص نشد. فقط همین قدر مشخص بود که صدا از خیلی نزدیک است. دویده پشت بام رفتم. تا پشت بام رسیدم صدای فیر هم آمد. صدای کشیدن ماشه‌ی تفنگ آمد و فهمیدم که باید همین جلو دروازه‌ی خانه‌ی ما باشد».

«دویدم خودم را پیش در رساندم دیدم که چهار نفر طالب یک پسر بچه‌ی نوجوان را روی زمین خوابانده و از هر طرف با مشت، با لگد و با قنداق تفنگ می‌زنند. مرا گفت بروم و گرنه مرا هم مثل او می‌کنند».

منبع می‌گوید پسر را نمی‌شناخته و نمی‌داند که چه کار کرده بود. اما هرکاری که او کرده بود جایش لتوکوب و ایجاد ترس و وحشت جلو دروازه‌ی او نبوده است. «من نمی‌دانم جرم آن پسر چه بود، اما هرچه بود جای جزییش جلو در ما نبود. خانم، همسایه‌هایم و تمام مردم آن حوالی ترسیده بودند و حالا که شب می‌شوند بچه‌ها از بیرون می‌ترسند که در بیرون طالب است».

این همه در حالی است که مردم هیچ منبعی ندارند که از بیدادی و زورگویی و بهانه‌گیری و خشم و کینه و قوم‌گرایی و خشونت و سرکوب طالبان شکایت کنند. طالبان به قول آن مثل معروف، هم قاضی‌اند و هم طرف دعوا.

موضوعات: طالبان، دشت‌برچی، ترس، تهدید، لتوکوب.

شاید از هر گوشه‌ای که طالبان روایت شوند کماکان این فضای وحشت و دهشت وجود داشته باشد، در برچی اما نیز طالبان سراسر دنبال خلق وحشت‌اند.

طالبان دست به هر کاری می‌زنند تا در پیش چشم مردم بیدادی کنند و ازین طریق مردم را هر چه بیشتر ترسانند.

از رینجروانی و موتوروانی گرفته تا تلاشی بی‌مورد مردم و بردن دختران از جاده‌ها و بازداشت نظامیان از فضای عموم و بهانه پیدا کردن و لتوکوب خیابانی مردم، همه دور یک محور می‌چرخند: ایجاد وحشت و حفظ قدرت.

اگر آمار بگیریم در غرب کابل کم نبوده است مواردی که طالبان در فضای عموم، بی هیچ دلیلی محض ترساندن مردم آدم کشته‌اند. بار بار مردم را با لیبز زیر گرفته‌اند. هنوز آن کودکی را که در پل خشک دشت برچی له کرده بودند به یاد داریم.

بارها در خیابان به مردم شلیک کرده‌اند. از نخستین روزهای که طالبان به کابل آمده بودند، شلیک خیابانی را هم شروع کردند. در همان روزهای اول یکی از اساتید دانشگاه کاتب را به خاطر پوشیدن کت‌وشلوار زخمی کردند. درست با مرمی به پای او شلیک کرده بودند که چرا کت‌وشلوار پوشیده است.

زینب عبداللهی را هم طالبان در خیابان کشتند. او با خواهر و یازده‌اش از عروسی آمده بود و طالبان در ایستگاه انچی در دشت برچی به قلب او شلیک کرده بودند. حسن، یکی از نظامیان پیشین را هم در چهارراهی شهدای دشت برچی درست در وسط خیابان کشتند.

موارد لتوکوب هم بسیار و بی‌پیشینه بوده است. طالبان هر بهانه‌ای که پیدا کنند مردم را می‌زنند. به خاطر فایل‌های شخصی موبایل‌های جیبی، مردم را زدند. به خاطر تراشیدن ریش مردم را زدند. به خاطر کرمچ پا مردم را زدند. به خاطر استایل موی مردم را زدند. به خاطر خال کوبی‌های دست مردم را زدند.

به دختران که برگردیم، از لباس و موی و حجاب و کفش گرفته تا به خاطر محض حضورشان در بیرون، به خاطر گشت‌وگذار محض از سوی طالبان مورد بازجویی و لتوکوب قرار گرفتند.

گذشته از نیروهای امر به معروف و نهی از منکر طالبان، سربازان طالب هم بارها به خاطر لباس و گشت‌وگذار به دختران فحش داده و آنان را تهدید کرده‌اند. بسیاری از دختران به یاد دارند روزهای آخری که دانشگاه‌ها به روی زنان بسته می‌شدند،



# هر لحظه به نوشتن فکر می‌کنم

## گفت‌وگو با خانم سمیه کابل، نویسندهٔ رمان «واپس مانده»

✍ عصمت الطاف

داستان‌تان همان قدری که در داستان ناشناخته مانده است، شاید برای خودتان هم ناآشنا باشد. من نمی‌دانم چقدر کابل را دیده‌اید و چقدر در کوچه و پس‌کوچه‌هایش قدم زده‌اید و با مردمش روبه‌رو شده‌اید؛ اما مکان‌ها مرا به عنوان مخاطب، نمی‌تواند با خودش همراه کند. برایم سؤال برانگیز است که در اولین تجربه چرا سراغ چنین کار سختی رفتید. خلق جامعه، مناسبات، جزئیات رفتاری و مردمی که دربارهٔ همه‌شان اطلاعات کمتری داریم، اندکی دشوار است و ممکن است که نویسنده ناموفق باشد.

**پاسخ:** قبول دارم کار سختی بود و من برای کار اول، کار سخت می‌خواستم که چالش داشته باشم؛ کاری که یک‌نواخت و خیلی هموار و کنسل‌کننده و تکراری نباشد که وسط کار جا بزنم. کار ساده و معمولی برای من خیلی خسته‌کننده است. می‌دانم که از این لحاظ کار ضعف دارد و از لحاظ دیگر هم حتی، ولی فکر می‌کنم دلیل اصلی اش احتیاط بیش از حد بود؛ چون کار اولم هست، می‌ترسیدم زیاده‌گویی نشود، توصیفات خسته‌کننده نباشد و ... رمان که نوشته شد، از لحاظ کلمات شاید دو برابر این بود؛ اما رفته‌رفته در بازنویسی به این حد رسید. الان فکر می‌کنم حذف‌هایی زیادی داشتیم که نباید حذف می‌شدند. اگر حذف نمی‌شدند، آن‌ها الان خیلی از ابهام‌ها را برطرف می‌کرد.

**خانم کابل، نوشتن داستان بسیار سخت است. این‌که بخواهید رمان بنویسید، از یک نگاه نسبت به داستان کوتاه سخت‌تر است؛ چون نوشتن هم زمان زیادی طول می‌کشد و هم فکر منسجم‌تری کار دارد. با این حال، نوشتن برای شما چه جایگاهی را دارد؟ چه وقت‌هایی می‌نویسید؟**

**پاسخ:** فکر می‌کنم نوشتن درست مانند حرف زدن باید باشد. همان قدری که حرف زدن نیاز ماست، نوشتن هم، حتی چیزی فراتر از صحبت کردن و عمیق‌تر.

من همیشه و هر لحظه به نوشتن فکر می‌کنم، حتی زمان‌هایی که نتوانم؛ مثل این روزها؛ اما در کل، شب‌ها برای نوشتن راحت‌ترم.

**با توجه به این‌که در جریان بازار کتاب و کتاب‌فروشی، و در جریان بازخوردهای کتاب شما هم هستیم، علاقه‌ی زیادی به طرح این پرسش ندارم؛ چون متأسفانه، این سال‌ها افراد کمتری را پیدا می‌کنیم که به دنبال کتاب می‌روند و کتاب می‌خوانند. تارک‌اندیشان عهد عتیق، تورریستان طالب، مکتب‌ها و دانشگاه‌ها را به روی زنان و دختران بستند. مردان و پسران هم که مشکلات خاص خودشان را دارند. اگر همهٔ این‌ها را نادیده بگیریم، بازخوردهایی که از کتاب خود گرفته‌اید، چطور است؟ حس می‌کنید کتاب شما دیده شده است؟**

**پاسخ:** نه، متأسفانه کتاب من دیده نشده است. رمان‌خوان یا کتاب‌خوان این روزها خیلی کم شده است. حتی خیلی‌ها پیشنهاد دادند که داستان کوتاه کار کن بهتر است و مخاطب بیشتر؛ اما حقیقتاً شرایط کنونی اجتماع، چه افغانستان و چه ایران متزلزل‌تر و پیچیده‌تر از آن است که بخواهیم ژانر خاصی را مقصر بدانیم. این وضعیت اجتماعی و مشکلاتی که مردم با آن‌ها دست‌وپنجه نرم می‌کنند، روی دیده شدن یا نشدن آثار ادبی تأثیر گذارند. با وجود این‌ها، به نظرم هر اثری زود یا دیر مخاطب خودش را پیدا می‌کرد.

**اگر دیده نشده، فکر می‌کنید عامل اصلی چه چیزی است. همان چیزی است که من در سؤال قبلی طرح کردم؟**

**پاسخ:** دلایل بالا هم قطعاً هستند؛ ولی زمان انتشار کتاب، کتاب اولی بودن، حضور نداشتن خود نویسنده در اجتماعی که کتاب منتشر شده است و دلایل بسیاری دیگر نیز تأثیر گذارند.

تقریباً یک سال از نشر رمان «واپس‌مانده» می‌گذرد. پس از یک سال چیزی در دست انتشار دارید؟ اگر نه، چه چیزی در دست کار دارید؟

**پاسخ:** فعلاً کاری را شروع نکرده‌ام؛ ولی به فکرش هستم. امیدوارم در آیندهٔ زود بتوانم روی دست بگیرم و بنویسم.

**نکته یا گفتنی دیگری اگر مانده است، بفر ما بید؟**

**پاسخ:** ممنون از شما و امیدوارم شاهد روزهای بهتری برای کتاب و رمان و کشورمان باشیم در آینده.

ممنون که وقت گذاشتید خانم کابل. موفق و سلامت باشید.

خواهش می‌کنم. شما هم موفق باشید.



دختر ضعیفی نیست. همان‌طوری که گفتیم، اصلاً عنوان کردن این اتفاقات که برای ماری افتاده، فکر می‌کنم برای همین است که گفته شود این‌ها نشانه‌های ضعیف بودن نیست. نشانهٔ شکست خوردن نیست. اگر تجاوزی برای ماری رخ داد و ... مهم ایستادن دوبارهٔ او بود، نه اتفاقی که شاید، شاید هم اصلاً در آن نقشی داشته یا نداشت. از نظر من زن‌سالاری به همان اندازه درست نیست که مردسالاری. هدف من هیچ‌وقت نشان دادن زن‌سالاری نیست و نخواهد بود و برعکس. هدف فقط سر پا ایستادن و پیدا کردن خود و خواسته‌های خود از زندگی است در این رمان.

**درست است که جدال به معنای وجود دو جبههٔ متخاصم، وجود ندارد؛ اما جدال به معنای دیگر وجود دارد. فرید ممتاز، دیگر شخصیت رمان، نسبت به او چشم دارد. زمانی که در آلمان می‌رسند، وقتی به خواسته‌های او تن نمی‌دهد، بر او تجاوز می‌کند. ماری تنها کاری که می‌کند، خانه را ترک می‌کند. دیگر هیچ دفاعی از اعتمادبه‌نفسش نمی‌کند.**

**پاسخ:** ترک کردن خانه آن هم در کشوری غریب کار کمی نیست؛ مثلاً چه واکنشی باید می‌داشت، شکایت کردن به پلیس و ... که در دسرهای خودش را دارد یا کشتن فرید که فکر نمی‌کنم چنین واکنشی مناسب این رمان می‌بود.

رمان از ترکیه آغاز می‌شود، پس به افغانستان می‌رود و بعد آلمان، و در مسیر برگشت به کابل، به پایان می‌رسد. چرا ماری به این سرنوشت گرفتار می‌شود؟ برای من تمایل او برای بازگشت به کابل، اندکی مبهم مانده است. شاید من دقیق نتوانستم سرنخ‌ها را باهم گره بزنم، یا شاید هم به خاطر این باشد که زمینه‌چینی مناسبی صورت نگرفته است. آیا این عشق است که او را پس به کابل برمی‌گرداند یا گرایش‌ها و دلبستگی‌هایی به فرهنگ و زادگاهش؟ می‌خواهم بپرسم با این روند، چه چیزی را می‌خواستید به خوانندگان رمان‌تان بگوئید؟

**پاسخ:** متأسفانه ممیزی‌هایی که در حین بازنویسی و در موقع چاپ صورت گرفت، خیلی از گره‌ها و حرف‌های داستان را گنگ کرد. ماری بعد از سال‌ها با دیدن تابلو بالاخره خودش را پیدا می‌کند. احساسی را که در کابل نسبت به ابراهیم داشت و مجبور شده بود نادیده بگیرد، دوباره در خودش پررنگ‌تر می‌بیند. او وقتی در کابل بود، اصلاً عشق را نمی‌شناخت. سال‌ها زیستن در آلمان چیزهایی را به او یاد داده بود و دریافت تابلو از سوی ابراهیم می‌توانست آن حس نادیده گرفته‌شده را جان بدهد و پررنگ کند.

**شخصیت مرکزی رمان یک زن است و نویسندهٔ رمان هم. اگر بخواهید به عنوان یک مخاطب به متن نگاهی بیندازید، فکر می‌کنید در خلق دنیای زنانه، روایت دنیای زنان، دغدغه‌ها و خواسته‌های زنانه چقدر موفق عمل کرده‌اید؟**

**پاسخ:** وقتی رمان را کار می‌کردم، راضی بودم و فکر می‌کنم در زمان و موقعیت خودش از پس آن برآمدم؛ ولی اگر الان کار را انجام می‌دادم، قطعاً قوی‌تر می‌نوشتم. این طبیعی است که هر چه تجربه بیشتر باشد، آدم کار بهتری انجام می‌دهد.

**یکی از مسائلی که من از همان آغاز با آن درگیر بودم، مسئلهٔ مکان داستان بود. جغرافیای**

سختی‌ها نمی‌شود و نگاه رو به جلو دارد؛ اما زمانی که به آلمان می‌رسد، از این ماری دیگر خبری نیست. دیگر تمام جرتشش را از دست می‌دهد. در آلمان با ماری‌ای روبه‌رویم که ضعیف و ناتوان است. مانند زن بی‌سوادی رفتار می‌کند که تازه به آلمان رسیده باشد. به راحتی قربانی می‌شود. چرا ماری به این سرنوشت گرفتار می‌شود؟ چرا ماری قوی را ادامه ندادید؟ به عبارت دیگر، چرا ماری همچنان قوی نماند؟

**پاسخ:** به نظر خودم ماری نه قوی است و نه ضعیف. فقط در حال تلاش است و گاهی این تلاش‌هایش جواب نمی‌دهند. ماری در آلمان هم همچنان تلاش می‌کند، اگر نمی‌کرد، قطعاً وضعیت متفاوت‌تری می‌داشت.

**منظورم این است که ماری وقتی به آلمان می‌رسد، در اوایل از خودش ضعف نشان می‌دهد. رفتاری که او در آوان ورودش دارد، از یک آدم تحصیل‌کردهٔ سختی‌کشیدهٔ چند کشور دیده بعید است. و دقیقاً همین مسئله باعث می‌شود که قربانی شود. اگر ماری ترکیه و کابل، در آلمان می‌بود، فکر می‌کنم شاید قربانی نمی‌شد.**

**پاسخ:** خُب، شاید خودش را رسیده به مقصد دیده است و دچار هیجانات خاصی شده است که این‌طور مواقع به هر کسی دست می‌دهد. ماری یک انسان معمولی هست و قرار نیست همیشه در یک خط احساسی و هیجانی ثابت باشد، آن هم در سن اوج جوانی که پر از هیجانات هست؛ حتی اگر قبل از آن قوی بوده یا مجبور بوده قوی باشد. چیزی که برای من توجیه نشده است، رفتار نامزد و خسرمادرش است. آن‌ها از یک‌سو او را می‌خواهند؛ از سوی دیگر، برای آمدنش کاری نمی‌کنند. حس می‌کنم این قسمتش بیشتر جای کار داشت. شما چه فکر می‌کنید؟

**پاسخ:** کاری را که باید می‌کردند، قبلاً کرده بودند. آن هم پولی بود که برای مادر ماری فرستاده بودند؛ اما بعد از سال‌ها نامزدش دیگر خواهان او نبود و آن‌ها فقط دنبال پولی بودند که به پدر و مادر ماری داده بودند. ولی به خاطر مسائل فامیلی نمی‌توانستند این خواسته‌شان را مستقیم عنوان کنند. فکر می‌کردند وقتی ماری نتواند خودش را برساند، پول را پس خواهد داد.

**اگر بپذیریم شرایط زندگی، فرهنگ و زیست‌بوم ماری، چنین وضعیتی را برای او رقم زده‌اند که در نهایت در برابر مرد شکست بخورد و قربانی او شود. در مورد سوفی چطور فکر می‌کنید؟ او چرا آن‌قدر ضعیف است؟ فکر نمی‌کنید شما با خلق این وضعیت، به جای کمک به چرخهٔ زن‌سالاری یا مادرسالاری، به چرخهٔ مردسالاری کمک کرده باشید؟**

**پاسخ:** من فکر نمی‌کنم ماری در جدال با مرد شکست خورده باشد؛ اصلاً جدالی وجود ندارد، ماری هم

با درود و سپاس خانم کابلی. خوش‌حالم که زمینهٔ این گفت‌وگو فراهم شد تا در مورد اولین رمان‌تان، «واپس‌مانده» صحبت کنیم. پیش از این‌که در مورد رمان صحبت کنیم، می‌خواهم از خود شما شروع کنم. به خوانندگان ما از خودتان بگویید؛ این‌که کدام سال، در کجا متولد شدید و تا چه مقطعی تحصیل کرده‌اید؟ در واقع، مختصری از زندگی‌نامهٔ خودتان را بگویید.

**پاسخ:** سلام به شما و دوستانی که این گفت‌وگو را می‌خوانند. من به تاریخ بیست‌وششم آبان‌ماه ۱۳۶۷خ. در ایران و در استان قم متولد شده‌ام. دیپلم علوم انسانی، لیسانس فلسفه از دانشگاه پیام نور قم و ارشد فلسفهٔ غرب از دانشگاه مفید قم دارم و در حال حاضر ساکن ترکیه هستم. تقریباً شش سال است که در این‌جا به سر می‌برم. از کدام سال‌ها به نوشتن روی آوردید و چگونه شد که به هنر نویسندگی یا بهتر بگویم، هنر داستان‌نویسی علاقه‌مند شدید؟

**پاسخ:** از تابستان ۱۳۹۳خ. با کانون کلمه به طور جدی داستان‌نویسی را شروع کردم؛ ولی قبل از آن نوشته‌هایی برای خودم داشتم که در قالب خاطره، قطعهٔ ادبی و ... بودند. تا جایی که به یادم می‌آید، از دوازده سالگی تا حال مدام در حال نوشتن هستم.

**نوشتن داستان را از همان اول با رمان آغاز کردید یا داستان کوتاه؟ پیش از «واپس‌مانده» داستانی منتشر کرده‌اید؟**

**پاسخ:** نه، من با داستان کوتاه به وادی ادبیات گام گذاشتم. پیش از چاپ و نشر «واپس‌مانده» بعضی از داستان‌هایم در کتاب‌ها و مجله‌هایی چاپ شده‌اند؛ مثلاً داستان کوتاهی در کتاب داستان زنان افغانستان (اگر عنوانش رو اشتباه نگفته باشم) چاپ شده است. داستان دیگری هم در مجموعه داستان خاتم که برای جشنوارهٔ خاتم بود، چاپ شد که کسب عنوان کرده بود. متأسفانه دیگر حضور ذهن ندارم.

**ایدهٔ نوشتن «واپس‌مانده» چه وقت در ذهن شما جرقه خورد؟ چه مدتی با این ایده زیستید تا تبدیل به رمانش کردید؟**

**پاسخ:** فکر می‌کنم در سال ۱۳۹۵خ. بود که ایدهٔ این داستان در ذهنم رسید. پیرنگ و طرحش را شروع کردم. خُب، از آن‌جایی که تا حال رمان کار نکرده بودم، نوشتنش برایم فوق‌العاده سخت بود. طرح داستان را چند بار نوشتم و به بعضی از استادان داستان هم نشان دادم تا بالاخره رمان را شروع کردم. نوشتن خیلی سخت پیش می‌رفت. چند باری با شروع‌های مختلف نوشتن تا چیزی که تقریباً می‌خواستم خلق شد.

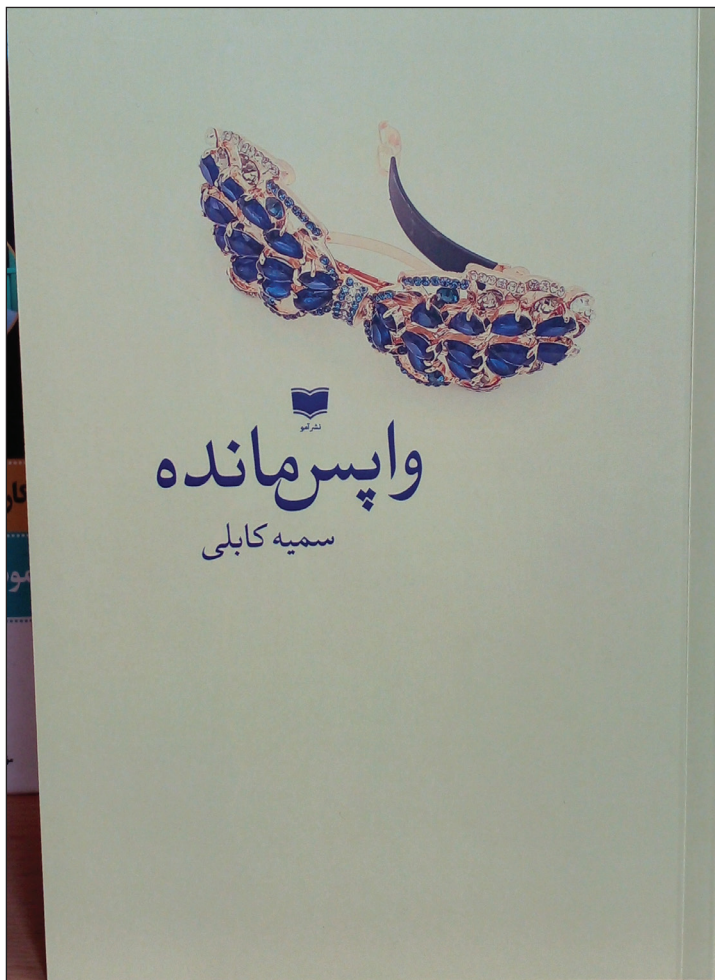
**اگر از شما بخواهم به صورت کوتاه رمان «واپس‌مانده» را برای مخاطبان ما معرفی کنید، چگونه معرفی خواهید کرد؟**

**پاسخ:** «واپس‌مانده» قصهٔ دختری است گم‌شده در

خود و در دنیای بیرون از خود؛ در محیطی که تقریباً اختیاری از خود ندارد. تمام تلاشش را می‌کند که خودش را و دنیای اطرافش را بشناسد و بهتر کند.

شخصیت مرکزی رمان «واپس‌مانده» سرنوشت تلخ و پرفرازونشیبی دارد. خانواده‌اش افغانستان را ترک می‌کنند، ایران می‌روند و از آن‌جا به ترکیه و سپس به سوی یونان. اتفاقاتی که در مسیر یونان رخ می‌دهند، منجر می‌شوند که خانواده‌اش را از دست بدهد و در آن کشور تنها بماند. این باعث می‌شود که او سختی‌های بیشتری بکشد و کم‌کم روی پای خودش بایستد.

از پس این کار هم برمی‌آید. بعد از این‌که عزیزانش را از دست می‌دهد، به کابل برمی‌گردد. با وجودی که در دوران جمهوریت فضای نسبتاً بازتری برای زنان فراهم بود؛ اما بازهم ماری برای یافتن کار سختی‌های زیادی می‌کشد و به این در و آن در می‌زند. مدت‌ها دنبال کار است؛ اما کار پیدا نمی‌تواند. سرانجام، در یک رستوران کار پیدا می‌کند. تا این‌جا ما با ماری‌ای روبه‌رویم که به سختی تلاش می‌کند؛ اما تسلیم





# زنان، صلح و امنیت در افغانستان: چه گونه از زنان و دختران حمایت کنیم؟

منبع: مقاله‌ی پیشین تهیه‌شده توسط دکتر فرخنده اکبری و پروفسور ژاکی ترو از دانشگاه موناش،

برای تعهدات مجمع عمومی سازمان ملل متحد-صندوق ملاله، سپتامبر ۲۰۲۲

نویسندگان: دکتر فرخنده اکبری و پروفسور ژاکی ترو

برگردان: محمدسخی رضایی

در پروژه‌های داخلی که توسط دولت افغانستان تمویل می‌شد، رعایت شده است یا خیر. با ادامه‌ی جنگ و وخیم‌تر شدن وضعیت امنیتی، انتقاد نسبت به رویکرد جندر در افغانستان افزایش یافت. همچنین، فساد، نقش مهمی در انتقاد مردم از نبود «معنادار بودن» درک شدن برابری زنان و توکنیسم صدای زنان در جوامع محلی و روستایی ایفا کرد. ترویج حقوق زنان، به منبع دیگری برای جمع‌آوری مال‌ومال و درآمد آسان توسط افراد و نهادهای مشخص تبدیل شد.

تنش بین شهر و روستا در افغانستان، زمانی بیش‌تر می‌شد که موضوع توان‌مندسازی زنان و نمایندگی آن‌ها مطرح می‌شد. یکی از انتقادهای رایج، این بود که حقوق بشر تنها در شهرها رعایت و ترویج می‌شود و زنان رهبر افغانستانی، از پویایی و ابعاد جنسیتی روستایی نمایندگی نمی‌کنند. از قضا، این انتقادات برخاسته از نظریه‌های زنان افغانستانی نبود؛ بل که ناشی از رقابت بر سر تصاحب منابع در بین نخبگان افغانستان و نخبگان بین‌المللی و زیرسؤال بردن فعالیت‌های یک‌دیگر آن‌ها بود.

برعکس، بینش ارائه‌شده توسط فیلم‌های مستند یا تحقیقات روستایی افغانستان، نشان می‌دهد که زنان افغانستانی در روستاها، از حقوق اولیه‌ای که خواهران شان در مناطق شهری برخوردار بودند، حمایت می‌کردند. زنان روستایی، بنا بر دلیل‌های فرهنگی و امنیتی، از مشارکت سیاسی در روستاها منع می‌شدند. با این حال، سیاسی‌سازی برابری جنسیتی در سطح شهر و روستا، به عنوان یک ابزار برای تضعیف برنامه‌ی «زن، صلح و امنیت» به کار می‌رفت. طرح زن، صلح و امنیت، دارای یک استراتژی نبود که بر مبنای تحلیل پویایی‌های قدرت، معلومات لازم را گردآوری کند، تا مورد پشتیبانی جوامع محلی و همین‌طور کابل قرار بگیرد و این گونه، بتواند تساو جنسیتی را در برنامه‌های مربوطه شامل و از حقوق بنیادی زنان محافظت کند.

## حقوق زنان و گفت‌وگو با طالبان

مهم‌ترین پرسشی که خبرنگاران و مقام‌های سیاسی در طول دوره ارتباط‌های رسمی دیپلماتیک با طالبان پس از اکتبر ۲۰۱۸ مطرح می‌کردند، موضع این گروه در مورد حقوق زنان بود. طالبان به طور دوام‌دار فاقد موضعی روشن در پاسخ‌های شان در این زمینه بودند و با وجود نادیده‌گرفتن این حقوق در دور اول حکومت شان (۱۹۹۶-۲۰۰۱) و در دوره‌ی ۲۰ساله‌ی جنگ با حکومت افغانستان و جامعه‌ی جهانی، در زمینه‌ی رعایت حقوق زنان مبهم برخورد می‌کردند. برخلاف خوش‌بینی دیپلمات‌ها و صاحب‌نظران غربی، زنان افغانستانی، اولین کسانی بودند که نگرانی‌های شان را در باره‌ی ادامه‌ی دیدگاه‌ها و پالیسی‌های تبعیض‌آمیز طالبان علیه زنان در زمان گفت‌وگوهای دوحه ابراز می‌کردند. آن‌ها می‌گفتند که به بیانیه‌های تحریک افراطی طالبان، نمی‌توان اعتماد کرد. جدای از تعقیب و آزار زنان توسط طالبان، از برخورد آن‌ها با زنان در سطح ولسوالی‌های زیرکنترل این گروه، آشکار بود که زنان را از حضور در زندگی عمومی منع کرده‌اند. با وجود این اسناد موثق و نگرانی‌های شدید زنان افغانستانی، متحدان غربی ما گام‌های عمده‌ی را برای تعامل با طالبان برداشتند که در نهایت، منجر به ازسرگیری «جنگ علیه زنان» توسط طالبان در ۲۰۲۱ شد.

خشن غیردولتی پناه داده بود، متوجه جهان غرب بود، آزادی زنان توسط امریکا و متحدان آن، به یک ابزار تبدیل شد. در حالی که ایالات متحده و متحدان آن، مشغول ایجاد ائتلاف‌هایی برای نشان‌دادن وضعیت و جایگاه خود در سلسله‌مراتب بین‌المللی بودند، حمایت از حقوق زنان و طرح زنان، صلح و امنیت توسط کشورهای غربی، آن‌ها را توانمند می‌کرد تا ارزش‌های لیبرال‌دمکراسی را گسترش بدهند و از طریق قدرت نرم، در دیگر کشورها اعمال نفوذ کنند. مهم‌تر از آن، با این حال، رویکرد سیاست خارجی فمینیستی، به زنان افغانستان کمک کرد تا دست‌آوردهای بنیادی در زمینه‌ی وضعیت و حقوق خود، به ویژه درج برابری جنسیتی در قانون اساسی ۲۰۰۴ افغانستان و نهادینه‌سازی حضور زنان در پارلمان از طریق نظام سهمیه‌ی زنان یا تبعیض مثبت برای زنان، کسب کنند. دولت افغانستان در همین راستا، در ۲۰۰۹ به گزارش‌دهی در مورد تطبیق کنوانسیون محو خشونت علیه زنان (CE-DAW) آغاز کرد که به شفافیت و حساب‌دهی بیش‌تر در مورد حقوق زنان در افغانستان، منجر شد. در نتیجه، دسترسی زنان به آموزش به طور چشم‌گیری افزایش یافته و بیش‌تر از سه میلیون و ۸۰۰ هزار دختر در ۲۰۱۸، در مکتب‌های افغانستان مشغول آموزش شدند و میزان حضور زنان در تحصیلات عالی بین سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۲۰، به بیش‌تر از سه برابر افزایش یافت. در این دوره، دسترسی زنان به سلامت جنسی و باروری نیز، افزایش یافت و نرخ باروری از ۶،۶۴ به ۴،۶ فرزند در ازای هر زن بالغ کاهش یافت. این پیشرفت‌ها، پیامدهای بهتری برای آموزش دختران و مشارکت اقتصادی زنان داشت. با این حال، وضع حقوق و امنیت زنان در افغانستان، شکننده بود. در نتیجه، مشارکت زنان در جامعه‌ی مدنی بین سال‌های ۲۰۱۲ و ۲۰۱۹ کاهش یافت و حفظ این دست‌آوردها و مشارکت کامل سیاسی و اقتصادی زنان در نتیجه‌ی وخامت وضعیت امنیتی در افغانستان، مشکل‌تر شد؛ زیرا طالبان در این سال‌ها به حمله بر فعالان مدنی و سیاسی زن، زایشگاه‌ها و مکتب‌های دخترانه شدت دادند. خشونت علیه زنان و دختران به طور گسترده در سراسر افغانستان به شمول قتل زنان در خانه به عنوان ناامن‌ترین مکان برای آن‌ها مطابق گزارش کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان (AIHRC)، ادامه یافت. در سوی دیگر، به قول سیما ثمر، رییس پیشین کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، «این حقیقت که هر خانوار افغانستانی، در مورد حقوق بشر شنیده یا در مورد آن بحث کرده‌اند، خود یک دست‌آورد است.»<sup>۱۱</sup> دست‌آوردهای متوسط و معنادار زنان در صحنه‌های عمومی و در داستان‌های روزمره نیز بازتاب می‌یافتند؛ نظیر داستان پیرمرد اهل دایکنده که تنها دارای‌اش را که یک گاو بود، فروخت تا هزینه‌ی تحصیلات عالی دخترش را در کابل تأمین کند؛ یا داستان میاخیل که دخترانش را در روستاهای محافظه‌کار پکتیا با موترسایکل به مکتب می‌رساند.

همچنین، بودجه‌ی زیادی برای پیشرفت زنان و تلاش‌های آن‌ها برای ایجاد صلح به مصرف رسید؛ تقریباً در هر برنامه و سازمانی، واحد تساو جندر و پروژه‌های مربوط به جندر وجود داشت. این بخش‌ها مسئولیت بررسی پروژه‌ها را داشت تا اطمینان حاصل شود که معیارهای تمویل مبتنی بر جندر، در برنامه‌ها و پروژه‌ها که توسط سازمان‌های بین‌المللی تمویل می‌شدند یا



طالبان به قدرت با زور، اجتناب‌ناپذیر شد. افزون بر این، روند تخلیه، حاکی از نبود تعهد در جامعه‌ی جهانی به محافظت از حقوق زنان و فعالان حقوق زن در برابر بازگشت طالبان به قدرت و حمله‌های این گروه بر زنان بود. زنان و دختران، با جدی‌ترین بحران زندگی بر مبنای جنسیتی خود در افغانستان روبه‌رو شدند.<sup>۱۲</sup> هر گونه استراتژی و مشارکت بیش‌تر برای حمایت از حقوق و امنیت زنان و دختران در افغانستان، باید بر مبنای یک ارزیابی روشن از معناداری سیاست‌ها و ابتکارهای پشتیبانی از طرح زنان، صلح و امنیت باشد.<sup>۱۳</sup> سیاست خارجی فمینیستی، می‌تواند از این هدف، با ارائه‌ی یک چارچوب کاملاً فمینیستی و دگرگون‌کننده در راستای حمایت از زنان و دختران افغانستانی تحت رژیم طالبان، پشتیبانی کند.

در این خلاصه‌ی پالیسی، تحلیل پساتالبان طرح زنان، صلح و امنیت در افغانستان، به عنوان بررسی یک واقعیت برای جامعه‌ی جهانی ارائه شده است. این خلاصه‌ی پالیسی، سپس به بررسی این موضوع پرداخته که بازیگران متنوع به شمول بازیگران سیاست خارجی فمینیستی، برای تجدید تعهد و تلاش برای حمایت از امنیت و حقوق بشری زنان، چه کاری می‌توانند انجام دهند.

## ۲۰ سال اجرای طرح زنان، صلح و امنیت در افغانستان

برنامه‌ی «زنان، صلح و امنیت» در افغانستان، بر مبنای قطع‌نامه‌ی شماره ۱۳۲۵ شورای امنیت سازمان ملل که در اکتبر ۲۰۰۰ صادر شده بود، طرح شد.<sup>۱۴</sup> این برنامه، در تلاش تقویت مشارکت برابر زنان در روندهای صلح و امنیت، تصمیم‌های مربوط به زنان و ایجاد فضای حساس برای محافظت از حقوق زنان، جلوگیری از کش‌مکش، تسکین و بهبودی و وضعیت آن‌ها است. سیاست خارجی فمینیستی، یک منطق توانمندسازی را از طریق دیپلماسی ترویج می‌کند که از مردم برای ارائه‌ی صلح و رفاه از طریق اصول حقوق بشر و برابری جنسیتی، پشتیبانی می‌کند. جنبش سیاست خارجی فمینیستی (FFPM)، نسبت به ۲۰۱۴ رشد بیش‌تری یافته و فعالیت‌های خود را بر اساس دیدگاه جهانی و دست‌آوردهای زنان، صلح و امنیت بنا نهاده است. این جنبش، نویدبخش یک رویکرد خاص‌تر فمینیستی و گذار به عدالت جنسیتی است که پیامدهای مشخصی در راستای بازنگری سیاست خارجی برای افغانستان پساتالبان دارد.

پس از تحولات ۱۱ سپتامبر و تهدیدهای پیچیده‌ی امنیتی که توسط رژیم‌هایی که به گروه‌های تروریستی

## خلاصه‌ی پالیسی

پس از بازگشت طالبان به قدرت، رژیم آپارتاید جنسیتی دوباره در افغانستان استقرار یافته است.<sup>۱۵</sup> این رژیم، به طور قابل ملاحظه‌ای شبیه همان رژیم طالبانی است که از ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۱ بر افغانستان حکومت کرد. یافته‌های این تحقیق، نشان می‌دهد که آپارتاید جنسیتی، در تثبیت قدرت طالبان در داخل این گروه و سراسر افغانستان نقش اساسی دارد. ما در این مقاله، به تشریح شرایط وخیم فعلی زنان و دختران در افغانستان به عنوان نتیجه‌ی آپارتاید جنسیتی پرداخته‌ایم و این که چه گونه کنش‌گران بین‌المللی -نه تنها قهرمانان سیاست خارجی فمینیستی (FFP)- می‌توانند از حقوق زنان حمایت و امنیت را تقویت کنند. ما با آگاهی از پویایی قدرت در کار و تمایل طالبان برای «بهرسمیت‌شناخته‌شدن» توسط جامعه‌ی جهانی، اقدام‌های عملی را در راستای زیر فشار قراردادن طالبان در این مقاله پیشنهاد کرده‌ایم.

## مقدمه

با به‌قدرت‌رسیدن دوباره‌ی طالبان در ۲۴ اسد ۱۴۰۰، دست‌آوردهای چشم‌گیر آجنده‌ی زنان، صلح و امنیت در دو دهه‌ی گذشته، با بازگرداندن «آپارتاید جنسیتی» از طریق رهنمودهای پالیسی و وضع محدودیت‌ها بر زنان توسط طالبان در افغانستان، از دست رفت.<sup>۱۶</sup> همه کشورهای غربی که در افغانستان حضور داشتند، در دو دهه‌ی گذشته آجنده‌ی زنان، صلح و امنیت را در دستور کار خود قرار داده بودند و حکومت پیشین افغانستان، پلان عمل ملی زنان، صلح و امنیت را در ۲۰۱۵ در راستای تطبیق اهداف آجنده‌ی یادشده طرح ریخته بود. با این حال، برخلاف تلاش‌های مشترک برای تطبیق پلان عمل ملی برای افزایش مشارکت زنان در پارلمان، حکومت و سکنتورهای امنیتی و محافظ زنان و دختران در برابر خشونت بر مبنای جنسیت و دیگر نوع خشونت‌ها علیه حقوق زنان و دختران، اتخاذ معنادار و تطبیق محلی آجنده‌ی زنان، صلح و امنیت در افغانستان، بسیار محدود بود.

ماهیت خروج نیروهای خارجی از افغانستان بر اساس قرارداد دوحه، دست‌آوردهای متوسط زنان را بی‌ثبات کرد، آن‌ها را از فضای عمومی در مبارزه برای دستیابی به برابری جنسیتی، حذف کرد و راه را برای بازگشت دوباره‌ی طالبان به قدرت باز کرد. سقوط ناگهانی حکومت افغانستان و خروج آشفته‌ی نیروهای خارجی از کشور، واقعیت طرح صلح، زنان و امنیت و تأثیرات آن را در افغانستان آشکار کرد. با امضای قرارداد دوحه در ۲۹ فبروری ۲۰۲۰، بازگشت





# زنان، صلح و امنیت در افغانستان: چه گونه از زنان و دختران حمایت کنیم؟

منبع: مقاله‌ی پیشین تهیه‌شده توسط دکتر فرخنده اکبری و پروفیسور ژاکی ترو از دانشگاه موناخ، برای تعهدات مجمع عمومی سازمان ملل متحد-صندوق ملاله، سپتمبر ۲۰۲۲  
نویسندگان: دکتر فرخنده اکبری و پروفیسور ژاکی ترو  
برگردان: محمدسخی رضایی



و دختران در افغانستان، با حمایت از رویکرد سیاست خارجی فمینیستی تحول‌گرا، اقدام‌های جدی و عملی را اتخاذ کند. در نتیجه، در این تحقیق، پیشنهادها مشخصی برای (۱) کشورهای دارای سیاست خارجی فمینیستی (FFP)، (۲) کشورهایی که از طرح زنان، صلح و امنیت حمایت می‌کنند و برنامه‌های عمل ملی (NAPS) را اتخاذ کرده‌اند، (۳) کشورهای منطقه در همسایگی افغانستان و (۴) کنش‌گران جامعه مدنی که نقش بارزی در عرصه بین‌المللی در حمایت از حقوق زنان و رسیدگی به ناامنی زنان در سطح محلی ایفا می‌کنند، ارائه شده است. با این حال، همه پیشنهادها از طریق حمایت و دادخواهی دیپلماتیک کشورهای دارای رویکرد سیاست خارجی فمینیستی، قابل اجرا و تقویت است.

در کنار کشورهای دارای سیاست خارجی فمینیستی، دولت‌هایی که قطع‌نامه‌ی شماره ۱۳۲۵ شورای امنیت سازمان ملل در باره‌ی زنان، صلح و آزادی را پذیرفته‌اند، مکلف‌اند که از زنان و دختران در افغانستان و مبارزه‌های آن‌ها برای صیانت از حقوق بنیادی شان پشتیبانی کنند. کشورهای عضو ناتو و غیرناتو که در دو دهه‌ی گذشته در افغانستان فعالیت داشتند، باید در این زمینه بیش‌ترین مسئولیت را به دوش بگیرند و در استراتژی‌ها و پالیسی‌های خود، به طور معنا دار از زنان و دختران در شرایط کنونی افغانستان حمایت کنند. افزون بر این، کشورهای منطقه که ناامنی در افغانستان بیش‌ترین تأثیرات را بر مرزهای آن‌ها دارد، باید از حقوق بشر در افغانستان حمایت و حفاظت کنند؛ زیرا ناامنی زنان در افغانستان، بر کل آسیای جنوبی اثر خواهد گذاشت و با توسعه‌ی آن، امنیت ژئوپولیتیک جهانی نیز در خطر قرار خواهد گرفت.

لازم است تا کشورهای دارای تعهدات درازمدت برای پیش‌برد طرح زنان، صلح و امنیت ارائه شده که مورد حمایت از زیادی قرار دارد و مورد پشتیبانی کشورهای دارای سیاست خارجی فمینیستی است، که به دنبال راه‌های حل تحول‌آفرین برای نابرابری جنسیتی هستند. هر چهار پیشنهاد و ابتکار مطرح‌شده را می‌توان از طریق مشورت و هم‌کاری با شخصیت‌های علمی و خبرگان امور افغانستان و دیاسپورا افغانستانی، پر بار کرد تا به طرح استراتژی‌های جامعه‌ی جهانی در افغانستان کمک کند. هم‌کاری حکومت، جامعه‌ی علمی و مدنی می‌تواند منجر به هم‌آهنگی و بسیج تلاش‌ها برای حمایت از زنان و دختران افغانستانی شود. باید خاطر نشان کرد که رسیدگی به مشکلات ناامنی زنان، به خودی خود مهم است؛ ولی هم‌چنین می‌تواند به صلح و امنیت بیش‌تر در منطقه کمک کند.

**پیشنهاد نخست: حمایت از صلح همه‌شمول افغانستان**  
برای کشورهای دارای سیاست خارجی فمینیستی،

دختران، پس از مشورت با سران طالبان در کندهار با وجود پیامدهایی که این کار برای به‌رسمیت‌شناختن بین‌المللی و مشروعیت این گروه داشت، توسط رهبر طالبان رد شد. نباید از طالبان انتظار انعطاف‌پذیری در زمینه حقوق -حتا روی برخی از مسائل بنیادی مانند دسترسی دختران به آموزش- را داشت؛ زیرا طالبان آن را ابزار تفرقه و توهین به اعضای خود می‌دانند. سران طالبان، گوش اعضای خود را در زمان جنگ از پروپاگندا پر کرده و حتا به آن‌ها تلقین کرده بودند که برای احیای مجدد امارت اسلامی و برقراری حکومت «اسلام ناب» -که به طور مستقیم به معنای بازگشت طالبان به دهه‌ی نود است-، باید انتحار کنند. بنا بر این، طالبان برای بازگشایی مکتب‌های دخترانه و دانشگاه‌ها به دلیل مخالفت اعضای تندرو خود با حقوق زنان، به فشارهای بین‌المللی تن نخواهند داد؛ زیرا وضعیت زنان، منبع تحکیم انسجام اعضای گروه طالبان به عنوان یک جنبش بنیادگرای ایدئولوژیک به شمار می‌رود. رویکرد آبروتابید جنسیتی طالبان، بیان‌گر ناسازگاری ایدئولوژیک این گروه در قبال حقوق زنان و اهرم متعارف محدود بازگرا بین‌المللی در مقابل طالبان است.

افزون بر این، یک تصور غلط رایج در میان دیپلمات‌ها و مقام‌های غربی در تعامل با طالبان وجود دارد؛ به این معنا که برخورد طالبان با زنان را بخشی از «فرهنگ افغانستان» تلقی می‌کنند. این نتیجه‌ی پذیرش رویکرد طالبان توسط جامعه‌ی بین‌المللی است و به طالبان اجازه می‌دهد تا به اصطلاح پالیسی‌های «تاب»، «اسلامی» و «افغانی» خود را به هدف مشروعیت‌زدایی از پالیسی‌های حمایت از زنان و شیوه‌های توانمندسازی زنان در دو دهه‌ی گذشته به عنوان پالیسی‌ها و روش‌های «بیگانه» و «خارجی»، تدوین و اجرا کنند. چنین روایت‌هایی از فرهنگ افغانستان، سبب می‌شود که دست‌اندرکاران جامعه‌ی بین‌المللی دخیل در افغانستان، عقب‌نشینی کنند و به طور مستقیم به پالیسی‌های تبعیض‌آمیز طالبان علیه زنان مشروعیت بدهند.

تا امروز، جامعه‌ی بین‌المللی حتا یک دست‌آورد در باره‌ی حقوق زنان از رهگذر تعامل دیپلماتیک با طالبان نداشته است. رویدادهایی هم‌چون پذیرایی از طالبان در پایتخت‌های خارجی، ارسال جت‌های شخصی، پذیرش شیوه‌ی پوشش و زبان خاص طالبان نسبت به زنان توسط جامعه‌ی جهانی، به معنای تأیید دیدگاه‌های بنیادگرایانه‌ی این گروه در باره‌ی زنان است.

## جامعه‌ی بین‌المللی باید چه کند؟

بر مبنای یک رویکرد تحول‌آفرین سیاست خارجی فمینیستی، حقوق اساسی بشر به شمول حقوق زنان، حقوق غیرقابل‌مذاکره، خط قرمز و غیرقابل‌معامله به شمار می‌روند. بر بنیاد این رویکرد، دفاع از حقوق بشری زنان و کاهش نابرابری جنسیتی در سراسر جهان، اهداف اصلی سیاست خارجی فمینیستی را تشکیل می‌دهند. با این حال، وضعیت زنان و دختران زیر سلطه‌ی رژیم طالبان، نیازمند طرح پالیسی‌های پیش‌گیرانه توسط جامعه‌ی جهانی، به ویژه کشورهای دارای سیاست خارجی فمینیستی برای حمایت و تقویت حقوق زنان و دختران است. جامعه‌ی بین‌المللی، می‌تواند برای ارتقای حقوق زنان

خود قرار دارند. به گفته‌ی او، این زنان، به دلیل هویت شناخته‌شده‌ی شان، نمی‌توانند از طریق هوایی یا زمینی از مرز عبور کنند؛ پاسپورت‌های بسیاری از آن‌ها در دفترهای کاری شان مانده و از آن جا که معلومات پایومتریک آن‌ها در اختیار طالبان قرار دارد، برای پاسپورت جدید نیز نمی‌توانند درخواست بدهند. یکی از این افراد که ۲۵ سال دارد و سکرتر معاون پیشین ریاست امنیت ملی بوده، گفته: «خودکشی تنها راه نجات من به دلیل جنسیت و هویت در افغانستان تحت حاکمیت طالبان است». هزاران زن و دختر افغانستانی در دام طالبان گرفتارند و جان هزاران زن و دختر، در خطر است؛ در حالی که میلیون‌ها زن و دختر دیگر در چهاردیواری خانه به دلیل هویت جنسیتی شان اسیرند.

## پیامدهای به‌قدرت‌رسیدن دوباره‌ی طالبان برای زنان، صلح و امنیت در افغانستان

تسلط دوباره‌ی طالبان بر افغانستان و اجرای سیاست‌های محو برابری جنسیتی و برقراری مجدد آپارتاید جنسیتی، نه تنها همه دست‌آوردهای دو دهه‌ی اخیر زنان را از بین برد، بل زندگی و معیشت زنان و دختران را نیز به طور دوام‌دار تهدید می‌کند. در نخستین ساعات‌های ورود طالبان به کابل در ۱۵ اگست ۲۰۲۱، مغازه‌داران وحشت‌زده مانکن‌های زن را شکست‌اندند و پوست‌های زنان را با رنگ سفید یا سیاه، از دیوارهای شان پاک کردند. قیمت چادری یا برقع آبی، در یک روز سه برابر افزایش یافت. تاجران افغانستان، دقیقاً می‌دانستند که بازگشت طالبان برای مشتریان زن آن‌ها به چه معنا است. هم‌چنان، زنان افغانستانی وضعیت ضعیف خود را تشخیص دادند که با عجله عکس‌های خود را از صفحات شبکه‌های اجتماعی پاک کردند، یا حساب‌های خود در این شبکه‌ها را غیرفعال کردند و مدرک‌های تحصیلی و لباس‌های مدرن خود را سوزاندند. در چند ساعت، مشاهده‌ی پرواز هواپیماهای متحدان خارجی خود از فرودگاه کابل -که اولویت بیش‌تر آن‌ها تخلیه‌ی شهروندان و کارمندان شان بود- هیچ امیدی برای زنان افغانستان باقی نماند؛ آن‌ها با درک این واقعیت ظالمانه که تنها رها شده‌اند، خود را با شرایط جدید منطبق کردند. در نتیجه، اکنون، با تعداد کمی از مدافعان بین‌المللی باقی‌مانده برای حمایت از حقوق زنان، غرب اهرم کمی برای تحت تأثیر قرار دادن مستقیم سیاست‌های طالبان در اختیار دارد.

## زمینه‌ی حقوق زنان عملاً به طالبان واگذار شده است

به‌قدرت‌رسیدن طالبان از طریق زور، اعضای افراطی این گروه را در سطوح مختلف در زمینه‌ی سازش‌ناداشتن در مورد حقوق زنان بر اساس موضع ایدئولوژیک آن‌ها، جسورتر کرده است؛ زیرا طالبان خود را فاتح نبرد با ابرقدرت امریکا و مفاهم غربی مانند حقوق زنان می‌بینند. اکنون، سازش در زمینه‌ی حقوق زنان به معنای عبور از خط سرخ ایدئولوژیک این گروه به شمار می‌رود. پالیسی‌های تبعیض‌آمیز طالبان در راستای نهادینه‌سازی آپارتاید جنسیتی، به یکی از بارزترین عوامل دودستگی گروه محافظه‌کار طالبان تبدیل شده است. به طور نمونه، وعده‌ی طالبان مبنی بر بازگشایی مکتب‌ها به روی

بین‌المللی از افغانستان و بازگشت دوباره‌ی طالبان به قدرت را فراهم کرد. علاقه‌ناداشتن امریکا برای محافظت یا حتا حمایت از طرح زنان، صلح و امنیت در افغانستان، به طور مستقیم زندگی همه زنان در افغانستان را به خطر انداخت و زنان رهبر و مدافعان حقوق زنان را، به هدف مستقیم طالبان تبدیل کرد.

پرسش بنیادی این است که چه اندازه طرح زنان، صلح و امنیت، معنا دار است؛ در حالی که همان کسانی که اصول آن را پیشنهاد کرده بودند، حاضر شدند آن را به دلیل تغییر ژئوپولیتیک در استراتژی‌های بین‌المللی شان، با طالبان معامله کنند؟ در یک جلسه که در پشت درهای بسته در می ۲۰۲۲ برگزار شد، یک رهبر زن افغانستانی و مقام حکومت پیشین این کشور، به سفیران غربی گفت: «شما با امضای توافق‌نامه‌ی دوحه، اعتبار و مشروعیت تان را در زمینه‌ی حقوق بشر از دست دادید. من اعتبار و مشروعیت‌م را زمانی از دست دادم که برای تخلیه سوار هواپیما شدم تا افغانستان را ترک کنم.» این خلاصه‌ی سقوط طرح زنان، صلح و امنیت در افغانستان است که پیامدهای منفی بر ادامه‌ی صلاحیت اخلاقی و ارتباط بین‌المللی این اجندا دارد.

## روند خروج و تخلیه

اعلان تطبیق توافق‌نامه‌ی دوحه توسط اداره‌ی بایدن و خروج نیروهای امریکایی از افغانستان با وجود ناکامی طالبان در پایبندی به تعهدات این توافق‌نامه از جمله قطع ارتباط با القاعده، ناقوس سقوط نیروهای امنیتی و دفاعی افغانستان را به صدا در آورد. از اپریل تا اگست، ولسوالی‌های افغانستان یکی پس از دیگری بدون جنگ سقوط کرد و به دست طالبان افتاد. اثر دومینو در افغانستان رایج است: جنگ به مثابه‌ی تغییرات سیاسی و تغییر ائتلاف‌های بین‌المللی، عوامل غالب برای فروپاشی ارتش و قلمرو در این کشور است. از فبروری ۲۰۲۰ تا اگست ۲۰۲۱، متحدان غربی و حامیان زن، صلح و امنیت، یک سال‌ونیم فرصت داشتند تا یک پلان جامع را برای جلوگیری از خطی از حقوق بنیادی زنان و محافظت از دست‌آوردهای برابری جنسیتی در افغانستان تدوین کنند؛ اما روند تخلیه، بی‌برنامه و به‌هم‌ریخته بود و تصاویر و داستان‌های هم‌چنان جهان را تحت‌الشعاع قرار می‌دهند. بر اساس تحقیق نویسندگان این تحقیق، سفارت‌های غربی، از طریق شبکه‌های شان در افغانستان، فهرستی از زنان رهبر سازمان‌های مردمی، شخصیت‌های نهادهای جامعه‌ی مدنی یا زنان متخصص در اداره‌های دولتی و غیردولتی برای تخلیه تهیه نکرده بودند. به جای آن، فهرست تخلیه‌ها عجولانه و از اشخاص دارای شبکه و تماس در دو هفته تهیه شد. در نتیجه، فعلاً هزاران فعال جامعه‌ی مدنی، زنان متخصص سکتور امنیت و مقام‌های دولتی، در خفا زندگی می‌کنند. بسیاری از فعالان حقوق زن، خبرنگاران و مقام‌های حکومت پیشین افغانستان، به قتل رسیده و برخی نیز، ناپدید شده‌اند که هیچ معلوماتی از آن‌ها در دست نیست؛ مانند عالی‌عزیزی، رییس پیشین زندان زنانه‌ی هرات. یکی از نویسندگان این گزارش، در تماس نزدیک با ده‌ها دختر افغانستانی بوده که در سکتور امنیتی به شمول امنیت ملی کار می‌کردند و اکنون تحت تعقیب طالبان از طریق نزدیکان و همسایه‌های



# زنان، صلح و امنیت در افغانستان: چه گونه از زنان و دختران حمایت کنیم؟

منبع: مقاله‌ی پیشین تهیه‌شده توسط دکتر فرخنده اکبری و پروفیسور ژاکی ترو از دانشگاه موناخ،

برای تعهدات مجمع عمومی سازمان ملل متحد-صندوق ملاله، سپتمبر ۲۰۲۲

نویسندگان: دکتر فرخنده اکبری و پروفیسور ژاکی ترو

برگردان: محمدسخی رضایی

برای فرادایی بهتر، حقوق و سرنوشت شان مبارزه کرده‌اند؛ حتا دادن ویزاهای مؤقت، می‌تواند برای تأمین یک چتر ایمن برای زنانی که متعهد به کار در کشور هستند ولی در موارد اضطراری زمانی که تهدیدهای امنیتی جدی متوجه آن‌ها است و نیاز دارند تا از کشور خارج شوند، بسیار مؤثر باشد. این یک رویکرد معنادار است؛ زیرا اطمینان حاصل می‌شود که زنان فعال حقوق بشر با کاهش فشار، مورد حمایت قرار می‌گیرند و می‌توانند از عهده‌ی خطرهایی که متوجه آن‌ها است برآیند و از افغانستان خارج شوند. افزون بر این، کشورهای دارای سیاست خارجی فمینیستی، باید از طریق کانال‌های دیپلماتیک، با کشورهای منطقه برای انتقال مصون زنان افغانستانی گفت‌وگوها را آغاز کنند.

تحریم طالبان: از سرگیری تحریم سفر رهبران طالبان، یکی از معهود اقدام‌های عملی است که به طور مستقیم بر طالبان تأثیر می‌گذارد و پیامدهای منفی بر مردم افغانستان ندارد. در حالی که برای تعامل با طالبان تمایلی وجود ندارد، کشورهای دارای سیاست خارجی فمینیستی دارای پلان عمل ملی برای طرح زنان، صلح و امنیت، باید در خط اول دادخواهی بین‌المللی برای حساب‌ده‌کردن طالبان برای عمل کرد این گروه در برابر حقوق زنان باشد، نه وعده‌های عملی‌نشده‌ی آن. رنجی که این روزها مردم افغانستان به ویژه زنان و دختران متحمل می‌شوند، نتیجه‌ی نبود تعامل استراتژیک با طالبان است. پیش‌رفت معنادار در باره‌ی حقوق زنان در افغانستان در قرن بیست‌ویکم، آزمایش تعهدات همه‌کشوره‌ای تحت طرح زنان، صلح و امنیت و رویکردهای سیاست خارجی فمینیستی است.

## نتیجه‌گیری

این توصیه‌ها ارائه‌ی رویکردهای استراتژیک و عملی برای جامعه‌ی جهانی در راستای طرح پالیسی‌های معنادار برای حمایت از مردم افغانستان، به ویژه زنان و دختران است. پس از سقوط نظام جمهوری، تعامل جامعه‌ی جهانی با طالبان، اثرهای محدودی بر لغو پالیسی‌های تبعیض‌آمیز این گروه علیه زنان و دختران داشته است. در این مدت، طالبان در برابر فشارهای جامعه‌ی جهانی مقاومت کرده و سیستم پدرسالارانه‌ی خود را با استفاده از پروپاگندای داخلی و پیام‌های گمراه‌کننده‌ی خارجی، تقویت کرده‌اند. برای حمایت از نهادهای جامعه‌ی مدنی افغانستان، به تلاش‌های مشترک و هم‌آهنگ از طریق یک استراتژی سیاسی درازمدت توسط کشورهای دارای سیاست خارجی فمینیستی، کشورهای دارای پلان‌های عمل ملی حمایت از طرح زنان، صلح و امنیت، کشورهای همسایه‌ی افغانستان در جنوب آسیا و جامعه‌ی جهانی، برای ارائه‌ی آموزش با کیفیت برای زنان و دختران و کسب اطمینان از سلامتی زنان در معرض خطر افغانستانی، نیاز است.

کشورهای دارای سیاست خارجی فمینیستی، فعالیت کنند. **روایت و لحن حمایت:** کشورهای دارای سیاست خارجی فمینیستی، باید با همه‌توان از فعالان حقوق زن افغانستانی در داخل و خارج کشور، که تا اکنون با قاطعیت برای محافظت از حقوق بنیادی زنان دادخواهی کرده‌اند، حمایت کند؛ نه این که با امتیاز دادن فرهنگی و مذهبی به طالبان، از یک رژیم بنیادگرا حمایت و به فعالان حقوق زن پشت کنند. کشورهای دارای سیاست خارجی فمینیستی، باید از دیپلمات‌ها و مقام‌های غربی بخواهند که زبان و استراتژی‌های ارتباطی جدی و صریح را در برابر طالبان اتخاذ کنند، تا از فرستادن هر نوع پیام غلط به این گروه خودداری شود. برای کشورهای دارای سیاست خارجی فمینیستی، حقوق زنان غیرقابل مذاکره، خط سرخ و غیرقابل معامله به شمار می‌رود.

**گروه کاری حکومت-جامعه‌ی مدنی افغانستان:** کشورهای دارای سیاست خارجی فمینیستی، باید روی یک مجمع ملی یا چندملیتی برای ایجاد گروه کاری حکومت-جامعه‌ی مدنی افغانستان با هدف حمایت از حقوق زنان افغانستانی، کار کند. این باید مجمع رهبران جامعه‌ی مدنی، دانش‌مندان، متخصصین و مدافعان حقوق زنان را برای ارائه‌ی مشاوره‌ی سازنده به دولت‌های میزبان به هدف حمایت از شهروندان افغانستان به ویژه زنان و دختران، زیر یک چتر گرد آورد. افزون بر این، این مجمع، می‌تواند که کنش‌گران مختلف را در کنار هم قرار داده و اختلاف‌های آن‌ها در پالیسی‌ها را کاهش دهد و آن‌ها را برای حمایت از حقوق زنان و دختران افغانستانی، متحد سازد.

**پیشنهاد چهارم:** دادن ویزا به زنان در معرض خطر افغانستانی و تحریم سفر مقام‌های طالبان در کشورهای دارای سیاست خارجی فمینیستی و دارای پلان عمل ملی برای طرح زنان، صلح و امنیت. قضیه‌ی افغانستان، نشان‌دهنده‌ی بدترین بحران حقوق بشری در جهان است. بنا بر این، کشورهای دارای سیاست خارجی فمینیستی و کشورهای دارای پلان عملی ملی زنان، صلح و امنیت، وظیفه دارند تا از زنان در معرض خطر افغانستانی تحت حاکمیت طالبان، حمایت کنند؛ به ویژه آن زنانی که در پروژه‌های دموکراتیک و دولت‌سازی در افغانستان که توسط این کشورهای تمویل می‌شد، کار کرده‌اند.

اعطای ویزا به زنان در معرض خطر: کشورهای دارای سیاست خارجی فمینیستی و ۹۸ کشور دارای برنامه‌ی عمل ملی برای طرح زنان، صلح و امنیت، باید به زنان در معرض خطر افغانستانی ویزا اختصاص بدهند. این کار، سبب نجات جان و تقویت روحیه‌ی زنانی می‌شود که

خود هستند. نهادهای جامعه‌ی مدنی، باید روی یک پلان جامع برای آموزش سیستماتیک دیجیتال برای دختران و زنان افغانستانی در یک دنیای دیجیتالی متصل و جهانی، کار کنند. تجربه‌ی آموزش دیجیتالی در دوره‌ی شیوع کرونا (کوید-۱۹)، نمونه‌ی مؤثر و کارای این نوع آموزش برای افغانستان است. با درک این که افغانستان در این زمینه در سطح پایینی قرار دارد و دسترسی مردم به اینترنت و برق محدود است، ولی اجرای برنامه‌های دیجیتالی در بیش‌تر مناطق شهری امکان‌پذیر است. بخش زنان ملل متحد و مأموریت یوناما در افغانستان، می‌توانند با در نظر داشتن حضور فیزیکی در افغانستان و داشتن تکنالوژی و زیرساخت‌های لازم، نقش پیش‌تاز را در تسهیل برنامه‌ی آموزشی دیجیتالی بازی کنند. در همین راستا، شرکت‌های خصوصی تکنالوژی هم می‌توانند نقش مهمی را در حمایت از آموزش الکترونیکی و انکشاف اپلیکیشن‌های لازم ایفا کنند.

## دانشگاه‌های دوگانه

دانشگاه‌های دوگانه در سراسر جهان، باید با نهادهای آموزشی افغانستان در راستای حمایت از آموزش دانش‌آموزان و دانش‌جویان افغانستانی، هم‌کاری کنند. بسیاری از استادان و دانش‌جویان، افغانستان را ترک کرده و در کشورهای همسایه و کشورهای غربی در تبعید به سر می‌برند. دانشگاه‌های خارجی، می‌توانند در هم‌کاری با استادان دانشگاه‌های افغانستان، از طریق اجرای برنامه‌های آموزشی مشترک برای شروع مجدد برنامه‌ی آموزشی تحصیلات عالی در افغانستان، هم‌کاری کنند. به طور مثال، این روش از هم‌کاری، قبلاً در اوکراین شروع شده است. **پیشنهاد سوم:** ایجاد جامعه‌ی مدنی فمینیستی در داخل و خارج از افغانستان از طریق کمک‌های انکشافی و دیپلماسی برای کشورهای با سیاست خارجی فمینیستی

کشورهای دارای سیاست خارجی فمینیستی، در حمایت از جامعه‌ی مدنی فمینیستی در کوتاه‌مدت و درازمدت، می‌توانند با در نظر داشتن نقش خطیر جامعه‌ی مدنی فمینیستی در افغانستان، برای به‌چالش کشیدن تبعیض سیستماتیک جنسیتی، نقش محوری را ایفا کنند. **تخصیص بودجه:** حمایت از رهبران جامعه‌ی مدنی که به خارج منتقل شده‌اند و ایجاد فضای کاری برای آن‌ها در راستای وصل شدن به سازمان‌های محلی در افغانستان، می‌تواند روشی مؤثر برای نظارت از تخطی‌های حقوق بشری و پاسخ‌گو کردن عاملان این تخطی‌ها باشد. افزون بر این، جوامع دیاسپورای افغانستانی در کشورهای دارای سیاست خارجی فمینیستی، از دانش و ارتباطات لازم برخوردارند و می‌توانند در زمینه‌های آموزشی، فرهنگی، اقتصادی-اجتماعی، سیاسی و فعالیت‌های مبتنی بر حقوق بشری در هم‌کاری با رهبران جامعه‌ی مدنی و با حمایت

سازمان ملل متحد و کشورهای عضو این سازمان، سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر و کنش‌گران جامعه‌ی مدنی، آنیاز است که یک فراخوان منسجم و پایدار برای حل مسالمت‌آمیز مسئله‌ی افغانستان بر مبنای برابری، نمایندگی معنادار و مشارکت کامل زنان در راستای ایجاد یک حکومت مشروع که مورد پذیرش همه شهروندان افغانستان و به همه استندردهای حقوق بشری پای‌بند باشد، داده شود.

تسلط دوباره‌ی طالبان بر افغانستان، به دور جدید بی‌ثباتی و کش‌مکش در این کشور منتهی شده است. در حالی که جامعه‌ی جهانی به طالبان به عنوان یک واقعیت می‌بیند، لازم است تا جامعه‌ی جهانی، به طور قاطع و منسجم در راستای دست‌یابی به یک راه‌حل مسالمت‌آمیز همه‌شمول، به مثابه‌ی تنها مسیر شکست‌اندن چرخه‌ی چهار دهه خشونت در کشور عمل کند.

سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشری، می‌توانند نقش بنیادی در شکل دادن فراخوان روایت راه‌حل مسالمت‌آمیز در افغانستان بازی کنند و از سازمان ملل، کشورهای عضو سازمان ملل، کشورهای عضو ناتو و غیرناتو که دو دهه در افغانستان حضور داشتند و همسایگان افغانستان - که از نامی در این کشور متأثر می‌شوند - بخواهند تا به فراخوان آن‌ها برای آغاز یک روند صلح به رهبری افغانستانی‌ها و برای افغانستانی‌ها بپیوندند.

## پیشنهاد دوم: ارائه‌ی ابتکارهای آموزشی نوآورانه برای زنان و دختران افغانستانی

برای سازمان ملل، سازمان‌های منطقه‌ای، کشورهای همسایه‌ی مورد حمایت کشورهای دارای سیاست خارجی فمینیستی در وضعیت فاجعه‌آمیز حقوق بشری در افغانستان تحت کنترل طالبان، سازمان ملل، سازمان‌های منطقه‌ای و کشورهای همسایه‌ی افغانستان، باید ابتکارهای نوآورانه‌ی را در راستای حمایت از زنان و دختران افغانستانی در کوتاه‌مدت اتخاذ کنند که اثرهای پایدار داشته باشد.

**حمایت از آموزش زنان افغانستانی در سطح منطقه**  
یک میلیون و ۲۰۰ هزار دانش‌آموز دختر بالای سن شش، از رفتن به مکتب و ۲۱ هزار دانش‌جوی دختر از تحصیلات عالی در افغانستان محروم‌اند. سازمان‌های بین‌المللی، می‌توانند از کشورهای منطقه برای میزبانی از دانش‌جویان دختر افغانستانی از طریق دادن بورسیه و فرصت‌های مبادله‌ی دانش‌جو، پشتیبانی کنند. کسب اطمینان از دسترسی این دانش‌جویان به تحصیلات عالی همه‌شمول و باکیفیت و تقویت یادگیری درازمدت برای همه، مبنای هدف چهارم اهداف انکشافی پایدار است.

## برنامه‌های یادگیری دیجیتالی

مانند دور اول حاکمیت طالبان، خانواده‌های افغانستانی در جست‌وجوی ابتکارهای زیرزمینی برای آموزش دختران

## Endnotes:

1 - Farkhondeh Akbari & Jacqui True. 2022. "One year on from the Taliban takeover of Afghanistan: re-instituting gender apartheid." Australian Journal of International Affairs, DOI:10.1080/10357718.2022.2107172

2 - Andreas Öjehag-Pettersson. 2017. "Working for Change: Projectified Politics and Gender Equality". NORA - Nordic Journal of Feminist and Gender Research (2017): 25:3, 163-178. DOI: <https://www.tandfonline.com/doi/abs/10.1080/0803874.0.2017.1370011>

3 - State Department of State. 2020. "Agreement for Bringing Peace to Afghanistan between Islamic Emirate of Afghanistan which is not recognized by the United States as a state and is known as the Taliban and the United States of America", Accessed May 25, 2022. <https://www.state.gov/wp-content/uploads/2020/02/Agreement-For-Bringing-Peace-to-Afghanistan-02.29.20.pdf>

4 - Heather Barr. "List of Taliban Policies Violating Women's Rights in Afghanistan". Human Rights Watch, Access May 28, 2022. <https://www.hrw.org/news/2021/09/29/list-taliban-policies-violating-womens-rights-afghanistan>.

5 - Claire Duncanson and Vanessa Farr. 2018. "Testing the WPS Agenda: The Case of Afghanistan". In The

Oxford Handbook of Women, Peace and Security, Sara E. Davies and Jacqui True (eds). Oxford University Press.

6 - United Nations. "Convention on Elimination of All Forms of Discrimination against Women." Accessed June 28, 2022. <https://www2.ohchr.org/english/bodies/cedaw/docs/CE-DAWC.AFG.1-2.pdf>

7 - Afghanistan Independent Human Rights Commission. "Summary of the Report on Violence against Women: The Causes, Contexts and Situation of Violence against Women in Afghanistan." Access May 2022. <https://www.refworld.org/pd-fid/5ab132774.pdf>

8 - Gender, Peace and Security Centre, Monash University and Castan Centre for Human Rights Law. 2021. "The Nature of Conflict: Is International Law Working?". Afghanistan Series. [The link to this webinar cannot be shared to protect the security of the speakers in Afghanistan.]

9 - Anand Gopal. "The Other Afghan Women". 2021. The New Yorker. Access May 17, 2022. <https://www.newyorker.com/magazine/2021/09/13/the-other-afghan-women>

10 - Naila Kabeer and Ayesha Khan. "Cultural Values or Universal Rights? Women's Narratives of Compliance and Contestation in Urban Afghanistan. Feminist Economics (2014): 20:3, 1-24. DOI: 10.1080/13545701.2014.926558







## معشوقم از میل تفنگ آواز می خواند

صدای زنانه، ادبیات را از تک صدایی نجات می دهد

گفت و گو با مهتاب ساحل، شاعر معاصر افغانستان

زادگاه پدری ام ولسوالی ناهور ولایت غزنی، قریه بوریجگی است. خودم در بیست و شش دلو ۱۳۶۹ خ. در کابل متولد شده‌ام. در جریان جنگ‌های داخلی، سه ساله بودم که خانواده ما برای این که جان ما را نجات داده باشند، به بوریجگی رفتند. ما تقریباً دوران جنگ‌های داخلی را در قریه بوریجگی زندگی کردیم. بخشی از دوران قبل‌ی طالبان را - فکر کنم دو سالی شد- در شهر غزنی به سر بردیم. بعد از سقوط طالبان، دوباره به کابل رفتیم. وقتی طالبان سقوط کردند، جنگ خاصی صورت نگرفت، حداقل به یاد من نمی آید. فقط کمی بمباران شد که فردایش دیدیم طالبی وجود ندارد. انگار زمین آن‌ها را قورت داده بود. هیچ کدامشان وجود نداشت. دوره جمهوریّت آمد و من دوره مکتب را کامل کردم. در رشته حقوق لیسانس گرفتم و ماستری ام را در دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کابل، رشته جزا و جرم‌شناسی خواندم. هم‌چنین، تا حال سه مجموعه شعری از من منتشر شده‌اند. این سه مجموعه «لاله‌ها لب‌های مجروح من‌اند»، «سوره گیسو» و «چهل شعر هم‌زخم» هستند.

ادامه در صفحه ۱۲

